

زروان: توانمندی فردی و سازمانی

(جلد پنجم)

مدرس: شروین وکیلی

گردآوری و ویرایش: الهام طوفان

بحث ها و گفتگوهای انجام شده در دوره‌ی مجازی زروان

از نشست تحت تانشت هجدهم

۱۳۹۹

عنوان نشستها

تاریخ

۱۳۹۹/۰۲/۲۲	نشست نخست: اخلاق، حق و انتخاب: حق من و حق دیگری؛ تکلیف، وظیفه و هدف
۱۳۹۹/۰۳/۱۹	نشست دوم: بازسازی مهر: پیمان اجتماعی و بازآفرینی مهر در سطح نهاد
۱۳۹۹/۰۴/۰۲	نشست سوم: بازسازی مهر: راهبردها و تله‌های مهر دونفره و سه‌نفره
۱۳۹۹/۰۴/۱۸	نشست چهارم: مهر در جمع و پیمان اجتماعی: کوچگردان و یکجانشینان
۱۳۹۹/۰۴/۳۰	نشست پنجم: مهر در جمع و پیمان اجتماعی: مهر در مقام راهبردی مدیریتی
۱۳۹۹/۰۵/۱۳	نشست ششم: خواست، میل و هدف گذاری: میل و خواست
۱۳۹۹/۰۵/۲۶	نشست هفتم: خواست، میل و هدف گذاری: هرم خواست و آرمان‌یابی
۱۳۹۹/۰۶/۲۵	نشست هشتم: بازاندیشی در مفهوم میل: نقد و واسازی میل همچون رانه‌ای زیستی
۱۳۹۹/۰۷/۰۷	نشست نهم: بازاندیشی در مفهوم میل: نقد و واسازی میل در مقام انضباطی اجتماعی
۱۳۹۹/۰۷/۲۱	نشست دهم: مرکز و میدان: شیوه‌های ساختن جمع؛ جامعه درست کردن با واگراها
۱۳۹۹/۰۸/۰۵	نشست یازدهم: مرکز و میدان: شیوه‌های ساختن جمع؛ در جمع بودن با تمرکز
۱۳۹۹/۰۸/۱۹	نشست دوازدهم: بهره‌وری و درنگ و خلوت؛ خلوت و جلوت
۱۳۹۹/۰۹/۰۳	نشست سیزدهم: بهره‌وری و درنگ و خلوت: بودن در زمان
۱۳۹۹/۰۹/۱۷	نشست چهاردهم: ترسیم خودانگاره- ترفندها و تله‌های خودانگاره
۱۳۹۹/۱۰/۰۱	نشست پانزدهم: ترسیم خودانگاره- ساماندهی انگاره و بازسازی خودانگاره
۱۳۹۹/۱۰/۲۹	نشست شانزدهم: ابراز خودانگاره- تله‌ها و راهبردهای پنهان کاری و افشاگری
۱۳۹۹/۱۱/۲۷	نشست هفدهم: بودن با دیگری: کنار آمدن و تا کردن
۱۴۰۰/۰۱/۲۳	نشست هجدهم: فرشگردسازی: خویشکاری شخصی و کردار هستی‌ساز

اخلاق، حق و انتخاب: حق من و حق دیگری؛ تکلیف، وظیفه و هدف

نشت تحت: ۲۲ اردیبهشت ۱۳۹۹

شبهانگ رشیدی: سه پرسش دارم که تا حدی به پاسخهایش فکر کرده‌ام، اما نمی‌دانم چه قدر صحیح هستند.

(۱) آیا صدور فرمانهای اخلاقی به مرجعیتی متفاوتی، از جنس دین یا باورهای مرتبط با امر قدسی، نیازمند است؟
یعنی اخلاق زیرسیستمی در درون نظام دین است یا شاکله‌ای مستقل است که با آن همپوشانی دارد؟ در حالت اخیر ارتباط این دو چگونه توضیح داده می‌شود؟

- بهتر است اخلاقی شخصی که مستقل از اخلاق نهادی و عرفی است پدید آید.

(۲) ماهیت داوری اخلاقی و معیارهای در پیوسته با آن (وجدان، عرف، شرع و ...) چیست؟ قطعیت و قاطعیت در داوری‌های اخلاقی چگونه برآورده می‌شوند و چه ارزشی دارند؟ آیا ارزیابی اخلاقی خود امری اخلاقی است؟

- داوری باید بر مبنای یک دستگاه نظری منسجم انجام شود. به گمانم ارزیابی اخلاقی هم اگر از جنس قضاوت باشد نمی‌تواند اخلاقی باشد، چون شخص را هدف می‌گیرد نه کنش را. منسجم نیست، چون مبنای آن قواعد نهادی‌ای است که پراکنده و نامسجم هستند.

(۳) شبکه‌های اجتماعی تا چه میزان بر پیدایش اخلاق شخصی و جایگزینی داوری به جای قضاوت در طول زمان اثرگذار بوده‌اند؟

- به گمانم در طول زمان با بررسی قضاوت‌ها و واکنش‌ها و بررسی مشاهدات و ... می‌توان بهتر داوری کرد. با توجه به طرح مسائلی که خارج از عرف و قواعد اجتماعی دیرینه بوده‌اند، شبکه‌های اجتماعی تغییراتی را در سبک زندگی و رفتارهای اجتماعی پدید آورده‌اند. بسیاری اوقات ماندگاری نظرات موجب تأمل و افزایش داوری‌های عقلانی و پالایش رفتارهای بی‌اخلاقی می‌شود. جامعه اما از اثرات آنها بیشتر با عنوان کج‌رویها، آسیبها،

ساختار شکنیها و ناهنجاریهای اجتماعی یاد می کند.

بهنوش عافیت طلب: بر اساس درس گفتارها دربارهی پرسش نخست می توانم بگویم که اخلاق از «من» برمی آید و وجدان «من» مرجع انتخاب نیک و بد است، ولی دین یک نهاد است.

شباهنگ رشیدی: درست است. این همان اخلاق شخصی برساخته از دستگاہی نظری است.

فرشته امامی: دربارهی پرسش دوم آیا دو گانهی خوب و بد در ارزیابی اخلاق بر اساس معنا یا ماهیت یک عمل برآورده می شود یا بر اساس اثری که بر «قلبم» دیگران دارد؟

شباهنگ رشیدی: ماهیت عمل از دیدگاه نهاد یا من خودمختار؟ فکر می کنم باید میان این دو تفاوت بگذاریم.

بهنوش عافیت طلب: دربارهی پرسش دوم به گمانم معیار تشخیص کار نیک و بد «قلبم» است.

معصومه وهبی: در مورد سوال دومت شبههنگ جان، می شود این را گفت که قطعیت در داوری اخلاقی نداریم. برای اینکه دربارهی سه گانهی نیت و مسئولیت و کردار هیچ گاه به قطعیت نمی رسیم. ناچاریم که با قاطعیت داوری اخلاقی داشته باشیم چون برای اخلاقی رفتار کردن به آن نیاز داریم.

علیرضا کسمایی مقدم: در واقع، در هیچ شناختی قطعیت نداریم. هر چند باید با قاطعیت عمل کنیم.

معصومه وهبی: دوستان پرسشی که برای من پیش آمده این است که به نظرم تحلیل نیت، مسئولیت و داوری اخلاقی در مورد دیگری دشوار هست و در آن درصد خطا بسیار هست و ممکن است به مهر لطمه بزند. چگونه می توانیم این خطا را کم کنیم و ماهیچهی داوری اخلاقی را پرورش بدهیم؟

آیدا محمدی: به نظر من این امر پیمانها را بازتعریف می کند و مهر را تقویت می کند، چون با راستی پیوند دارد. هر چند ممکن است در ظاهر سخت باشد.

معصومه وهبی: موافقم آیدا جان، آن چه که دربارهی لطمه خوردن مهر گفتیم به دلیل داوری ای هست که دربارهی نیت آدمها می کنیم. راستش، وقتی این داوری را نکنم و خوش بینانه نگاه کنم مهر ورزیدن برایم راحت تر است. آیا ما برای اخلاقی رفتار کردن ناگزیر از داوری اخلاقی هستیم؟

علیرضا کسمایی مقدم: چگونه می‌توان به معیارهای دقیقی رسید که از اظهار نظرهای شخصی به دور باشد؟
معصومه وهبی: اظهار نظر و داوری ما که قاعدتا شخصی هست. حرفم این بود که در تحلیل نیت و مسئولیت چگونه خطاها را کم کنیم؟ چون بخشی از دستگاہ شناسنده‌ی ما عاطفی-هیجانی است و خطا در آن بسیار است.
مریم خالصی: معصومه جان، فکر می‌کنم هنگامی که روابطی انسانی را برقرار می‌کنیم، خوب است که بنیان و اساس رابطه درست تعریف بشود تا در ادامه‌ی راه نه به من و نه به دیگری صدمه بخورد یا کمتر صدمه بخورد. اگر هم تاکنون چنین تعریفی در رابطه نداشته‌ایم، می‌شود رابطه را بازتعریف کرد. به نظر من این کمک می‌کند که در داوری اخلاقی مهر کمتر صدمه بخورد.

مهرداد گشایشی: پیش از شروع بهتر نیست چهارچوبی برای شیوه‌ی مباحثه در نظر بگیریم؟

لیلا امینی: در این بحث گروهی هر کسی پرسش خود را مطرح می‌کند و هر کسی پاسخی را که به نظرش درست می‌رسد می‌گوید. موضوع و چهارچوب بحث هم همان سرفصل درس گفتارها است. نشست بعدی پرسشها و پاسخها میان دانشجویان و دکتر و کیلی هست.

مهرداد گشایشی: منظورم این بود که برای عملی کردن این روند آیا روشی در نظر گرفته می‌شود؟ در حقیقت، آنچه که در حال رخ دادن است شالوده‌ای از پرسشها و پاسخها و نظرهای در هم تنیده است که دنبال کردنشان سخت به نظر می‌رسد.

معصومه وهبی: در کلاسهای تلگرامی پرسشهایمان را مطرح می‌کنیم و بر اساس برداشتهایمان از درس گفتارها درباره‌ی آنها بحث می‌کنیم. شما می‌توانید پرسش یا ابهامی را که از بحث کلاس برایتان پیش آمده پرسید.

آیدا محمدی: صحبت‌های شروین جان را که گوش می‌کردم، این پرسش به ذهنم رسید که آیا گاهی پذیرفتن مسئولیت می‌تواند «قلب» را پایین بیاورد؟!

شیرین سعادت: به نظر من ممکن است پذیرش مسئولیت «قلب» را پایین بیاورد، ولی «وجدان» را هم بالا می‌برد و از برای آن آرامشی به آدم می‌دهد.

فرشته امامی: اگر بالا و پایین رفتن «قلب» را یک برآیند از «قلب» در نظر بگیریم، بسته به هدفی که مسئولیت

ایجاد می کند - که خودش می تواند یک هدف خوب یا بد باشد - ممکن است «قلبم» را کم یا بیش کند.

علیرضا کسمایی مقدم: این هم مبحث نیت است که یکی از شاخصهاست.

شباهنگ رشیدی: به گمان من هم تعهد و مسئولیت در بسیاری از اوقات «قلبم» را کاهش می دهد، به ویژه در زمانهایی که گریزی از پذیرفتن مسئولیت نیست.

آیدا محمدی: البته شاید نوعی تعویق لذت محسوب بشود.

شباهنگ رشیدی: شاید هم گونه ای دهش باشد، اگر مربوط به عزیزانمان باشد؛ مانند مسئولیت نگهداری و پرورش فرزند.

علیرضا کسمایی مقدم: در واقع، من هم موافق نیستم که «قلبم» را پایین می آورد.

آیدا محمدی: فکر می کنم این مسئولیت با مسئولیت رفتار که می تواند بار اخلاقی داشته باشد متفاوت باشد.

علیرضا کسمایی مقدم: منظور شما کدام مسئولیت است؟

آیدا محمدی: منظورم مسئولیت رفتاری ای است که ما انجام می دهیم، یعنی اگر کنشی اخلاقی انجام دهیم پاداش بگیریم و اگر بی اخلاقی ای بکنیم تنبیه را بپذیریم.

علیرضا کسمایی مقدم: در این صورت مسئولیت یکی از شاخصهای عمل اخلاقی است، صرف نظر از اثری که بر «قلبم» دارد.

شباهنگ رشیدی: اگر آن مسئولیت با میل و خواست مغایر باشد چه؟ «قلبم» حتما کاهش پیدا می کند. مانند انجام کار دشواری که خوشایند نیست، اما انجامش ضرورت دارد.

فرشته امامی: دشواری فقط لذت را کاهش می دهد. به نظرم این فقط کاهش یکی از معیارهاست.

علیرضا کسمایی مقدم: اخلاق زمانی است که بخواهی مسئولیتی را بپذیری و نسبت به آن میلی هم پیدا بکنی.

معصومه وهبی: آیدا جان، به نظرم پذیرفتن مسئولیت «قلبم» را پایین نمی آورد و نوعی داد برقرار می کند نه دهش. ما مسئولیت را می پذیریم و ضرری را که به دیگری زده ایم جبران می کنیم که این اعتماد را ایجاد می کند.

علیرضا کسمایی مقدم: کنش اخلاقی «قلبم» را کاهش می‌دهد، در حالی که معیار اخلاق افزایش متقابل «قلبم» است.

فرشته امامی: متاسفانه من هر طور محاسبه می‌کنم «قلبم» کم نمی‌شود! به نظرم مسئولیت نشان از قدرت است و قدرت می‌تواند به افزایش بقا و یا شاخص بقا کمک کند. معنا هم در پذیرفتن مسئولیت زاییده می‌شود! به جز لذت دیگر متغیرهای «قلبم» افزایش پیدا می‌کند.

علیرضا کسمایی مقدم: چرا متاسفانه؟

مریم خالصی: فرشته جان، من هم با شما موافقم. مسئولیتهای جدید باعث شکست تقارنهای بیشتر و در نتیجه افزایش «قلبم» و نزدیک شدن به آرمان می‌شود. گرچه گاهی بعضی از مسئولیتهای ما اعمال می‌شود.

فرشته امامی: به نظرم حتا اگر اعمال هم بشود، باز برخاسته از توان انجام مسئولیت و قدرت هست.

معصومه وهبی: علیرضا جان، چرا فکر می‌کنی کنش اخلاقی «قلبم» را پایین می‌آورد؟

مریم خالصی: علیرضا جان، لطفا بیشتر توضیح می‌دهید؟

علیرضا کسمایی مقدم: کنش اخلاقی با سه معیار نیت، مسئولیت و ارزش کردار تحلیل می‌شود. آیا کنشی که «قلبم» فرد را کاهش می‌دهد یا می‌میراند یا آسیب جدی می‌زند اخلاقی است؟

معصومه وهبی: علیرضا جان، منظورت این هست که کردار ما باعث می‌شود تا فردی بمیرد یا آسیبی ببیند؟

علیرضا کسمایی مقدم: اگر خود فرد بمیرد!

معصومه وهبی: اگر کرداری باعث مرگ کسی بشود، اخلاقی نیست. پس، بخش سوم که همان ارزش کردار هست پایین هست. مگر این که نیت و مسئولیت را بررسی کنیم و چیزی دیگر بینیم.

مریم خالصی: من متوجه نشدم!؟

علیرضا کسمایی مقدم: مثل شهادت باسکرویل آمریکایی در دفاع از انقلابیهای [مشروطه خواهان] تبریزی.

معصومه وهبی: علیرضا جان، می‌توانی با سه گانه نیت، مسئولیت و ارزش کردار بررسی اش کنی تا اخلاقی

بودنش را بفهمی.

معصومه وهبی: جانفشانی‌ای که با شهادت پیش می‌آید معمولا «قلبم» دیگری‌ها را بالا می‌برد.

علیرضا کسمایی مقدم: «قلبم» خود را چه؟

معصومه وهبی: بقای خودش را از دست داده ولی بر بقا، قدرت و معنای دیگری‌ها افزوده!

علیرضا کسمایی مقدم: شما نظرتان چیست؟ سه‌گانه را دارد، ولی بقای خود را از دست داده است؟

معصومه وهبی: انتخاب با اراده‌ی آزاد خودش بوده و باعث شده «قلبم» دیگری‌ها بالا برود.

لیلا امینی: فکر کنم در اینجا باید «قلبم» گروه را در نظر گرفت.

علیرضا کسمایی مقدم: یک معیار اخلاق برنده-برنده بودن است.

لیلا امینی: بله، ولی در جنگ «قلبم» جمع مهم است نه فرد.

مریم خالصی: کسی که برای وطنش شهید می‌شود، به لحاظ تکاملی بقای خودش را دارد حفظ می‌کند.

منظورم همسر و فرزندانست هست.

معصومه وهبی: رفتار ایثارگرانه‌ی مادرانه هم به این نزدیک است.

مریم خالصی: بله، دقیقا. مادر بقای خود را به لحاظ تکاملی در بقای فرزندش می‌بیند.

علیرضا کسمایی مقدم: این پاسخ درست نیست. قطعا کنش یک شهید وطن اخلاقی است.

معصومه وهبی: به نظر من درست هست. نه فقط «قلبم» خانواده‌ی خودش را که «قلبم» هموطنانش را نیز بالا برده

است.

علیرضا کسمایی مقدم: اما «قلبم» خودش کاهش یافته است. برای همین باید در بررسی کنش اخلاقی پاسخ

صریحی به چنین مواردی داد.

فائزه درخشانی: در مجموع، الزاما «قلبم» اش کاهش نیافته است. ممکن است معنای خیلی زیادی را تجربه کرده

باشد.

نوید فردوسی پور: حتا اگر سربازی برای وطن جانش را از دست بدهد، به لحاظ تکاملی بقای خودش را حفظ می کند؟

معصومه وهبی: نوید جان، فکر می کنی در جان فشانی برای وطن «قلبم» چگونه تغییر می کند؟

نوید فردوسی پور: به نظرم تضادی میان «قلبم» من و قدرت نهاد پیش می آید. داوری، یا شاید قضاوت، پیچیده اش می کند.

معصومه وهبی: درست است. این چالش پیش می آید، ولی در نهایت به گمانم خودش «قلبم» کل را انتخاب می کند.

علیرضا کسمایی مقدم: برای کسی که خود را فدای دیگری یا دیگران می کند چگونه باید داوری کرد؟

مریم خالصی: منظورتان را دقیق تر می فرمایید؟

علیرضا کسمایی مقدم: مانند مادر و فرزند.

معصومه وهبی: آن آدم احترام زیادی را برمی انگیزد و مردم او را فردی نیک و اخلاقی داوری می کنند.

مریم خالصی: بحث بقا همین است علی جان. به اعتباری آن فرد بقای خودش را در بقای فرزندش یا سرزمینش می بیند. بستگی دارد که ما چگونه داریم به قضیه نگاه می کنیم.

علیرضا کسمایی مقدم: در این مورد ممکن است بیشتر توضیح دهید؟ چگونه بقای فردی جایگزین بقای نهادی می شود؟

مریم خالصی: باز هم بستگی دارد به آن نهاد که طبیعی باشد یا ایدئولوژیک. کسی که فرزندی به دنیا می آورد و خانواده ای را تشکیل می دهد، در واقع دارد در راستای بقای خودش عمل می کند.

علیرضا کسمایی مقدم: این در واقع انتقال ژنوم است که مداری عصبی برای آن در روند تکاملی شکل گرفته است، اما بقای فردی نیست.

مریم خالصی: علمی آن می شود همین که شما گفتید.

علیرضا کسمایی مقدم: این بقای فردی نیست، مگر اینکه افزایش معنا و لذت را جایگزین بقا کنیم.

مریم خالصی: احتمالا همین طور هم هست. قرار هم نیست ما تا ابد زنده بمانیم: «کل نفس ذائقة الموت».

علیرضا کسمایی مقدم: ولی قرار هست که تا شقایق هست زندگی کنیم.

مریم خالصی: بله، در کل آدمیزاد عاقل از مرگ دوری می کند، اما شرایط استثنا هم داریم.

نوید فردوسی پور: در انتقال ژنوم تکلیف سربازهای مجرد که قصد ازدواج ندارند چه می شود؟!

لیلا امینی: خانواده که دارند.

آیدا محمدی: آنها از دو جنبه رستگار می شوند!

علیرضا کسمایی مقدم: نوید جان، این پاسخ به مریم عزیز بود که بقای خانواده را جایگزین بقای فردی می داند.

مریم خالصی: دوستان نومیدمان نکنید! پس، اگر جنگ بشود، حاضر نیستید بقایتان را به خطر بندازید؟!

آیدا محمدی: شاید «من»هایی که در این جمع نیستند، حاضر باشند!

علیرضا کسمایی مقدم: من حاضرم! نه فقط برای جنگ که در کل حاضر به گذشت هستیم، ولی داوری اخلاقی

آن چگونه است؟

مریم خالصی: دقیقا همین داوری است.

علیرضا کسمایی مقدم: مریم جان، در مورد مثال باسکرویل دلاور اندیشیدم و به این نتیجه رسیدم که کشته

شدن او به وسیلهی نهاد انجام شده و خودش بقایش را کم نکرده است. در واقع، دو تا از سه گانهی بررسی، نیت

و مسئولیت، با افزایش «قلبم» متقابل است و در سومی، یا ارزش عملکرد، کاسته شدن از بقا را داریم. بنابراین،

می توانیم داوری ای اخلاقی انجام دهیم.

مریم خالصی: در واقع، کسی که به جبههی جنگ می رود در راستای حفظ بقای خود تلاش می کند. به نظرم در

لایه‌ی بقا کسی که فرزندی به دنیا می‌آورد، بقای خود را تداوم می‌بخشد. اگر به خاطر فرزند جان خودش را از دست بدهد، انگار کاری در ادامه‌ی بقای خود انجام داده است. گویا این سیستم در مغز ما گونه‌ای برنامه‌ریزی شده که خودکار رخ دهد، گرچه استثنا هم داریم. مثلاً زمانی که مغولها به ایران حمله کردند، نجم‌الدین کبری، موسس فرقه‌ی کبرویه، زن و بچه‌ی خود را رها کرد و فرار کرد که اکنون درباره‌ی دلایلش نمی‌خواهم بحث کنم. دو سال پیش شروین جان درس گفتاری درباره‌ی اخلاق طبیعی شده داشت که، اگر اشتباه نکنم، منظورش آن اخلاقی بود که بندی طبیعی دارد؛ در مقابل اخلاق کانتی. پس، مسلماً کسی که به خاطر جان خودش، خانواده‌اش یا هموطنش می‌جنگد با کسی که به دلیل عقیده‌اش آدم می‌کشد تفاوتی بسیار دارد. اخلاق طبیعی در مقابل اخلاقی قرار می‌گیرد که نهاد به فرد می‌آموزد.

علیرضا کسمایی مقدم: سپاسگزارم مریم جان، برای توجهت. فکر می‌کنم با کمی کاوش درباره‌ی مسائل مطرح شده زوایای تاریک بحث روشن می‌شود. به‌طور خلاصه بررسی کردن سه گانه‌ی نیت، مسئولیت و ارزش کردار، بر مبنای افزایش متقابل «قلبم»، راهکار داوری اخلاقی کردار است.

مریم خالصی: خواهش می‌کنم علی جان. در بحث گروهی‌ای که خود شروین عزیز حضور داشته باشند، ابهامات حل خواهد شد.

محمد حمیدی: پرسشی که از داوری اخلاقی به ذهن من می‌رسد این است که در دموکراسی‌های غربی، فارغ از ارزش‌گذاری خوب یا بد برای آنها، آموزه‌ی «حق» جایگزین امر «خیر» شده است. هر کسی می‌تواند برداشت خود را از امر خیر داشته باشد، اما نمی‌تواند این برداشت را به دیگران تعمیم دهد. بنابراین، قواعد مدنی بر حول محور عقلانیت و پیمان اجتماعی تدوین می‌گردد که به شکل نظام‌مند آن «حقوق بشر» گفته می‌شود. در داوری اخلاقی مرزبندی و تفکیک میان قواعد مدنی و داوری اخلاقی، یا برداشت من از امر خیر، کجاست؟ آیا داوری کردن به این معنا درباره‌ی دیگران نوعی نقض «حق» محسوب نمی‌گردد؟ آیا مثلاً قاعده‌ی «امر به معروف و نهی از منکر» در همین چارچوب داوری اخلاقی قرار نمی‌گیرد؟

علیرضا کسمایی مقدم: نهادهای اجتماعی، قوانین کشوری، احکام دینی-کیفری و مانند اینها هرگز توان همراهی با پیچیدگی‌های «من»ها را ندارند. اینها ناچار قواعد رفتاری را در قالب قوانین ساده‌سازی می‌کنند. بنابراین،

معیار داوری اخلاقی در رابطه‌ی من با دیگری یا دیگران همان افزایش متقابل «قلبم» است و باید تلاش کرد تا قوانین به سوی تسهیل این نوع ارتباط گسترش پیدا کنند.

مریم خالصی: محمد جان، اگر من درست متوجه منظور شما شده باشم؛ تقریباً هیچ متفکری که از دموکراسی دفاع می‌کند مدعی این نیست که دموکراسی قرار است «حق» را استنتاج بکند. دموکراسی روشی است برای حل و فصل منازعات اجتماعی و سیاسی. کما اینکه در نظام دادرسی هم نظر قالب و پاسخ قالب حقوق دانان این است که کل روند دادرسی نه در پی کشف حقیقت، بلکه در پی حل و فصل منازعات است. اتفاقاً این با نظر نیچه در کتاب *تبارشناسی اخلاق* خیلی خوب سازگار است. نیچه می‌گوید وقتی قدرتی در جامعه حاکم می‌شود باید بتواند اختلافات موجود در آن جامعه را مدیریت کند. در واقع، مدیریت گروه‌های اجتماعی از مهم‌ترین رموز بقای نظام سیاسی است. بنابراین، نظامی شکل می‌گیرد که مدعی عینیت است و ادعا می‌کند از آن طریق با عدل و داد حکومت می‌کند.

جمع‌بندی من این است که دموکراسی ربطی به حق ندارد و اصلاً روش کشف حقیقت نیست. ایده‌ی کشف حقیقت یک ایده‌ی افلاطونی است که به دلایل شرایط اجتماعی و سیاسی آن زمان شکل گرفت. آن هنگامی بود که افلاطون و شاگردانش می‌خواستند سوفیست‌ها را کنار بزنند که سخنورانی چیره‌دست بودند. بنابراین، ادعا کردند حقیقتی هست که باید کشف بشود.

علیرضا کسمایی مقدم: بخش نخست پاسختان بسیار عالی و قانع‌کننده است، ولی من نمی‌پذیرم که حقیقت‌جویی ریشه‌ای افلاطونی داشته باشد.

مریم خالصی: همان‌طور که می‌دانید حقیقت‌جویی هدف نبوده و به نظر می‌رسد این «حقیقت» به‌مانند یک ابزار استفاده می‌شده است. مثلاً افلاطون از زبان سقراط در کتاب *صیافت* گفته‌ی کاهنه‌ای به نام دیوتیما را آورده که می‌گوید شما زیبا بسیار دیده‌اید، اما من خود زیبایی را دیده‌ام. نیچه در این باره می‌گوید که فلاسفه با ساختارهای زبانی ما را فریب داده‌اند. زبان به ما این اجازه را می‌دهد که اسم مصدر بسازیم؛ مانند زیبایی. اگر درست متوجه شده باشم، افلاطون جذب اندیشه‌های عارفانه‌ی شرق بوده. مثلاً در اندیشه‌های بودایی پرسش این است که چه کنیم تا از مرگ رهایی پیدا کنیم و اینجا فرضیه‌ی تناسخ پیش می‌آید. ابوسعید ابوالخیر هم در

اسرارالتوحید می گوید که خیلی بالا و پایین کرده و تهش هیچی نبوده، اما خودتان باید جان بکنید تا به این برسید!

علیرضا کسمایی مقدم: اگر اجازه بدهید بحث افلاطون را به زمان و جایگاهی دیگر موکول کنیم. منظور من این بود که تباریابی حق و باطل به جم (جفت معنایی) خیر و شر در گاهان بازمی گردد و استناد آن به افلاطون، مانند بسیاری از استندهای فرهنگی ما به افلاطون یا ارسطو، خیلی هم اعتمادپذیر نیست.

مریم خالصی: علی جان، من گفتم که افلاطون مجذوب عرفان شرق بوده. افلاطون و تعدادی از عرفای شرقی به حقیقتی ارجاع می دهند که دور از دسترس هست. راست و دروغ یا نیک و بد در گاهان عینی و ملموس هست و دور از دسترس نیست.

علیرضا کسمایی مقدم: مریم جان، به گمانم من اشتباه کردم. خیر و شر در گاهان جنبه‌ی روان‌شناسانه داشته و بعدها جایگاهی استعلایی پیدا می کند. گرچه همچنان فکر می کنم تحلیل حق و باطل به افلاطون بازمی گردد. منظورتان از عرفای شرقی چه کسانی هستند؟

مریم خالصی: تا جایی که می دانم سروده‌های گاهان صورت‌بندی اخلاقی آیین مهر در ایران هست. در واقع، زرتشت با به کار بردن جفت‌های متضاد معنایی نظام مهری‌گری را اخلاقی کرد. ایزدانی را که کنشی نااخلاقی داشتند از اعتبار ساقط کرد. پنج ایزد را برتری بخشید که میان آنها مهم‌ترین مقام را مهر دارد. این ایزدان نماینده‌ی عناصری طبیعی هستند؛ مانند وای که نماد باد است و آناهیتا که نماینده‌ی آبهاست. ایزد هوم هم به عالم مینو مربوط می شود که بعدتر در ادبیات شد شراب! روایتهای بسیاری درباره‌ی این ایزدان داریم. پیشنهاد می کنم کتاب زند گاهان شروین جان را بخوانید.

گمان می کنم زروانی‌ها به آن جنبه‌ی استعلایی‌ای که مورد نظر شما هست باور داشته‌اند و خیر و شر را زاده‌شده از یک مادر می دانسته‌اند، نه زرتشتی‌ها. زرتشت جهان گیتی و مینو را جفتهایی می داند که در مقابل هم نیستند، مکمل هم هستند و فعل یکدیگر را تکمیل می کنند. در آن سو، افلاطون را داریم که عالم محسوسات را یک بازنمایی از عالم مُثُل می داند و این عالم محسوس ارزش چندانی ندارد. از دیدگاه او ما باید برای رسیدن به عالم مثل تلاش کنیم. پس، اگر درست فهمیده باشم، این دو اندیشه با هم متفاوت هستند.

درباره‌ی حقیقت هم گفتم که در متون در دسترس ما - که بیشتر غربی هستند - افلاطون را بنیان‌گذار ایده‌ی حقیقت

می‌دانند. همانطور هم که اشاره کردم دلیلش را شرایط آن زمان می‌دانم. منظورم هم از عرفان و سنت‌های شرقی‌ای مانند آیین بودا این بود که در آنها اندیشه‌ی حقیقت در تناسخ و نامیرایی بازنمایی می‌شود. انگار آدمیزاد به لحاظ روانی نیاز دارد که این گونه فکر کند. راستش، من خودم هم نمی‌دانم که در عالم پس از مرگ چه خواهد گذشت و فقط نقل قول کردم.

محمد حمیدی: مریم جان، سپاس از پاسخ شما. راستش پرسش من درباره‌ی عینیت و هستی‌شناسی و کشف حقیقت نبود. پرسشم بیشتر به این موضوع معطوف است که وقتی صحبت از «داوری اخلاقی» می‌کنیم - که استاد هم تاکید داشتند وظیفه داریم «داوری اخلاقی» بکنیم - مرزبندی و تفکیک این داوری‌ها کجا قرار می‌گیرد؟ در نظام‌های دموکراسی لیبرال این داوری‌ها پذیرفتنی نخواهند بود، اگر در تعارض با «حقوق بشر» یا همان آموزه‌ی «حق» قرار بگیرند که قواعد مدنی بر اساس آنها تدوین شده است. پس، اینجا دستگاه انتخابگر با امر «حق» به جای انتخاب «امر خیر یا شر» جایگزین شده است. برای همین، برداشت من از داوری اخلاقی با امر به معروف و نهی از منکر یکسان است.

مریم خالصی: من این را از کلاس زروان آموخته‌ام که شروین جان داوری اخلاقی را بر مبنای اخلاق طبیعی بنا نهاده که با متغیر «قلب»، سرواژه‌های قدرت و لذت و بقا و معنا، سنجیده می‌شود. امر به معروف و نهی از منکر در یک نظام دینی تعریف می‌شود، اما «قلب» فارغ از نظام‌های ایدئولوژیک است.

علیرضا کسمایی مقدم: محمد جان، پرسش شما درباره‌ی داوری اخلاقی‌ای است که بر مبنای سه‌گانه‌ی نیت، مسئولیت و ارزش کردار بنا شده و بر اساس افزایش متقابل «قلب» تنظیم شده است؟ یا درباره‌ی حق و باطل است که به نظرم برگردانی است از خیر و شر؟ گاهان به اعلامیه‌ی حقوق بشر ربطی ندارد. اگر هم بحث اعلامیه‌ی حقوق بشر است که آن هم از خانواده‌ی هنجارها یا قواعد نهادی‌ای است که بر مبنای تجربیات بشری وضع شده است. برای نمونه، یک برده در امپراطوری روم در برابر کارش هیچ حقوقی نمی‌گرفته؛ حق جابه‌جایی از محل کار را نداشته؛ حق داشتن سلاح و گرفتن آموزش نظامی نداشته؛ هیچ حق مالکیتی و هیچ حق مدنی‌ای نداشته؛ به‌مانند کالایی خرید و فروش می‌شده و اگر آسیبی می‌دیده، حق دفاع نداشته است. در ماده‌ی اول اعلامیه‌ی حقوق بشر آمده است که همه‌ی انسانها آزاد آفریده شده‌اند. طبیعتاً، این قانون بهتر از قانون بردگی روابط انسانها را تنظیم می‌کند. اگر می‌شود نمونه‌ای بیاورید از یک نظام داوری اخلاقی که با بندی خاص از میثاقها تعارضی داشته باشد.

محمد حمیدی: هنگامی که نیت، کردار و مسئولیت دیگری را تخمین می‌زنیم و موضعی اخلاقی می‌گیریم، چگونه می‌توان مطمئن بود که حق شهروندی را تضییع نمی‌کنیم؟ مثلاً آیا اگر مردی به همسرش خیانت می‌کند، باید او را داوری اخلاقی بکنیم یا نکنیم؟

معصومه وهبی: به نظر من قرار نیست که داوری اخلاقی باعث تعطیل شدن حقوق مدنی و نقض شدن حق قانونی آدمها بشود. حق و حقوق مدنی به لایه‌ی اجتماعی متصل هست. داوری اخلاقی بیشتر به لایه‌ی روانی برمی‌گردد که در کنار آن می‌تواند «من»ها را بیشتر چالاک و کنشگر کند و بعضی از آسیب‌پذیری‌هایی را کم کند که صرفاً با پیروی از حق ایجاد می‌شود. به نظرم پیروی صرف از حق و حقوق مدنی باعث کرخت شدن و بی‌تفاوت شدن «من»ها در برابر بعضی فجایع می‌شود. مانند کسانی که با بی‌تفاوتی از کنار مظلومی می‌گذرند که دارد به او ستم می‌شود. در این باره ما باید موضعی مشخص و داوری اخلاقی خود را داشته باشیم، ولی این به معنای دخالت کردن در حوزه‌ی حقوقی آنها نیست.

محمد حمیدی: راستش، من هنوز فکر می‌کنم که داوری اخلاقی فقط زمانی می‌تواند انجام بشود که کاملاً شخصی بماند و تعمیم داده نشود، و گرنه عقیده بر حق مقدم خواهد شد.

علیرضا کسمایی مقدم: فکر می‌کنم نارسایی ما در پاسخگویی، به علت خامی و ناپختگی مان در شناخت مفاهیم و توان تحلیل مثالهای عملی است. مثالی را که زدید می‌توان از دو سو بررسی کرد: نخست اینکه اگر رابطه‌ی مهرآمیز دو نفر به یکدیگر انحصاری باشد، دچار تله‌ی عشق شده‌اند؛ دوم اینکه خانواده به‌مانند یک نهاد در روندی تکاملی برای انتقال ژنوم و بقای نسل بعدی شکل گرفته است. هنجارهایی هم برای تخصیص منابع اقتصادی دو طرف وجود دارد که دامنه‌ی رفتار آنها را محدود می‌کند. آیا ما مجاز به هنجارشکنی هستیم؟ فکر می‌کنم هنجارها هم سیستم‌هایی تکاملی هستند که در بازه‌ی زمانی‌ای که کارایی دارند، مسئولیت کنش ما را وادار به پایبندی به آن می‌کنند. آنها گاهی هم کارایی خود را از دست می‌دهند، مانند پوشیدن پیراهن آستین بلند در گرمای تموز برای حفظ ظاهر دینی که طبعاً پایبندی به آن را مسئولیت بر نمی‌تابد! البته فکر می‌کنم در هر موردی باید پاسخی اختصاصی بدهیم که این تا حدی امر داوری اخلاقی را مشکل می‌سازد.

شروین وکیلی: دوستان، بحثها را تمام کنیم تا نشست بعدی که برای پرسش و پاسخ در خدمتتان خواهم بود.

بازسازی مرز: پیمان اجتماعی و بازآفرینی مردم سطح نهاد

نشت دوم: ۱۹ خرداد ۱۳۹۹

علیرضا کسمایی مقدم: من عمیقاً با صحبت‌های شروین عزیز درباره‌ی خرد رندانه در برابر خرد کانتی موافق‌ام. با این حال، این کنش بغرنجی‌های خاص خود را دارد. مثلاً استاد دانشگاهی که به دریافتی ماهانه‌اش نیازمند است همیشه نمی‌تواند بر هنجارهای حقوقی اجتماع موج‌سواری کند یا آزادی خود را در زندگی خانوادگی حفظ کند و بر راستی پایدار باشد.

معصومه وهبی: علیرضاجان، تا جایی که دیده‌ام راهبردهای زروان هیچ آسان نیست و دشواریهای خودش را دارد. در مورد رندی خردمندانه هم نیاز به تمرین هست تا در دامنه‌ای میان رعایت هنجارها و دور زدن آنها بشود راهی جدید برای بالا بردن «قلبم» پیدا کرد.

علیرضا کسمایی مقدم: واقعا در نظر بگیری که بشود هم آزادی داشته باشیم و هم هنجارهای خانوادگی را رعایت کنیم.

محمد میرشاهی: فکر می‌کنم خود را در موقعیتی قرار دادن، توجیه‌کننده‌ی اقدامات کاهنده‌ی «قلبم» به ضرورت آن جایگاه نیست؛ یعنی اگر قرار است استاد دانشگاه بودن یا تاسیس کردن نهاد خانواده باعث این شود که نتوانیم راهبردهای افزایش «قلبم» را به‌درستی اجرا کنیم و یا حتا مجبور شویم از «قلبم» خود و اطرافیان بکاهیم، شاید بهتر باشد در موقعیتی که خود را در آن قرار داده‌ایم تجدید نظر کنیم.

علیرضا کسمایی مقدم: به همین سادگی نیست، ولی شاید راهکار دیگری نباشد. اگر هست، دوستان راهکارهایی را که می‌دانند مطرح کنند.

محمد میرشاهی: در درس گفتار چهارم این دوره، برای تعیین کمیت و کیفیت مهر دونفره، چهار متغیر (یک متغیر در هر لایه‌ی فراز) تعریف شد. متغیر لایه‌ی زیستی - که درگیری بدنها بود - باعث شد برایم پرسشهای بیشتری نسبت به قبل به وجود بیاید، درباره‌ی چرایی و چگونگی جدا کردن مهر دونفره‌ی جنسی و غیر جنسی از هم در چارچوب زروان.

۱) همان‌طور که چهار لایه‌ی «فراز» نسبت به هم برتری‌ای ندارند؛ اگر درگیری بدنی هم یک متغیر مانند شور و عمق و دامنه است، پس چرا این متغیر آن‌قدر تعیین‌کننده است که کلا بر اساس آن مهر را به دو نوع متفاوت جنسی و غیر جنسی تقسیم می‌کنیم؟ در حالی که مثلا مهر را از ابتدا به دو نوع کلی پرعمق و کم عمق تقسیم نمی‌کنیم و این ادعا را نداریم که مهر پرعمق و کم عمق ماهیتی متفاوت دارند؟

۲) با این حساب، مهر جنسی نسبت به مهر غیر جنسی بالقوه ۱۰ امتیاز جلو است. پس، به کسی که با او درگیری بدنی بسیاری داریم امتیاز ۱۰ می‌دهیم، ولی شور و عمق و دامنه‌ی رابطه‌مان ۷ است. مهر بیشتر و باکیفیت‌تری به کسی می‌ورزیم که به او عالی‌ترین نوع ممکن مهر غیر جنسی را داریم؛ یعنی شور و عمق و دامنه همگی ۱۰ هستند. از دل این حرف این بیرون می‌آید که اگر طرف مقابل بالغ غیر همجنس است، جنسی کردن مهر می‌تواند یکی از راهبردهای افزایش چشمگیر مهر باشد. گرچه نمی‌دانم این نتیجه‌گیری درست است یا خیر؟

۳) گفتیم مهر در دو بالغ غیر همجنس می‌تواند پیوسته میان جنسی و غیر جنسی در نوسان باشد و این را طبیعی انگاشتیم. در حالی که فکر می‌کنم این طبیعی نباشد که مثلا متغیر عمق مدام کم و افزون شود! دو نفر منطقا باید سعی کنند عمق مهرشان را بیشتر کنند تا در کل مهرشان بیشتر شود؛ همین‌طور شور و دامنه اگر کم شوند، منفی انگاشته می‌شود. انگار این نسخه را در لایه‌ی زیستی تجویز نمی‌کنیم که برایم پرسش برانگیز است.

معصومه وهبی: محمد جان، درباره‌ی پرسش نخست برداشت من این است که هر چه درگیری بدنها بیشتر باشد امتیازی بیشتر دارد. طبیعتا در ارتباط جنسی این امتیاز بالاتر می‌رود که در کل با نمره‌ای که به شور و دامنه و عمق می‌دهیم جمع می‌شود و می‌تواند شدت آن مهر دونفره را نشان بدهد. شور و دامنه و عمق هم به نظر من اگر رها بشوند و بهشان رسیدگی نشود ممکن است افت و خیز داشته باشند.

علیرضا کسمایی مقدم: شور صرفا رمز گذاری لایه‌ی زیستی است. صمیمیت و دامنه و عمق مربوط به لایه‌های

روانی و اجتماعی و فرهنگی است.

محمد میرشاهی: شور مربوط به لایه‌ی روانی در مهر دونفره است و صمیمیت مربوط به لایه‌ی روانی در مهر سه‌نفره.

معصومه وهبی: بله، علیرضا جان. شور مربوط به لذت مشترک دو نفر و مربوط به لایه‌ی روانی هست و صمیمیت همان لذتهای مشترک در مهر سه‌نفره و اجتماعی است.

آیدا محمدی: محمد جان، درباره‌ی پرسش نخست گمان می‌کنم تنها در سطح بقا نیست که مهر جنسی و غیر جنسی جدا می‌شوند. طبیعتاً در لایه‌های دیگر هم شدت بیشتری پیدا می‌کنند.

محمد میرشاهی: پس، می‌توان هم درگیری بدنی باشد و هم مهر غیر جنسی یا می‌توان درگیری بدنی نباشد و مهر جنسی باشد؟ به نظرم اگر پاسخ این پرسشها منفی باشد، عملاً داریم درگیری بدنی را معیار این افتراق قرار می‌دهیم.

آیدا محمدی: به نظرم درگیری بدنی شاید بارزترین معیار باشد، اما تنها معیار نیست. در مورد پرسش سوم هم ممکن است هر دو طرف تلاش در عمیق‌تر کردن رابطه داشته باشند، اما راهبردهای نادرستی را برگزینند و این موجب تغییر در عمق شود.

محمد میرشاهی: خب، در هر صورت اتفاق نافرخته‌ای است. همچنین غیر جنسی شدن مهر را طبیعی محسوب کردیم.

آیدا محمدی: چرا؟! خب، ما همیشه باید مهر را چک کنیم، زیرا که توجه و نگاه شاخص‌های اصلی مهر هستند.

محمد میرشاهی: توجه و ارزیابی مداوم که از اصول بنیادین هستند. منظورم این بود که کاهش عمق از ۸ به ۲، شور از ۹ به ۴ و دامنه از ۷ به ۳ را پاتولوژیک حساب می‌کنیم و می‌کوشیم به سمت بیشتر کردنشان حرکت کنیم نه کمتر کردنشان. با این حال، هنگامی که به لایه‌ی زیستی می‌رسیم، انگار منطقی‌مان عوض می‌شود و اگر از ۱۰ (خیلی جنسی) بشود صفر (غیر جنسی) می‌گوییم میان جنسی و غیر جنسی نوسان کرده و انگار بشود مهر غیر جنسی درست

است.

علیرضا کسمایی مقدم: من این طور می بینم که مهر به مانند یک پردازش عاطفی در دو عرصه ظهور می کند. ما از جنبه‌ی شناخت‌شناسی و توضیح شاخصه‌ها مهر جنسی و غیر جنسی را جدا می کنیم.

آرش ساسانفر: به گمان من درست است که رابطه‌ی جنسی لذت زیستی را بالا می برد، ولی گاهی می تواند «قلبم» را کاهش بدهد. شاید کمی معادله را پیچیده می کنم که به آسانی نشود رندانه مدیریتش کرد.

محمد میرشاهی: در مهر غیر جنسی هم مثلا ممکن است درگیری بدن‌ها امتیاز ۷ بگیرد؟ تاکیدم بر روی عدد و امتیاز به علت اهمیت آن در حل تمرین است.

آرش ساسانفر: چگونه به عدد ۷ رسیده‌ای؟ واقعا از انسانی به انسانی دیگر این قدر دقیقا محاسبه پذیر است؟

محمد میرشاهی: این اعداد مثال است. پرسش این است که اگر به نظرتان آن قدر محاسبه پذیر نباشد، پس در اساس حل تمرین‌ها چندان امکان پذیر و کاربردی نیست.

آرش ساسانفر: به نظرم در سطح فردی می شود برای رسیدن به هدف حل تمرین به عددی رسید، ولی بسط این عدد شاید ذبح کل موضع باشد!

علیرضا کسمایی مقدم: ارتباط جنسی خود مهر نیست که بر اساس بسامد آن نتیجه گیری کنیم. مهر بر اثر ارتباط جنسی می تواند زاییده شود.

محمد میرشاهی: موافقم، ولی فکر می کنم مهر جدای از این چیزها نیست؛ یعنی راهبردهای لذت مشترک یا معانی مشترک به تنهایی مهر نیستند و بخشی از آن هستند.

علیرضا کسمایی مقدم: نه پردازش عاطفی از این زمینه‌هایی که گفتید.

محمد میرشاهی: بله، معنا و پردازش عاطفی پشت آن هستند.

معصومه وهبی: نه، به نظرم در مهر غیر جنسی درگیری بدن‌ها کم هست و این شاخص نمره‌ی بالایی نمی گیرد. در همان ارتباط دونفره ممکن است شور و دامنه و عمق نمره‌ی بالایی بگیرد و در کل آن مهر دونفره امتیاز بالایی

بگیرد و نیز شدت بالایی را نشان بدهد.

محمد میرشاهی: موافقام، ولی فکر می‌کنم اگر مهر جنسی و غیر جنسی دو ساحت متفاوت مهر باشند و در یکی (غیر جنسی) خیلی درگیری بدنی مطرح نباشد، شاید بهتر باشد معیارهای امتیازدهی مان هم ویژه همان نوع مهر باشد.

شروین و کیلی: دوستان قرار است من در بحث شرکت نکنم، فقط یک گوشزد این که مهر جنسی و غیر جنسی - که در چارچوب ارتباط زن با مرد و والد با فرزند بروز می‌کنند - دو ساحت و دو بعد متفاوت از مهر هستند؛ نه دو شدت متفاوت از یک نوع مهر.

آیدا محمدی: سپاس شروین جان، مثل همیشه راهگشا بود.

محمد میرشاهی: شروین جان، این برداشتم از درس گفتار بود که دو قطبی جنسی و غیر جنسی را هم‌ارز دو قطبی درگیری بدن‌ها و درگیر نبودن آنها گرفته‌ایم، اگر این نیست که قضیه فرق می‌کند.

پوریا آزادی: یک ابهام برایم در بحث رندی پیش آمده است: آیا رندانه رفتار کردن به معنای استفاده‌ی مسالمت‌آمیز از دروغ نیست؟ و آیا این خطرناک نیست؟

آیدا محمدی: به نظر این طور نیست. رند دروغ نمی‌گوید و اتفاقاً در جایی ممکن است قواعد نهاد را به نفع خود و البته دیگری تغییر دهد.

معصومه وهبی: برداشت من این هست که اتفاقاً هرگز رندی با دروغ سازگار نیست و نوعی بازی با هنجارهای نهاد هست. ریا نقطه‌ی مقابل رندی هست که گونه‌ای دروغ و دغل هست.

محمد میرشاهی: فکر می‌کنم اینکه ریاکار را در مقابل رند داریم، خودش نشان می‌دهد که دروغ راهبرد رند نیست برای زیر بار قواعد نهاد رفتن.

حامد علیخانی: پرسش بنیادی‌تر این هست که اگر دروغ در مواردی باعث افزایش «قلبم» بشود، آیا استفاده از آن درست هست؟

پوریا آزادی: به نکته‌ی خیلی مهمی اشاره کردید.

علیرضا کسمایی مقدم: دروغ باعث افزایش «قلبم» نمی‌شود و قطعا معنا را پایین می‌آورد.

حامد علیخانی: ولی ممکن است در مواردی بقاء، لذت و قدرت را همزمان افزایش دهد. ما احتمالا به برآیند «قلبم» نگاه می‌کنیم.

علیرضا کسمایی مقدم: با این حال، اینجا اخلاق را زیر پا گذاشته‌ایم و دروغ تصاعدی رشد می‌کند و درون را آلوده می‌کند و در نهایت «قلبم» افزوده نمی‌شود.

محمد میرشاهی: فکر می‌کنم نظر شروین جان این بوده که تنها در موارد حدی ممکن هست که دروغ «قلبم» را بالا ببرد، مانند وقتی که جان کسی در خطر است. هرچند این موارد در زندگی روزمره تقریبا هیچ‌گاه پیش نمی‌آیند. معصومه وهبی: دقیقا. همیشه دروغ در درازمدت «قلبم» را پایین می‌آورد و اعتماد را کم می‌کند.

آرش مرادی نژاد: همین تک‌متغیر لذت در «قلبم» کافی است تا موجودی با کمترین خرد و درک - که بر مبنای نظام جزا و پاداش حرکت می‌کند - اعتماد خود را از دست بدهد و در کل وزن ارتباطش کاهش یابد؛ چه رسد به انسان محاسبه‌گر و آینده‌نگر و خردورز.

عسل دینبلی: می‌شود آقای دکتر تعریف درست رندی در این موضوع را برایمان توضیح دهند؟

معصومه وهبی: دوست عزیز، در درس گفتار سوم مفصلا به مفهوم رندی پرداخته شده است.

علیرضا کسمایی مقدم: فکر می‌کنم نیاز به مثالهای بیشتری برای روشن تر شدن موضوع داریم.

آرش ساسانفر: برای من رندی به معنای فاصله گرفتن از احساس و از بیرون به موضوع نگریستن هست. برای دیگران هم همین طور است؟

آرش مرادی نژاد: چیزی که ذهن من را هم درگیر کرده مدیریت رندانه‌ی رابطه‌ی مهرآمیز است. رند در لغت‌نامه فردی حيله‌گر و باهوش معنا شده است. واژه‌ی رند آن گونه که امروز نیز بار معنایی منفی دارد در زمان حافظ نیز همین بار را داشته. همان گونه که استاد گفتند شاعر بزرگوار رندی را در برابر تظاهر و ریای شیخها و زاهد‌ها به کار می‌گرفت. این رند تمام احوالات در ظاهر ناپسند، ولی آشکارش، را بهتر از جفت معنایی متضادش می‌دیده است. گرچه گویی در این جهان مگر رندی راهی به نظر نمی‌رسد، ولی به گمانم رندی «قلبم» را پایین

می آورد یا فقط ثابت نگهش می دارد؛ مانند همان مثال تخته‌ای شناور روی آب. بر اساس نظریه‌ی بازیها در نهایت می توان این بازی را مدیریت کرد و احتمال کاهش و باخت بیشتر خواهد بود تا برد.

معصومه وهبی: بر چه اساسی فکر می کنید که رندی «قلبم» را پایین می آورد؟

علیرضا کسمایی مقدم: رند در گذر زمان معنای دغل یافته و در زمان حافظ این طور نبوده.

آیدا محمدی: رندی شکلی از خردورزی است که با خردورزی سازمانی فرق می کند و عبارت است از ترکیب کردن دو نیروی متعارض. پس، چگونه ممکن است مهری که اتصال و پیوستگی من و دیگری را ممکن می کند شالوده‌اش آزادی باشد؟ رندی مهارتی برای این دو است. رند می تواند خودمختار باشد و خودمختاری دیگری را به رسمیت بشناسد.

معصومه وهبی: برداشت دیگری که من از رندی دارم این است که رند همواره گریزان از هنجارین شدن هست؛ به ویژه در مورد دیدن و زبان که دو متغیر مهم در مهر دونفره هستند و با سه نفره شدن و هنجارین شدن ماهیت خودشان را از دست می دهند.

آیدا محمدی: رند می داند که چگونه آزاد باشد و آزادی دیگری را به رسمیت بشناسد و این دو آزادی را در کنار هم جمع کند.

علیرضا کسمایی مقدم: و با این حال دروغ نگوید و به هنجارها آسیب نرساند.

آیدا محمدی: بله، دقیقا. چون مقابل ریاکار است.

علیرضا کسمایی مقدم: اما احتیاج به تبیین بیشتری دارد.

محمد حمیدی: درست است. رند در نگاه حافظ در معنای من واقعی (true self) - که با مهر و عشق در ارتباط است - در مقابل زاهد در معنای من دروغین (false self) قرار دارد که با تایید گرفتن از بیرون و ریاکاری در ارتباط است.

آرش مرادی نژاد: اگر متن پرسش را دقیق بخوانید، همین را گفته‌ام که جفت متضاد ریاکاری رندی است.

آیدا محمدی: بله، اما شما نوشتید که معنای منفی در شعر حافظ دارد. من هم چند نمونه آورده‌ام که، با توجه به تعریفی که شروین جان از رندی دادند، به نظرم «قلبم» را بالا می‌برد: «به همنشینی رندان سری فرود آور / که گنجهاست در این بی‌سری و سامانی // در سفالین کاسه‌ی رندان به خواری منگرید / کاین حریفان خدمت جام جهان‌بین کرده‌اند // راز درون پرده ز رندان مست پرس / کاین حال نیست زاهد عالی مقام را».

آرش مرادی‌نژاد: فکر نکنم معروف‌تر از این بیت وجود داشته باشد: «عیب رندان مکن ای زاهد پاکیزه‌سرشت / که گناه دگران بر تو نخواهند نوشت».

علیرضا کسمایی مقدم: این بیت سخن آیدا را تایید می‌کند.

آیدا محمدی: بله، دقیقا. چون ما در مقابل رند، زاهد را داریم.

آرش ساسانفر: به نظرم رندی بیان واقعیت به گونه‌ای است که در تعارض با منافع دو طرف نباشد و «قلبم» آنها را افزایش دهد.

حامد علیخانی: من سه پرسش دارم: (۱) این عناصر مهر چه قدر به هم وابسته هستند؟ مثلا توجه با افزایش ستایش بیشتر می‌شود یا با افزایش صمیمیت (دامنه) شور هم زیاد می‌شود؟ (۲) آیا این عناصر اثر فزاینده بر هم دارند؟ مثلا کیفیت مهر جنسی اگر متغیر عمق و دامنه افزایش یابد بالاتر می‌رود؟ (۳) آیا این عناصر، به‌ویژه در مهر دونفره، از دیدگاه زن و مرد به یک شکل صورت‌بندی می‌شود؟ مثلا از دید یک زن عنصر ستایش - که در مهر سه‌نفره هست - در مهر دونفره عنصر مهم و اثرگذاری محسوب نمی‌شود؟ در اساس عناصر مهر زن به مرد و مرد به زن می‌تواند یکسان باشد؟

معصومه وهبی: درباره‌ی پرسش نخستان به گمانم متغیرها به هم وابسته نیستند. در تجربه هم می‌بینیم که مثلا توجه می‌تواند بالا، ولی ستایش یا شناخت پایین باشد. به نظرم پاسخ پرسش دوم این است که متغیرها می‌توانند بر هم اثر بگذارند، ولی این اثرگذاری می‌تواند هم در راستای افزایش و هم کاهش باشد. درباره‌ی تفاوت متغیرها از دیدگاه زنان و مردان هم تفاوتی چشمگیر نمی‌بینم؛ هرچند در جزئیات می‌تواند تفاوت‌هایی دیده بشود.

حامد علیخانی: گرچه به نظرم اگر از زن و مرد پرسیده بشود در طرف مقابلی که با او مهر دونفره دارند دنبال

چه چیزهایی هستند، پاسخها متفاوت باشد. آن عناصری که زنها دنبالش هستند با آنهایی که مردها دنبالش هستند متفاوت است. بخشی از تفاوت به دلیل وجود عناصر دیگری است متفاوت با عناصری که مطرح شده. زنها شاید قدرت جسمی و اجتماعی مرد برایشان مهم باشد، اما برای مردها شاید وجود احساسات در زن مهم باشد.

معصومه وهبی: درست است، ولی باز هم هر چهار لایه برای هر دو جنس مهم هست. مثلا اگر برای زنان در لایه‌ی زیستی قدرت جسمانی ارزش دارد برای مردان هم تنانگی زنانه مهم است.

علیرضا کسمایی مقدم: ولی قطعا تفاوت‌هایی دارند.

محمد حمیدی: نکته‌ی جالب درس گفتار این هفته درباره‌ی تعریف من این است که نفس و بدن و خودآگاهی و ناخودآگاهی یک پارچه دانسته شده و در معنای من به کار گرفته شده است.

علیرضا کسمایی مقدم: فکر کنم نفس را باید حذف کنیم.

آرش مرادی نژاد: ما انسان هستیم که گونه‌ای از حیوانات است؛ نه فرشته. ممکن است با دیدن گزینه‌ای بهتر رابطه‌ای عادی شده را فراموش کنیم؛ هرچند آن رابطه را دوست داشته باشیم. ما دچار لغزش می‌شویم، اگر برای حفظ رابطه صداقت داشته باشیم. به احتمال بسیار که رابطه از دست می‌رود یا کم‌رنگ و کم‌وزن می‌شود. بنابراین، رندانه عمل می‌کنیم و موج سواری می‌کنیم.

علیرضا کسمایی مقدم: این تعریف ناپخته‌ای است. رندی یک رقص سیال در حفظ مهر دونفره است و نیاز به آموزشهای بیشتری دارد.

آیدا محمدی: به گمانم رند صداقت دارد و باید داشته باشد، چون خود مهر راستی و ضد تاریکی و دروغ است. رند در رابطه با نهاد است که قواعد آن را به نفع خود و دیگری تغییر می‌دهد.

معصومه وهبی: به نظرم رندانه رفتار کردن برای نگه داشتن اجباری یک رابطه‌ی تهی شده از مهر نیست، بلکه برای زدودن هنجارهایی هست که بر مهر دونفره سایه می‌اندازند و آن را مسخ می‌کنند.

آرش مرادی نژاد: احتمالا درست می‌گویید، چون دو طرف رابطه باید آگاهی و خردی متعادل و هم‌وزن داشته باشند و رند باشند و یا رند شوند. منظورم از موج سواری یا بندبازی، دروغ‌گویی و حيله‌گری و عوضی بودن برای

مدیریتی نیست که بخواهد رابطه یا روابط مهرآمیز را تداوم بخشد. موج‌سواری اصطلاحی جدید است و معنای بدی به‌ویژه از نظر سیاسی دارد. منظور من مشخصاً همان نظر شروین جان است؛ همان انسان ایستاده بر یک تخته‌ی لغزان بر امواج خروشان دریا. از این منظر رندی هنری است زیبا و دلنشین. لخت و عریان است همچون کودکی تازه متولدشده و رک و راست و صادق است همچون کودکی که تازه به حرف آمده. رندی هنری است با اجرایی بس سخت و پیچیده؛ به سختی با دست «رو» بازی کردن. «فاش می‌گوییم و از گفته خود دلشادم / بنده عشقم و از هر دو جهان آزادم»!

خلیل خوشرو: در حد چند جمله می‌خواهم نظرم را درباره‌ی درس‌گفتار این ماه بنویسم. از دید من کارکرد نهادها در شرایط آرمانی ایجاد یک روش تضمین‌شده و فراتر از برداشتها و دانشهای فردی است. این روشها طبیعتاً محدود و شاید اشتباه باشد؛ برای کسانی که در پی روابط برنده-برنده هستند یا دست کم می‌خواهند روابط بازنده-برنده یا بازنده-بازنده را بکاهند. به نظرم کارکرد نهادهایی بر مبنای اخلاق و دین و آموزش و ... همین است. گرچه نهادها چون یک روش معیار برای روابط میان زیرمجموعه‌های خود تعریف می‌کنند، امکان داشتن روابطی مهرآمیز که بر اساس درک و دیدن منحصر به فرد حضور دیگری باشد تقریباً از بین می‌رود. اینجاست که مفهوم رندی‌ای زاده می‌شود که از دید من اگر به معنای شکستن قواعد نهاد است، شاید به دلیل محدودیت ادراک فردیمان در برابر اصول یک نهاد برآمده از خرد جمعی باشد. در حالت آرمانی همه‌ی جوانب موضوع را می‌سنجیم و شاید با شکستن اصول آن نهاد به دلیل افزایش «قلبم» یک فرد «قلبم» دیگران را کاهش بدهیم؛ مثلاً در یک قانون ناخواسته. ما رندی را نه لزوماً در شکستن قواعد نهاد، بلکه در کشیدن و منعطف و گسترده‌تر کردنش تعریف می‌کنیم، تا اندازه‌ای که به ما اجازه دهد در راستای روابط مهرآمیز و منحصر به فردمان با دیگری شخصی‌اش کنیم. گرچه شکستن یا تصحیح قواعد نهاد هم لازم است، ولی تنها هنگامی که یک استدلال قوی و دفاع‌شدنی و خدشه‌ناپذیر برایش داشته باشیم؛ نه صرفاً به دلیل روابط شخصی و مهرآمیز با دیگری.

بازسازی مهر: راهبردها و تله‌های مهر و نفره و سه نفره

نشت سوم: ۲ تیر ۱۳۹۹

محمد میرشاهی: به طور کلی در درس گفتارهای امسال نرمشی درباره‌ی مجاز دانستن تبدیل مهر و نفره به سه نفره حس کردم. در درس گفتارهای قدیمی‌تر، به دلیل تفاوت‌های ماهوی ارتباط من با دیگری در عرصه‌ی مهر و نفره و سه نفره، بحث بیشتر بر سر این بود هنگامی که مهر میان سه نفر شکل می‌گیرد به ناچار خراب می‌شود. با خواندن مقاله‌ی «قضیه‌ی سه نفر» هم به این می‌رسیم که یک فرد تمام تلاشش را می‌کند تا روابط را دو نفره نگه دارد. درس گفتارهای جدید پیرامون این موضوع هستند که چگونه مهر آسیب نبیند هنگامی که روابط دو نفره را تبدیل به سه نفره می‌کنیم. حس کردم تاکید بر بخشی از پایه‌های نظری اهمیت دو نفره بودن مهر کم شده و خیلی جاها تبصره‌ی «اگر مراقب باشیم اشکالی ندارد» وارد بحث شده است. نمی‌دانم که این تغییر به دلیل کاهش میزان آزادانگارانه بودن این چارچوب و ارتباط برقرار کردن شمار بیشتری از مخاطبان است یا نه؟ به‌ویژه برای کسانی از ما که اکنون درگیر روابط سه نفره‌ای مثل ازدواج شده‌ایم. واقعا می‌شود مراقب بود تا مهر آسیبی نبیند، هنگامی که رابطه‌ی دو نفره را سه نفره می‌کنیم؟ شاید هم در کل تغییری رخ نمی‌دهد و این برداشت اشتباه است؟

شروین وکیلی: سپاس محمد جان، برای زاویه‌ی تازه‌ای که در بحث گشودی. راستش به نظرم موضوع درس گفتارهایم تغییر چندانی نکرده و فقط دارم لایه‌هایی متفاوت از همان سخن پیشین را باز می‌کنم. گرچه خوب است در این باره قدری روشن‌تر و صریح‌تر چیزی بگویم. به نظرم می‌شود لایه‌های بحث را به این ترتیب تجزیه کرد: (۱) مهر و نفره که همان چیزی است که آدمها هنگامی که از ارتباط و روابط نزدیک و صمیمیت سخن می‌گویند، به آن می‌اندیشند. همچنان با قاطعیت و خیلی صریح فکر می‌کنم جایگاه این مهر در لایه‌ی نهاد نیست و در حریم خلوت دو نفره است و همان هنگام که وارد مرتبه‌ی رابطه‌ی سه نفره بشود از بین می‌رود؛ (۲) مهر سه نفره‌ی

نهادساز مانند ارتباط زناشویی که نهادهای تازه را تاسیس می‌کند. این به نظرم بسیار ارزشمند، مهم و به لحاظ جامعه‌شناختی تعیین‌کننده است. اینجا هم مهر وجود دارد، اما این مهری سه‌نفره است و به کلی با مهر دونفره تفاوت دارد. این مهر در مقام قراردادی اجتماعی و یک بازی برنده-برنده برای زادن و پروردن فرزند تبلور پیدا می‌کند. این داستان ماجرای مستقل دارد و نباید با مهر دونفره اشتباه گرفته شود؛ (۳) مهر سه‌نفره در مقام قرارداد عام اجتماعی که در آن مهر به مانند چسبی عام کل روابط اجتماعی را با هم می‌آمیزد و استوار می‌سازد. این همان «مهر در مقام روشی مدیریتی» است که این دوره بیشتر پیشنهادش می‌کردم. اینها سه موضوع جدا هستند که هر سه هم به مهر مربوط می‌شوند، اما سه لایه‌ی متفاوت و سه پدیده‌ی گوناگون را در بر می‌گیرند که یکی هیجانی-عاطفی و شخصی است، دومی اقتصادی-اجتماعی است و سومی مدیریتی-آرمان‌گرا. اینها را نباید با هم اشتباه گرفت و برای دستیابی به یکی نمی‌شود به دیگری هجوم برد.

محمد میرشاهی: سپاس از پاسخ روشن‌گرانه‌تان. پرسش‌م به طور خاص‌تر به جایی میان مورد اول و دومی که گفتید برمی‌گردد؛ در ورود به عرصه‌ی مهر سه‌نفره و نگه داشتن مهر دونفره. با این پاسخ به نظر می‌رسد که مانند پیشتر به نداشتن امکان دست‌نخورده ماندن آن تاکید دارید. آنچه که باعث شد این شبهه برام پیش بیاید، برداشتم بر اساس صحبت‌های قدیمی‌تر بود که در هر رابطه‌ی سه‌نفره‌ای خود به خود متغیر قدرت در جریان است؛ یعنی وقتی من‌ها وارد سطح پیچیدگی نهادی می‌شوند این متغیر زاده می‌شود. در اصل یکی از مهم‌ترین نقاط عطف رابطه‌ی دونفره نداشتن امکان وجود قدرت در آن بوده است، ولی در درس گفتارهای اخیر گفته شد وقتی مهر از دونفره به سه‌نفره تبدیل می‌شود، یکی از چیزهایی که باید خیلی مراقبش باشیم این است که قدرت وارد رابطه نشود. در واقع پیشتر برداشتم این بود که وقتی مهر سه‌نفره شد قدرت هم شکل می‌گیرد، ولی حالا این گفته شد که انگار وقتی سه‌نفره شد می‌توانیم انتخاب کنیم که قدرت نباشد و مشکل این‌گونه حل می‌شود.

شروین وکیلی: آره، محمد جان. بین داستان این است که تو می‌توانی با یک نفر رابطه‌ی خصوصی و مهر دونفره‌ای داشته باشی که فارغ از روابط قدرت است و دور از دست‌اندازی مدارهای نهادی. با همان آدم در نهادی هم ممکن است همکار یا همسایه یا هر چیز دیگری باشی. در آن لایه‌ی اجتماعی هم مهری وجود دارد که به کلی متفاوت است و در سطحی نهادی جریان پیدا می‌کند. بنابراین، در بافت قدرت چفت و بست می‌شود. مهم است که این دو ارتباط متمایز (هر دو با یک نفر) را از هم تفکیک کنی و نگذاری یکی به دیگری نشت کند. آن بخش

آزادانگاران‌های که دوره‌ی پیش می‌دید و در این دوره فکر می‌کنی که نیست، به این جا برمی‌گردد که اگر مهر دونفره با مدارهای قدرت آمیخته شود، به سرعت از بین می‌رود. پس، آن حرف رادیکال سر جای خودش باقی است.

سحر فتاحی: در درس گفتارها آوردید که مهر یکه و ویژه است و اگر ویژه نباشد یا چندنفره باشد، مهر نیست. آیا در بحث مهر جنسی هم داشتن روابط متعدد همزمان که هر کدام ویژه و متفاوت از دیگری باشد مجاز شمرده می‌شود؟

شروین و کیلی: بحث به نظرم فراتر از مجاز شمردن یا نشمردن است؛ یعنی نخست باید وضعیت عینی را نگریم و توصیفی از آن پیدا کرد. هرچند بسیاری از آگاه شدن در این مورد خواهند رنجید، واقعیت روی زمین این است که انسان گونه‌ای تک‌همسر نیست! در حقیقت، تصور مرسوم می‌که درباره‌ی یکه بودن مهر بر مبنای انحصارجویی جنسی وجود دارد، امری تخیلی است و مبنای رفتارشناختی ندارد. به لحاظ آماری روابط مهرآمیز انحصاریِ عمران‌ها میان دو زوج امری بسیار نادر است. آنچه که در این کوشش برای مرزبندی و «یکه‌سازی» زورکی مهر نادیده انگاشته می‌شود، این نکته است که مهر اصولاً و به شکلی ذاتی خود به خود یکه و یگانه هست؛ یعنی هیچ ارتباط دونفره‌ای تکرارپذیر نیست. مهر در دامنه‌ی غیر جنسی هم چنین است. هرچند والدین همیشه خلافتش را ادعا می‌کنند، اما مهر پدر و مادر به فرزندانشان مانند هم نیست و هیچ کودکی هم پدر و مادرش را به یک اندازه دوست ندارد. اصولاً دوست داشتن امری بسیار پیچیده و ویژه است که در پیوند هر دو نفری منحصر به فرد است. آنچه به نظرم مهم است پاس داشتن این ویژگی است. این که کسی بخواهد چند تا رابطه‌ی ویژه‌ی این شکلی را داشته باشد یا به یکی بسنده کند، به خودش بستگی دارد و به انتخابهایش و قول و قراری که بین دلدار و دلداده شکل می‌گیرد. آنچه که به روشنی داریم می‌بینیم این است که اشتباه درباره‌ی این یگانگی و توهم درباره‌ی امکان آن انحصار باعث می‌شود آدمها قولهایی به هم بدهند که بعدتر برآورده‌اش نمی‌کنند و شاید ادعاهایی درباره‌ی وفاداری به جفت‌شان داشته باشند که گاه به فریب و دروغ پهلوی می‌زنند و اخلاق‌مدارانه نیست.

شباهنگ رشیدی: آیا الگوی عشق زنانه و مردانه با هم تفاوت دارند یا خیر؟ رابطه‌ی میان سبک‌های عشق و شخصیت چگونه است؟ اختلال‌های شخصیتی می‌تواند بر سبک عشق‌ورزی اثر داشته باشد؟

شروین و کیلی: شاهنگ جان داری جر می زنی ها! این بحث دوره‌ی بعدمان است. به طور خلاصه پاسخش این است که آره. به نظرم دو الگوی متفاوت در اینجا داریم و حتا می‌خواهم قدمی پیشتر بروم و بگویم دو الگوی متفاوت نظم اجتماعی از این دو گونه مهر برمی‌خیزد. همین ماه مفصل درباره‌اش بحث خواهم کرد.

آرش مرادی‌نژاد: آیا نمی‌توان از همان تعبیر «مالیخولیا» یک واژه‌ی ترکیبی ساخت که به جای عشق به کار ببریم، همانطور که حکیمان خردورز باستانمان به کار بردند؟ عشق در کل حس خوبی به انسانها می‌دهد و شمار بسیاری از بهترین احساسهای انسانهای ایران‌زمین، چه به شعر و چه به نثر، پیرامون آن تقریر یافته است.

شروین و کیلی: من اصراری درباره‌اش ندارم آرش جان. گرچه باید کلمه‌ی خوب و بیانگری پیدا کنیم که واقعا برچسب این منظومه از احساسات و رفتارها باشد. عشق تا حدودی چنین است، هرچند همانطور که گفتی طینی مثبت هم دارد. من با اجازه‌تان همچنان از دو گانه‌ی مهر/عشق استفاده می‌کنم تا واژه‌ای بهتر برایش پیدا شود. هلن فیشر هم که مثلا عشق رمانتیک را برای این وضعیت به کار گرفته باز همین تعبیر را تکرار کرده است.

معصومه وهبی: شروین جان، در تمایز میان مهر دونفره و سه‌نفره مهم‌ترین وجه تمایز را انتخاب و اراده‌ی آزاد دانستی که مهر دونفره به آن بند هست. آیا ممکن نیست اراده‌ی آزاد را در مهر سه‌نفره و اجتماعی شده هم به جریان انداخت و پیمان را با این توافق تنظیم کرد؟

شروین و کیلی: چرا معصومه جان. اصولا به نظرم مهر بستر زایش اراده‌ی آزاد است و در سطح اجتماعی نیز چنین چیزی هم ممکن است و هم لازم و مطلوب. با این حال، در سطح اجتماعی ارتباط میان افراد «فقط» به اراده‌ی آزاد دونفره‌شان بند نیست و الزامات نهادی هم در آن تداخل می‌کند. پس، آن سبکباری و پویایی ارتباط دونفره را ندارد و یک پیکربندی هنجارین پیشاپیشی درباره‌اش هست که تا حدودی به ارتباط جهت و شکل می‌دهد. این در واقع همان معماری نهاد است که مدارهای قدرت را در خود جای می‌دهد. توجه داشته باش که هنجارها و مدارهای قدرت چیزهای بدی نیستند و برای پایداری نهاد ضرورت دارند. گرچه باید طوری تنظیم‌شان کرد که بیشترین دامنه‌ی آزادی اراده را به افراد بدهند و مجالی فراهم کنند تا بدنه‌ی مهر هر چه بیشتر با این انتخابها فربه شود تا آن که بخواهد لاغر شود و اطرافش با داربستی از باید/نبایدهای سازمانی محکم کاری شود.

معصومه وهبی: سپاس شروین جان. در مورد نهادهایی که هنجارهای پیشینی ندارند و خود من‌ها آنها را تعریف

می‌کنند و پویا هستند چه‌طور؟ به نظرم اینجا به راحتی اراده‌ی آزاد می‌تواند به جریان بیفتد.

شروین و کیلی: آره، به تجربه دیده‌ام که حتا نهادهای جاافتاده و محکم را هم می‌شود با قدری دستکاری آزاد کرد، طوری که میدان اراده‌ی آزاد اعضایش به تدریج گسترش پیدا کند. مهم اینجاست که نهادها در نهایت چیزی مگر ترکیب هم‌افزایانه‌ی کردارهای من‌ها نیستند و به شکلی مستقل از سطح زیرین‌شان وجود ندارند.

خلیل خوشرو: در مورد رابطه‌ی رندی با رابطه‌ی نهادی در این درس گفتار داستان آشنای رابین‌هود به نظرم آمد. هنگامی که کسی با تشخیص فردی خودش نهادی را کارآمد نمی‌بیند و با روشی که خود فکر می‌کند باعث افزایش «قلبم» دیگران می‌شود قواعد نهاد را دور می‌زند. مثلاً از دزدی - که از نظر قواعد نهادی نادرست و نااخلاقی و مجرمانه است - برای افزایش «قلبم» یک گروه از انسانهای فقیر استفاده می‌کند. این بحث به نظرم ما را بر سر یک دوراهی می‌تواند قرار دهد که آیا تشخیص فردی افراد برای افزایش «قلبم» دیگری باید مورد اتکا و اعتماد باشد یا قواعد نهادی که برآمده از یک خرد جمعی است که روشی مشخص دارند و مدام نقد و اصلاح می‌شوند؛ به‌ویژه در جوامع باز. برای نمونه ارزش و اعتبار نهاد آموزش به دلیل کشتن خلاقیت و دلایلی از این دست کاسته می‌شود، در حالی که به نظر می‌رسد با همه‌ی این نواقص و با توجه به همه‌ی جوانب باز هم تضمین‌شده‌ترین روش رسیدن به تخصص است.

شروین و کیلی: این دوراهی مهمی است خلیل جان. در کل من اخلاق فردی را بر عرف نهادی مقدم می‌دانم، اما مهم است که تنها وقتی قواعد نهاد را لغو کنیم که به بهتر بودن پیشنهادهای رفتاری خودمان اطمینان داشته باشیم. همیشه این اطمینان را باید محک زد که مبدا مثلاً رابین‌هود به خاوری فروکاسته شود!

خلیل خوشرو: اینکه همه چیز را ممکن است همگان بهتر بدانند یا دست کم جوانب گوناگونش را بهتر بسنجند قواعد نهادی را از اخلاق فردی تضمین‌شده‌تر نمی‌کند برای افزایش «قلبم»؟ با توجه به اینکه در جوامع کنونی با افزایش آگاهی عمومی و رسانه‌های نقاد و توانایی تصحیح نهادها احتمال خطای قواعد نهادی هم خیلی کمتر شده؟

شروین و کیلی: این را چندان نمی‌پذیرم خلیل جان. قواعد نهادی در بسیاری از موارد به شکلی شگفت‌انگیز ناکارآمد و گاه ابلهانه هستند و فسیل‌نظمهایی قدیمی هستند که با وجود به پایان رسیدن شرایط و کارکردشان، همچنان دوام دارند و اجرا می‌شوند.

محمد میرشاهی: مثل داستان گربه‌ای است که به درخت می‌بسته‌اند.

شروین و کیلی: دقیقا.

مهرنوش زمانیان: در این باره برداشت من این است که افراد پویاتر از سیستم هستند و منعطف‌تر. تنوع اعضا و آزادی عملشان به بقای نهاد کمک می‌کند. نهادی که اجازه‌ی استقلال رفتاری مسئولانه به اعضایش را می‌دهد انعطاف‌پذیرتر هم خواهد بود و سازگارتر. به گونه‌ای در اینجا آن اختیار فردی به ضرر کل نیست و به نفع همه است چون همه از آن پویایی سیستم بهره می‌برند.

خلیل خوشرو: در نهادهای سنتی می‌شود گفت که از این سنتهای نااندیشیده بسیار بوده و همزمان درک شخصی افراد هم تا همین حد خرافی و سطحی می‌مانده است. با این حال در دنیای جدید، همانطور که وسایل ارتباط جمعی و به اشتراک گذاشتن تجربیات و گفت‌وگوها و نقد آنها گسترده‌تر شده، این امکان هم به وجود آمده که با سرعت و دقتی بیشتر چنین مسائلی که پایه‌ای منطقی ندارند شناسایی و نقد و تصحیح شوند. به نظرم دست کم در مورد همه نمی‌شود درباره‌ی تقدم اخلاق فردی نسبت به قواعد نهادی برتری‌ای برشمرد.

شروین و کیلی: اتفاقا فکر می‌کنم در نهادهای سنتی این انباشت خرد جمعی بهتر انجام می‌گرفته است. در نهادهای مدرن (منظورم کل دوران دویست ساله‌ی اخیر است) به‌قدری نظمهای اجتماعی کج و کوله شکل گرفته که به راستی حیرت‌انگیز است. یک بخشی‌اش به تکثیر مکانیکی باورها و صنعتی‌واره شدن سازماندهی‌های رفتاری مربوط می‌شود. اتفاقا به نظرم درباره‌ی نهادهای مدرن باید دیدی انتقادی‌تر داشت. اینجا مدارهای قدرت متراکم‌تر و پنهان‌تر عمل می‌کنند.

محمد میرشاهی: به نظرم بحث تضاد منافع در اینجا بسیار پررنگ است. حتا اگر خرد جمعی را ابلهانه فرض نکنیم، اینکه هدفشان کاملا منطبق بر بیشینه کردن «قلبم» من نوعی باشد بسیار جای پرسش دارد.

شروین و کیلی: هدف تکاملی‌شان به نظرم هست، اما سیستمهای نهادی بسیار ساده هستند و نسبت به مغزهای انسانی کم‌هوش. به‌سادگی در اولین چاه پتانسیل می‌ایستند و تراکمهای موضعی و دم دستی «قلبم» را به عنوان وضعیت مطلوب قلمداد می‌کنند.

خلیل خوشرو: چرا اصولاً باید خرد جمعی را ابلهانه فرض کرد؟ خرد جمعی مجموع همان خواسته‌های قدرت، لذت، بقا و معنای انسانهایی هستند که در نهادهایی مانند خانواده، شهر، کشور یا یک تمدن این خواستها و آگاهیها را در قالب ابزارهای ارتباطی مبادله می‌کنند. قطعاً در چهارچوب این مبادله که منجر به ایجاد قواعد نهادی می‌شود بخشی از نواقص و کاستی‌هایشان هم برطرف می‌شود. فکر می‌کنم قواعد نهادی در هر جامعه از میانگین «قلبی» که افراد متوسط آن جامعه می‌توانند تولید کنند، نتیجه‌ای بهتر پدید می‌آورد. شاید درباره‌ی افراد متوسط به بالا و بالاتر از میانگین بشود فراتر رفتن از قواعد نهاد را توصیه کرد.

محمد میرشاهی: گمان می‌کنم نظر شخصی من‌ها هم بسیار وامگیری می‌کند از این گنجینه. بیشتر پرسشها درباره‌ی پذیرفتن و به کار بستن بی‌چون و چرای آنها یا بهینه کردن شخصی آنها با خط کش «قلبم» توسط هر من است.

خلیل خوشرو: قطعاً پذیرش باورها و سنتهای نااندیشیده در هر جامعه‌ای وجود دارد، اما بحث بر سر قیاس میانگین مردم آن جامعه با قواعد نهادی است؛ با وجود همه‌ی ایرادهای فرد و نهاد.

محمد میرشاهی: منظورتان را می‌فهمم. فکر می‌کنم باید دید که چند درصد جامعه می‌توانند بهتر از آن قواعد نهادی عمل کنند تا به طور کلی بتوان گفت عمل کردن به قواعد کار خوبی است یا خیر. مثلاً شاید یک درصد آدمها اگر به قواعد نهادی عمل کنند، بهتر نتیجه می‌گیرند. باز هم در این حکم کلی که من‌ها باید با داوری اخلاقی خودشان جلو بروند خللی ایجاد نمی‌کند، ولی اگر فکر می‌کنید مثلاً پنجاه درصد مردم این گونه‌اند بحث متفاوت می‌شود.

خلیل خوشرو: فکر می‌کنم نهاد بازتاب تفکر اکثر جامعه است. گرچه در بحث و گفت‌وگو و در فرایندی که تبدیل به نهاد می‌شود کمی هم چکش کاری و بازاندیشی شده است. با این استدلال می‌شود نتیجه گرفت که این از تفکر میانگین جامعه بالاتر است.

محمد میرشاهی: پس، بر اساس نظر شما بیشتر از پنجاه درصد مردم جامعه در صورت عمل به قواعد نهادی «قلبم» بیشتری به دست می‌آورند؛ تا مثلاً کنش بر اساس قضاوت فردی. فکر می‌کنم تایید یا رد این ادعا نیاز به مطالعه‌ای میدانی داشته باشد، ولی طبق تجربه‌ی من این چنین نیست. این بحثی بسیار مهم و جالبی است و امیدوارم

در فرصتهای آتی بشود بیشتر بهش پرداخت.

خلیل خوشرو: بله، قطعاً نیاز به مطالعات آماری دارد. به نظرم یک عامل تعیین کننده این هست که نهادهای یک جامعه چه قدر ارتباط دوسویه با تفکر جمعی دارند. اگر این ارتباط دوسویه برقرار باشد، با یک حساب ساده این نتیجه گیری که راهبردهای فردی افزایش «قلبم» در نهایت به صورت بازاندیشی شده در نهاد بازتاب پیدا می کند دور از منطق نمی تواند باشد. می شود نتیجه گرفت دست کم نهادهایی که ارتباط دوسویه با جامعه دارند یک گام از میانگین افراد جامعه جلوتراند.

محمد میرشاهی: خب، در نهایت باید سادگی این راهبردها را هم در کنار شرایط پیچیده و منحصر به فرد من ها در نظر گرفت.

سحر فتاحی: گمان می کنم شنیدم که رندی، عمل نکردن به قواعد نهاد بدون آسیب زدن به آن است. برداشت من این است که دزدی آسیب زننده است و شامل رندی نیست.

شروین وکیلی: دقیقاً چنین است سحر جان. مهارت دور زدن قواعد نهادی بدون مخدوش کردن آن رندی است. با این حال رندان خویشاوندانی دارند که عیاران باشند و آنها در شرایطی قواعد را مخدوش هم می کرده اند. گمان می کنم پرسش دوستان خلیل درباره ی عیاران بود.

خلیل خوشرو: پرسش اصلی من این هست که این اعتماد از کجا آمده که نظر فردی من در رابطه با انجام دادن یا انجام ندادن کاری بیشتر از قواعد نهادی باعث افزایش «قلبم» دیگران خواهد شد؟ بهتر نیست اصل را بر عمل به قواعد نهادی بگذاریم که یک خرد جمعی پشتش هست و صرفاً وقتی یک استدلال قوی برای شکستنش یا نادیده گرفتنش داشتیم، آن کار دیگر را انجام دهیم؟

شروین وکیلی: چرا خلیل جان، این که می گوئید «عمل به احوط» است! در کل باید احتیاط کرد در مخدوش کردن قواعد نهادی. با این حال، به نظرم با همان شدتی که رفتارهای شخصی را ارزیابی می کنیم و محک می زنیم، درباره ی هنجارهای نهادی هم باید چنین کنیم و چه بسا در آنجا هم موارد طردشدنی فراوانی بیابیم.

شباهنگ رشیدی: چه قدر دیدگاه رابرت استرنبرگ (Robert Sternberg) با دستگاه نظری زروان

همپوشانی دارد؟ رابطه‌ی بر پایه‌ی هر سه عنصر صمیمیت (Intimacy) شهوت/کشش جنسی (Passion) و تعهد (Commitment) که منجر به عشقی کامل می‌شود.

شروین و کیلی: راستش به نظرم مفاهیم را مثل خیلی‌های دیگر بسیار مبهم و سر دست‌ی تعریف کرده است. در تقسیم‌بندی‌های این شکلی محکم‌ترین دیدگاهی که دیدم به هلن فیشر تعلق دارد؛ پس از او به باس در کتاب روانشناسی تکاملی. اینها هم نقطه‌ی قوت کارشان این است که آزمایشگاهی به موضوع نگاه کرده‌اند یا با تحلیل‌های آماری روش‌مند. استرنبرگ بیشتر به نظرم چیزی از پیش در ذهن داشته و بعد بر مبنای آن چارچوب خود را چیده. گرچه دستاوردهای ارزشمند هم در دیدگاهش کم نیست، اما روش‌شناسی‌اش خیلی جاها برای من مبهم مانده است. مهنوش زمانیان: پیشتر یک ویدئو از شما دیده بودم که یکی از معیارهای سنجش میزان مهر را مدت زمان آن دانسته بودید که به نظر خیلی به واقعیت نزدیک بود و معیار درستی هم می‌آمد. در این درس گفتارها این معیارها را در چهار لایه بررسی کرده‌اید و اینکه الگوی تغییر شور و عمق و ... را باید در طی زمان نگاه کنیم. درست است؟

شروین و کیلی: مهنوش جان، زمان یک متغیر کلیدی و عام است؛ یعنی در هر چهار لایه آنچه که متغیرهای پیشنهادی‌ام را تشدید می‌کند، زمان است. دقیقاً همین زمان هم هست که نشان می‌دهد یک ارتباط، سرزنده و پویا و نیرومند است یا تکراری و مزمن و ملال‌آور. مثلاً شاخصی مثل عمق ارتباط و حجم «قلبم» تبادل‌شده را در نظر بگیرید. مهم است اگر دو نفر ده سال با هم دوست هستند، محک بزنند و ببینند حجم «قلبی» که رد و بدل می‌کنند در گذر زمان کاهش یافته یا روندش افزایشی بوده است. مهر واقعی به نظرم آن است که گذر زمان باعث تشدید متغیرهای چهارگانه‌اش شود.

محمد میرشاهی: شروین جان، درباره‌ی چگونگی افزایش دامنه‌ی مهر دونفره، بدون اینکه در خطر سه‌نفره شدن قرارش بدیم، راهکاری خاص در نظر دارید؟ چون عملاً بخش بسیاری از وقت و فعالیتهای ما در عرصه‌ی اجتماعی یا دست کم در حضور دیگری‌هاست و افزایش دامنه‌ی مهر، خطر سه‌نفره شدن آن را به شکل تصاعدی بالا می‌برد.

شروین و کیلی: به نظرم این نوعی مهارت است که با تمرین به دست می‌آید. این مهارت که بتوانی حوزه‌هایی خصوصی را تعریف کنی، برای درک حضور رویاروی دیگری و در کنارش حوزه‌هایی اجتماعی را برای هم‌حضور دوشادوش با دیگری و دیگران. طبعاً هر کدام از اینها وضعیتی بهینه دارد که با تمرین و مشاهده به

دست آید. تنها اندرزی که به نظرم می‌رسد این است که «حضور را پاس بدارید»، اگرچه در میل به حضور زیاده‌روی نکنید!

عسل دینبلی: می‌شود معنای ساده‌ی «قلبم» را توضیح بدهید؟

شروین وکیلی: عسل جان، غایت‌های طبیعی سیستم‌های تکاملی انسانی، لذت من‌ها و بقای تن‌ها و قدرت سازمانها/نهادها و معنای عناصر فرهنگی هستند. این چهارتا را سرواژه کرده‌ام و شده «قلبم».

مریم خالصی: شروین جان، مدتی هست که دارم فکر می‌کنم بخشی از چارچوب‌های اخلاقی نه تنها درست نیستند، بلکه بازدارنده و منفعل‌کننده هستند. این موضوع باعث شد به این بیندیشم که آدم‌های بزرگ و نیک‌نام شاید هرگز این قوانین سفت و سخت اخلاقی را نداشته‌اند. در واقع اخلاق را با غایت «قلبم» یا چیزی از این دست محک می‌زده‌اند و بیشتر نتیجه‌گرا بوده‌اند. مثلاً همین رندی و دزدی عیاران به نظر من کار درستی بوده و نتیجه‌ای مطلوب هم داشته. گرچه در گاهان مهرپرستان گاو را می‌کشند، شراب می‌نوشند و مهر دروجی می‌کنند. پس، آیا نمی‌توان از چارچوب قوانین اخلاقی با رهنمود «قلبم» خارج شد؟

شروین وکیلی: مریم جان، به نظرم اینهایی که می‌گویید خود اخلاق است؛ یعنی باید میان رعایت قواعد و هنجارهای نهادی و اخلاق تمایز بگذاریم. بسیاری از نظم‌های هنجارین نهادها نااخلاقی هستند؛ نمونه‌اش همین دخترکشی غیرت‌خیز شرم‌آور اخیر. بهینه‌سازی «قلبم» در ارتباط‌های برنده-برنده به نظرم شالوده‌ی اخلاق است و هر کس باید وقتی میان انتخاب اخلاقی یا قانونی قرار گرفت، اخلاق را انتخاب کند. دزدی به همین دلیل به نظرم با عیاری متفاوت است؛ همچنان که دروغ‌گویی با رندی. اولی بی‌اخلاقی است و دومی اخلاقی.

حامد علیخانی: شروین جان اگر «قلبم» من با دیگری در تعارض باشد، چارچوب اخلاقی شما چه راهی را پیشنهاد می‌دهد؟ آیا بیشینه کردن «قلبم» شخصی هدف است یا اجتماعی؟

شروین وکیلی: حامد جان، اصولاً «قلبم» در شبکه‌ای از روابط انسانی تعریف می‌شود؛ یعنی «قلبم» من بدون محاسبه‌ی «قلبم» دیگری معنادار نیست. برای همین است که برنده-برنده بازی کردن، افزون بر این که اخلاقی است، به لحاظ کارکردی هم تصمیمی عاقلانه و سودمند به شمار می‌آید. مگر در شرایط دشمنی‌ای حاد که نادر است و کمیاب، بازی پایه در روابط انسانی باید بر اساس تداخل و هم‌افزایی «قلبم» من و دیگری باشد.

مریم خالصی: به نظر من فردگرایی در کل «قلبم» را کم هم می‌کند.

حامد علیخانی: پس، یک پرسش مصداقی بکنم که مرز این ایده مشخص‌تر شود. در موضوع ایثار و از خودگذشتگی که مثلاً دشمنی حمله کرده و فردی وطن‌دوست برای حفظ خانواده و دیگران جان خودش را فدا می‌کند، قطعاً «قلبم» خودش کم می‌شود. برای اینکه دیگر وجود ندارد و زنده نیست، اما قلبم هم‌وطنانش را افزایش می‌دهد. در مناظره‌تان با آقای ملکیان یادم هست بنیان اخلاق را مرکزیت من‌ها دانستید، برخلاف ایشان که رفتن از من به دیگری را اندیشه‌ی مرکزی اخلاق دانستند.

شروین و کیلی: آره، این مثال خوبی است. بر اساس چارچوب زروان من خردمند در شرایطی جانش را فدا خواهد کرد که «قلبمی» که از کنش جان باختن حاصل می‌شود، برایش بیش از «قلبم» محتمل در باقی عمرش باشد. مجسم کنید در برابر این گزینه هستید که خود را فدا کنید و خانواده‌تان را نجات دهید، در زمانی که سه دقیقه باقی مانده از عمر با معنا و لذت و قدرت متراکمتان، یا اینکه منفعلانه مرگشان را بنگرید و سی سال با رنج و پوچی خاطره‌شان زندگی کنید. به گمانم توازن میان اینهاست که فداکاری را توجیه عقلانی می‌کند. فکر می‌کنم نظریه‌ی دوستان آقای ملکیان روش‌مند و روشن نیست؛ یعنی مشخص نیست بر اساس چه شاخصی، چه چیزی را پیشنهاد می‌کنند.

آرش مرادی‌نژاد: این توضیح را بدهم خدمت دوستان که دانشجویی تازه‌وارد هستم و تسلط چندانی بر چارچوبهای مطرح در نظریه‌ی زروان ندارم. به نظرم مهر با خردورزی ارتباطی مستقیم دارد. آیا جامعه‌ای که مهرورزی در آن نهادینه شده به شکل آرمانی فلاسفه (مدینه‌ی فاضله) نزدیک نیست؟ آیا می‌توانیم جامعه‌ی ایران در یک تا دو قرن اول دوره‌ی هخامنشیان را آرمان‌شهری بدانیم که در آن افراد در خردسالی، نوجوانی و جوانی آموزه‌هایی را یاد می‌گرفتند تا تعامل درستی با دیگر انسانها و طبیعت داشته باشند؟ به نظر شما آیا امروزه جامعه‌ی غرب مهربان‌تر نیست از جامعه‌ی ما با ادعای داشتن مهر؟ اگرچه آنها میراث‌دار تعاریف فلاسفه‌ی خویش هستند، به نظرم می‌آید که به دلیل پیشرفت علم و تکنولوژی و گسترش علوم نظری و انسانی به سوی دستیابی به نتایج حکیمان ایران باستان چرخش یافته‌اند و بهتر از ما هستند.

شروین و کیلی: آرش جان، به نظرم باز باید به الگوهای رفتاری نگریم. رخداد مهم دوران هخامنشی این بود

که برای نخستین بار بازی‌های برنده-برنده شالوده‌ی تعریف نظم اجتماعی قرار گرفتند. این کار هرچند با دستگاه‌های نظری بسیار ساده‌ی آن دوران انجام می‌پذیرفت، اما پیامدش را در شکوفایی ناگهانی نویسایی و اقتصاد و فناوری و فرهنگ می‌بینیم. با این حال، تردید دارم که بشود آن دوران را مدینه‌ی فاضله دانست. چون در نهایت کیفیت بهترین زندگی‌های آن روزگار از زندگی روستاییان عادی امروزمین فروپایه‌تر بوده است. درباره‌ی جوامع مدرن هم بسیار تردید دارم که مهربانی‌شان بیش از جوامع پیشامدرن باشد. آنچه که می‌بینیم بیشتر نوعی بهینه‌سازی سیستم کار است که با شعارهای انسان‌دوستانه آراسته شده و گویا زیربنایی از جنس مهر ندارد.

محمد حمیدی: دقیقاً مهر حلقه‌ی گمشده‌ی جهان مدرن است و سرزمین ایران پدیدآورنده‌ی آن بوده است.

حامد علیخانی: در کل، ظاهراً بیشینه کردن «قلبم» و مجاز بودن رندی‌ای که در تعارض با عرف اجتماعی هست، ایده‌ای خلاف محک اخلاقی رالز است که گفته: «برای محک یک عمل اخلاقی باید دید اگر همگان آن را انجام دهند، چه می‌شود».

شروین و کیلی: بله این تعمیمی از حکم کانت است. آزمونهای فکری‌ای از این دست ارزشمند و نیکو هستند، اما با معیارهایی عینی و سنجیدنی نباید اشتباهشان گرفت. فرض کنید که در جامعه‌ی ژاپن قرن شانزدهم زندگی کنید؛ برای سامورایی‌های آن دوران شاید بسیار دلپذیر می‌بوده اگر همه بنا به سنت هاگاکوره شمشیر دست بگیرند و با هر کس که از قیافه‌اش خوششان نمی‌آمده درگیر شوند، چون این سبک زندگی را شرافتمندانه‌تر می‌دانسته‌اند. یا مثلاً هایدگر می‌گوید شرایط جنگی و خشونت تام خیلی ارزشمند است، چون جوهر اصیل «دازاین» در آن ظهور می‌کند. تعمیم‌پذیری از منظری خاص به تنهایی کافی نیست.

مریم خالصی: شروین جان، چگونه می‌شود رندی و عیاری را روزآمد کرد؟

شروین و کیلی: همین طوری که داریم در همین درس گفتارها می‌کنیم! با اندیشیدن درباره‌اش و امیدوارم که تمرین کردنش.

مهر در جمع و پیمان اجتماعی: کوچکردن و یکجانشینان

نشت چهارم: ۱۸ تیر ۱۳۹۹

بهنوش عافیت‌طلب: آیا می‌توان دو الگوی متفاوتِ زنانه و مردانه در فهم و اجرای مهر و عشق تعیین کرد، با این فرض که زن و مرد مهر و عشق را متفاوت درک می‌کنند؟ آیا می‌توان گفت دو نوع متفاوت از قرارداد اجتماعی از مهر/عشق‌شان به دست می‌آید؟

علیرضا کسمایی مقدم: نخست اینکه شروین جان در درس گفتار اول تفاوت دوازده‌گانه‌ی مهر و عشق در لایه‌های روانی-اجتماعی را برنشمردند. اینها حضور، دیدن، نوع برداشت از انگاره‌ی دیگری و خودانگاره، پذیرفتن پویایی دیگری، میزان اشتراک در زیست‌جهان یکدیگر، آزادی، زمان، سازگاری یا گریز در برابر تنشها، انحصارطلبی، جلوگیری از گسترش قدرت در روابط مهرآمیز، افزایش «قلبم» متقابل، رازآلود بودن و گشودگی هستند. گرچه اینها سیزده مورد هستند و نمی‌دانم منظور چیز دیگری است؟ برای مقایسه با درس گفتارها نیاز دارم. دوم اینکه کتاب شروین جان را کی در گروه می‌گذارید؟

شروین و کیلی: علیرضا جان، منظور از شاخصهای تمایز مهر و عشق همین دوازده‌تاست. کتاب مورد نظر هنوز تکمیل نشده، اما امیدوارم تا هفته‌ی دیگر پیش‌نویس‌اش را برایتان بگذارم.

علیرضا کسمایی مقدم: به نظرم بد نیست واژه‌ی مهر دروج، به معنای مهر دروغین، به جای عشق گذاشته شود. عشق به نوعی شناخت یا پردازش عاطفی-هیجانی میان من و جهان باز می‌گردد که از مهری راستین ریشه می‌گیرد: «شد غلام آن کنیزک جان‌شاه». همچنان عشق به یکی شدن خودانگاره با جهان هستی ختم می‌شود: «عالم نبود من بدم آدم نبود من بدم این دم نبود و من بدم». پس، می‌توانیم معادل مهرِ دروغین تله‌ی عشق را به کار ببریم.

مریم خالصی: علیرضا جان، تا جایی که از متن گاهان به یاد دارم، مهردروج به معنای دروغگو و پیمان شکن است.

بهنوش عافیت طلب: آره، همین است.

محبوبه شکوهی فر: مهر یا میتره دو معنا دارد که یکی بر عاطفه و هیجان دلالت دارد و دیگری بر پیمان. پس، می تواند نشان از انحراف هر دو داشته باشد.

پوریا آزادی: من هم تا جایی که یادم هست در مهریشت واژه‌ی مهردروج به عنوان پیمان شکن به کار رفته است.

معصومه وهبی: علیرضا جان، پیشنهاد می دهی که معادل عشق کلمه‌ی مهردروج را بگذاریم؟

علیرضا کسمایی مقدم: بله، اگر نظر مریم جان درست نباشد.

معصومه وهبی: من هم با مریم جان موافق‌ام و به نظرم معادل خوبی برای عشق نیست و با آن تفاوت‌هایی دارد. گرچه به این دلیل که در عشق، دیگری دیده نمی شود هم می توانیم بگوییم که راستین نیست.

مریم خالصی: مهردروج یعنی کسی که راه اشه یا همان راستی را نمی رود.

علیرضا کسمایی مقدم: می خواستم عشق را نجات بدهم مریم جان، ولی ظاهراً اشتباه کردم!

بهنوش عافیت طلب: تلاش‌هایی صورت گرفته، ولی انگار ناموفق بوده تاکنون.

مریم خالصی: علیرضا جان، کاملاً هم اشتباه نکرده‌اید. به قول معصومه جان در عشقی که شروین جان در مقابل مهر قرار داده‌اند نوعی مهردروجی وجود دارد، اما معنای مهردروج همان پیمان شکن است و کسی که خلاف راستی حرکت می کند.

پوریا آزادی: فکر می کنم نجات کلمه‌ی عشق چندان هم ضروری نباشد، چون عشق با همین مفهوم در متون گوناگون بسیار به کار رفته و ستایش هم شده است. گمان می کنم اتفاقاً اگر عشق به جای نجات داده شدن به دهان شیر گاو کش انداخته بشود رخداد بهتری است.

پرویز ورجاوند: آیا آمیختن نام سپندی چون مهر با نامی انگره چون دروج، آن هم در آغاز سخن، بار ذهنی را کدر نمی‌کند؟

هانا آقاپور: به نظرم عشق و مهر کاملاً مکمل هم هستند و تفاوت مفهومشان مشخص است. در کنار هم می‌توان متوجه شد که منظور کدام یک است.

محبوبه شکوهی‌فر: من پیشوند کژ را برای این دو پیشنهاد می‌دهم؛ کژمهری و کژعشقی. گرچه به نظرم جایگاه مهر و عشق در دو سر یک طیف هست و نه دو جفت متضاد معنایی «جم» بر اساس تعاریف شروین جان. کین «جم» مهر است و نفرت «جم» عشق. شاید بهتر باشد مانند مدل جان آلن لی یک صورت‌بندی طیفی از مهر داشته باشیم. پیشنهاد من جایگاه‌یابی مهر و عشق و «جم» آنها در یک نمودار دو وجهی است. به نظر می‌رسد مهر، عاطفه یا هیجانی است که در یک نمودار با دو سر زمان و شدت در جایگاه زمان طولانی و شدت میانه قرار می‌گیرد. عشق در همین نمودار، در جایگاه زمان کوتاه و شدت بالا قرار می‌گیرد.

بهنوش عافیت‌طلب: پس، شما می‌گویید که هیجان مهر از عشق کمتر است؟ گمان نمی‌کنم لزوماً این‌گونه باشد.

محبوبه شکوهی‌فر: برداشت من از کلیت مباحث و صحبت‌های شروین جان این بود که شدت عشق بیشتر و زمانش کوتاه‌تر است. در تجربه‌ی شخصی هم این را می‌توانیم دریابیم که مهر هیجان دارد، اما نه به شدت عشق.

آیدا محمدی: محبوبه جان، فکر می‌کنم هیجانی که در عشق وجود دارد کورکورانه و بی‌توجه و بدون نگاه هست و شاید یک شکل از غرق‌شدگی. در مهر ما با یک هیجان واقعی طرف هستیم، چرا که بنیانش توجه و نگاه است.

محبوبه شکوهی‌فر: آیدا جان، این هم به گمانم درست است. به زبانی دیگر محور زمان و شدت در تفاوت میان مهر و عشق اثرگذار است. هر چه زمان کمتری صرف شده باشد و شدت هیجان بالاتر باشد، احتمال کورکورانه بودن آن بیشتر است.

معصومه وهبی: پرسشی که برای من پیش آمده درباره‌ی تفاوت معیارهای انتخاب زنان و مردان است. زنان به

لایه‌ی اجتماعی (شان یا جایگاه اجتماعی و منابع) مردان نگاه می‌کنند، در حالی که مردان به لایه‌ی زیستی (بدن، زیبایی و فرزندآوری) زنان نگاه می‌کنند. به نظرم اگر تکاملی نگاه کنیم زنان هم به لایه‌ی زیستی و قدرت جسمانی-عضلانی مردان نگاه می‌کنند که نشان از توانایی فراهم‌آوری منابع دارد. از سویی با پیچیده‌تر شدن جوامع و اهمیت لایه‌ی اجتماعی-فرهنگی می‌بینیم که مردان هم به جایگاه اجتماعی-فرهنگی و سواد زنان توجه دارند که موجب توانمندی بیشتر زن در پرورش و تربیت فرزند می‌شود. نظرتان چیست دوستان؟

مریم خالصی: اگر عامل زمان را - که بسیار اهمیت دارد - در نظر بگیریم، فرمایش شما صحیح است. همچنان که می‌بینیم حقوق تدوینی و وضعی این چنین است. به قول شبستری: «جهان خود جمله امری است اعتباری».

پوریا آزادی: فکر می‌کنم کلید این ماجرا همان بقای ژن باشد. در حقیقت به دلیل اینکه، با پیچیده‌تر شدن جوامع، لایه‌های دیگر اهمیت پیدا کرده‌اند روی مساله‌ی بقای ژن هم اثر بیشتری می‌گذارند.

معصومه وهبی: موافق‌ام که سوگیری نهایی متغیرها باز هم به سمت بقا بوده است.

آیدا محمدی: معصومه جان، گمان می‌کنم این موارد استثناء هستند و شروین جان هم اشاره کرد که ممکن هست استثناء وجود داشته باشد، اما به صورت عمومی این گونه است.

معصومه وهبی: درست است آیدا جان، ولی باز هم به نظر می‌رسد که با پیچیده‌تر شدن جوامع نگاه مردان هم به جایگاه اجتماعی و فرهیختگی زنان رو به افزایش است.

مریم خالصی: موافق‌ام زمان روی همه چیز اثر می‌گذارد و برای همین در اندیشه‌ی ایرانیان باستان ایزد زروان بسیار ارزشمند بوده است.

بهنوش عافیت‌طلب: آره معصومه جان، من هم موافق‌ام. موضوع پرسش تکاملی در سطح زیستی است، ولی به گمانم با پیچیده‌تر شدن من و شکل‌گیری لایه‌های روانی و اجتماعی و فرهنگی معیارهای سطوح بالاتر هم در معادلات نقش پیدا می‌کنند.

محبوبه شکوهی‌فر: در نمودارِ شدت و زمانِ عشق و مهر که گفتم مخالفشان کین و نفرت است.

معصومه وهبی: محبوبه جان، در واقع این نمودار به همان مفهوم انباشتی بودن مهر و گسستی بودن عشق اشاره می‌کند. بهتر است این نوسانات عشق هم روی آن نمودار نشان داده بشوند.

شباهنگ رشیدی: در اینجا مهر دونفره با لایه‌ی فرهنگی هیچ مرزی ندارد. پس، نیازی به تعامل دو نفر در این حوزه نیست یا می‌تواند باشد، اما ضرورتی ندارد؟

معصومه وهبی: شباهنگ جان، یادم هست که برای مهر دونفره هم در هر چهار لایه متغیرهایی مطرح شد که در لایه‌ی فرهنگی عمق رابطه بود. در درس گفتارهای این هفته هم به مفهوم گوهر اشاره شد که چندان بهش پرداخته نشد.

شباهنگ رشیدی: پس، شاید آنچه در نظرم بوده باید مقداری تغییر کند.

معصومه وهبی: آره، به نظر من شهوت معادل مهر جنسی، عشق رمانتیک معادل مهر دونفره و دلبستگی نزدیک به مهر سه‌نفره‌ی نهادی است که برای پرورش بچه لازم است. گرچه این معادله‌ها با تعریفهای زروانی تفاوت‌هایی دارند.

شباهنگ رشیدی: پرسش من درباره‌ی عشق و دلبستگی است. در کتاب فیشر این‌گونه تعریف می‌شود که عشق با گذر زمان تغییر می‌کند و عمیق‌تر و همراه با آرامش بیشتری می‌شود. شور دیوانه‌وار، خلسه، اشتیاق و ... همگی محو می‌شوند و به احساس جدید امنیت، آسایش، خونسردی، وحدت و یکپارچگی با محبوب استحال می‌یابند. به احساس پیچیده‌ی حضوری شادمانه‌ی کسی که زندگی‌اش عمیقاً با زندگی محبوب درآمیخته دلبستگی می‌گویند. عشق رمانتیک اگر دم به دم شکوفه می‌داد و برمی‌آمد، به خستگی مفرط می‌انجامید. پختگی عشق رمانتیک دلبستگی است و موجب حس عمیق یکپارچگی با زوج است. به گمان من در چارچوب زروان دلبستگی شاید در مهر سه‌نفره معنا پیدا کند. نظر فیشر را هم، در محو شدن شور و عشق رمانتیک در طول زمان، درست نمی‌دانم. در این نمودار هم مهر دونفره به لایه‌ی فرهنگی و لزوم اشتراکات با آن اشاره نمی‌کند.

آرش مرادی‌نژاد: هر چه در این مدت درباره‌ی عشق اندیشیدم بیشتر به این نتیجه رسیدم که بشر هر چه مشکل داشته و دارد یا در آینده تولید می‌کند، همه‌اش ریشه در همین عشق و رفتارهای عاشقانه دارد. آن‌گونه که در متن شروین جان خواندم، پیدایش واژه‌ی عشق با معنای تغییر یافته‌اش در حدود هزار سال زمان برده است. بی‌شک،

رفتاری که مقابل مهرورزی با مفهومی متضاد قرار بگیرد پیشتر از هزار سال قبل هم وجود داشته است که کاری با بود یا نبود آن ندارم.

از این سو، در کتاب سیمای دوزن مرحوم سیرجانی به طوری مبسوط پرده از تفاوت‌های رفتاری دو رابطه برمی‌دارد. اگر کاری به نیت سعیدی سیرجانی نداشته باشیم و اگر ذائقه‌ی شاعرانه‌ی اعراب را در نظر بگیریم، گمان نمی‌کنید علت پرداخت ادبای ایرانی به این واژه در تاثیر از ادبیات عرب بوده؛ آن هم با آن توصیف زیباگونه از رفتارهای لیلی و معجون؟ صحبت‌م فقط بر سر واژه‌ی عشق است و فکر کنم همان که دکتر وکیلی گفت را باید پذیرفت و از این پس در آشکارسازی مفهومش کوشید.

شبهانگ رشیدی: موضوع دیگری هم که شاید جالب باشد سه مرحله‌ی شهوت، دلبستگی و عشق رمانتیک است که می‌توانیم معادله‌های مهر جنسی، ... و مهر را برایش بگذاریم. برای دلبستگی نمی‌دانم چه معادلی می‌شود گذاشت. پرسش من درباره‌ی ترتیب شروع و تداوم فرایند مهر است. آرمانی‌ترین و بهینه‌ترین اینها کدام است؟ سیر تکاملی مهرورزی چگونه است؟ مثلاً اول عشق رمانتیک (به تعبیر فیشر) بوده و سپس مهر جنسی و بعد دلبستگی؟

معصومه وهبی: شبهانگ جان، معادله‌های انگلیسی این کلمات را هم می‌شود از کتاب فیشر بیاوری؟ Love و attachment بوده است؟ برداشت من از هلن فیشر به دیدگاه زروان نزدیک است که او هم علمی و تکاملی به موضوع نگاه کرده و به گونه‌ای گذار مهر دونفره به سه‌نفره را در نظر داشته که به لحاظ تکاملی برای پرورش بچه لازم است.

مهرنوش زمانیان: پرسش من این است که نقطه‌ی صفر مهر کجاست و چه کیفیتی دارد؟ ممکن است مثلاً من فردی غریبه را اتفاقی بینم و دست کم نزدیکی، شور، دامنه و عمق را با او تجربه کنم؟ آیا باز هم نسبت بهش شکلی از احترام، پذیرش و رواداری را دارم؟ شخصاً برای خودم چند اصل اخلاقی دارم که بهشان پایبندم. از این نظر مهم است که بر شکل پیش رفتن روابط و بر رفتار عمومی ما نسبت به دیگران موثر است. در نگاه زروان این نقطه‌ی صفر و پایه چگونه تعریف می‌شود؟

بهنوش عافیت‌طلب: منظورت از نقطه‌ی صفر چیست مهرنوش جان؟

آیدا محمدی: فکر کنم نقطه‌ی آغاز مهر باشد.

مهرنوش زمانیان: رویارویی اتفاقی با همان غریبه‌ای که گفتم را نقطه‌ی صفر می‌دانم. هنگامی که در چهار لایه‌ی «فراز» سنجه‌های مهر در کمترین مقدار باشند؛ کمترین تماس و حضور، کمترین شور، کمترین همپوشانی زیست‌جهان و کمترین اشتراک در معنا. به گمان من نمی‌توانیم بگوییم مهری وجود ندارد، چون یک پایه‌ی رفتاری و حسی در مواجهه با یک فرد غریبه هست که فکر می‌کنم برای افراد مختلف فرق دارد. این پایه‌ی مهر چه ویژگی‌هایی دارد؟ در تجربه‌های من این بسیار تعیین‌کننده بوده و آن چند اصلی که دارم در موقعیت‌های دشوار برایم کارآمد بوده‌اند؛ حق زندگی قائل شدن، پایه‌ای از احترام، هم‌پایه دیدن خود و دیگری را داوری نکردن.

بهنوش عافیت‌طلب: آره، فکر می‌کنم یک من برای اینکه زندگی‌ای اجتماعی داشته باشد باید کمی از مهر به دیگران را هم داشته باشد. به نظرم در یک کلام می‌توان گفت باید آمادگی دادن «دهش» را نسبت به فردی غریبه داشت؛ یعنی بتوان بدون چشم‌داشت «قلبم» او را بالا برد.

مهرنوش زمانیان: جالب است. بله، منظورم دقیقاً پیشنهاد چنین تعریفی بود.

علیرضا کسمایی مقدم: «عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست».

معصومه وهبی: مهرنوش جان، این خود مهر است. اگرچه تنها در همان لحظه اتفاق بیفتد و بعد دیگر آن غریبه را نبینی. این از جنس دیدن و درک حضور دیگری هست که دقیقاً تعریف مهر است.

مهرنوش زمانیان: موافق‌ام. پس، می‌توانیم بگوییم اگر بخواهیم بر اساس مهر رفتار کنیم، همان رفتارهای به رسمیت شناختن اراده‌ی آزاد و موارد دیگر هم در کمترین حد رابطه رعایت می‌شود.

معصومه وهبی: دقیقاً مهرنوش جان.

آیدا محمدی: مهرنوش جان، گمان می‌کنم چون مهر از نوع عاطفه و هیجان هست، اگر اتفاقی هم فردی را ببینیم شاید مهری به او پیدا کنیم. در طول زمان هم ممکن است معیارهای دیگر شکل بگیرند که شاید هم نگیرند و از آن غریبه گذر کنیم. به نظرم نقطه‌ی صفر همان حس یا شاید لبخندی است که گاهی به غریبه‌ای هم داریم و لذتش را می‌توانیم بی‌واسطه درک کنیم.

علیرضا کسمایی مقدم: صفر یک ذهنیت ریاضی است و در جهان واقع مصداق ندارد. بنابراین، آن مهر آغازین

است.

مهرنوش زمانیان: آیدا جان، دقیقا منظور من همان حسی است که واکنش نخستین را ایجاد می کند، اما فکر می کنم حالا که داریم مهر را صورت بندی می کنیم خوب است که پاسخی دقیق تر پیدا کنیم.

آیدا محمدی: مهرنوش جان، منظورت از دقیق تر این است که عقلانی-استدلالی به آن نگاه کنیم؟

مهرنوش زمانیان: از نقاط قوت دیدگاه زروان این است که نگاهی روشمند به پدیده ها دارد. روشن می بینیم که برای تعریف لایه های «فراز» و ... از نظریه ی سیستمها استفاده شده است یا برای تعریف کلیدواژه ها به پیشینه و کاربردشان نگاه شده. منظورم این است که این دقت نظر باید این جا هم باشد و بر یک اساس مشخص آن ارتباط پایه تعریف بشود.

آیدا محمدی: درست می گویی مهرنوش جان، اما از آن جایی که عواطف و هیجانها در سطح روانی هستند ما می توانیم آنها را روشمند تعریف کنیم. با این حال، درکشان بی واسطه است. برای همین گمان می کنم لحظه ی آغازین در هر من متفاوت و منحصر است و هر کس خودش می تواند آن لحظه را متوجه شود.

مهرنوش زمانیان: آیدای عزیز، با شما درباره ی درک بی واسطه موافق ام. تفاوت تعریف ما از موضوع در این است که به نظر من مهر اولیه چیزی نیست که احتمال داشته باشه اتفاق بیفتد؛ یعنی یک جرعه نیست و یک رفتار برآمده از جهان بینی است.

آیدا محمدی: مهرنوش جان، چون مهر در اکنون رخ می دهد، به نظرم می شود در اکنون به کسی مهر داشت که شاید چندان هم با جهان بینی ما هم راستا نباشد! گرچه می پذیرم که جهان بینی و جهت گیری رفتاری ما هم موثر است، اما قدرت نگاه کردن و بودن در اکنون هم تامل برانگیز است. در مورد غریبه ای که مثالش را زدی چگونه می شود پیش بینی کرد؟!

مهرنوش زمانیان: موقتا از موقعیت بیرون بیاییم. ما کیفیت مهر را هم آن گونه که حس و لمس می شود یگانه می دانیم. حتا مهر میان یک نفر با چند نفر دیگر را متفاوت و منحصر به فرد می بینیم و آن را هم پویا می دانیم؛ یعنی مهر میان دو نفر هم از زمانی به زمان دیگر تغییر پیدا می کند. بنابراین، قصدمان پیش بینی کیفیت آن حالت حسی

نیست، بلکه می‌کوشیم صورت‌بندی کنیم که چه منش‌ها و چه رفتارهایی به چه نتایجی در رابطه می‌انجامند؟ مثلاً دروغ گفتن باعث ایجاد فاصله و کاهش «قلبم» هر دو طرف در درازمدت می‌شود. حالا برگردیم سراغ موقعیت روبه‌روی دو فرد غریبه: پیش‌فرض من می‌تواند این باشد که همه اعتمادناپذیراند، مگر خلافش ثابت بشود یا برعکسش. بر اساس این دو نوع پیش‌فرض اولیه دو رفتار متفاوت خواهیم داشت که نتایجی متفاوت دارند. مثلاً در موردی که خواست ما بر افزایش «قلبم» دیگری باشد، یک پیش‌فرض ابتدایی که بر اساس آن بتوانیم پیش‌بینی کنیم این است که احتمال بالا رفتن «قلبم» برای دو نفر بیشتر هست؛ حتی اگر فقط چند دقیقه با هم روبه‌رو شده باشند.

آیدا محمدی: سپاس از توضیحت مهنوش جان. موافق‌ام که معمولاً با پیش‌داشتهایمان جلو می‌رویم، اما می‌توانیم به اکنون و متفاوت بودن دیگر از پیش‌فرض‌هایمان هم توجه کنیم.

علیرضا کسمایی مقدم: دقیق‌تر این است که عقلانی-استدلالی به آن نگاه کنیم؛ یعنی امکان دارد مهر آغازین از مهر قدیمی جدا شود و سپس صورت‌بندی شود.

مهنوش زمانیان: بله، این جمله‌ی شما به منظور من نزدیک است.

علیرضا کسمایی مقدم: سعی کردم کمک کنم.

آیدا محمدی: به نظرم مهر پویا است و آغاز و ادامه‌اش متفاوت است، چراکه مدام باید آن را محک بزیم.

علیرضا کسمایی مقدم: قطعاً درست است، ولی تفکیک مقدمه‌ی پردازش است. با توجه به خیالی بودن مهر در بانوان و رویایی بودن مهر در آقایان، دوستان می‌توانند درباره‌ی وهم و خیال و رویا توضیح دهند؟

پرویز ورجاوند: گروهی - که واژگان‌شناسان خوبی هم در میانشان بوده - «عشق» را با «اشک» در فارسی ربط داده‌اند و «اشکانیان» را به چم «تبار عاشقان» معنا کرده‌اند و نام شاهانی مانند «اشک اول» را «عاشق اول» دانسته‌اند. نمی‌دانم شروین از این برداشت آگاهی داشته و آن را پذیرفته یا خیر؟

مریم خالصی: من هم این را شنیده‌ام. گویا اشکانیان مهری بوده‌اند.

معصومه وهبی: در درس‌گفتار این هفته هم اشاره شد که بسیاری بر این باوراند که ریشه‌ی واژه‌ی عشق به واژه‌ی آریایی «ایش» یا «ایشک» برمی‌گردد.

مریم خالصی: دوستان دو عامل مهم در تفاوت مهر و عشقی که شروین عزیز توصیف کرده وجود دارد: یکی زمان و یکی دیگر در رابطه‌ی مهرآمیز «تو» و در عشق «او» یا همان ستایش امر غایب. برای همین است که ما بسیار می‌شنویم که عشق واقعی در نرسیدن به معشوق است.

علیرضا کسمایی مقدم: ممکن است «او» را توضیح دهی مریم جان؟

مریم خالصی: ستایش امر غایب همان ستایش حقیقتِ ندیدنِ دیگری یا ستایش امر استعلایی است.

علیرضا کسمایی مقدم: مریم جان، این صحبت ابتدایی من هم هست: «عاشقی گر زین سر و گر زان سر است / عاقبت ما را بدان سر رهبر است».

مریم خالصی: منظورم این بود که در اوستا و در اندیشه‌ی ایرانی مهر نمودی عینی و طبیعی دارد.

علیرضا کسمایی مقدم: و عشق هم حتما انحراف نیست، بلکه نوعی شناخت است.

مریم خالصی: عشق اگر ستایش «او» باشد انحراف است و اگر ستایش «تو» باشد انحراف نیست.

علیرضا کسمایی مقدم: ستایش از شاخصهای مهر است، اما اینجا موضوع شناخت‌شناسی است.

پرویز ورجاوند: مریم گرامی، اینجا «او» چه کسی و «تو» کیست؟

مریم خالصی: «او» امر غایب و «تو» تو هستی.

پرویز ورجاوند: اگر چون رومی نام امر غایب را بگذاریم «تو» و معاشقه و مهرورزی را شروع کنیم، آیا در این

کار اشکالی می‌بینی؟!

مریم خالصی: فکر می‌کنم این جنبه از عشق که ستایش امر غایب هست از آنجا برمی‌آید که عشق امری

استعلایی و مربوط به گیتی نیست و به عالم مثل ارتباط دارد. این نگاه به عشق در پایان کمی نومیدی به بار می‌آورد،

چون هر چه می‌گردیم نیست.

علیرضا کسمایی مقدم: اگر به شناختی ویژه برسیم، سرشار از نشاط و شادابی می‌شویم و به همه‌ی هستی مهر

می‌ورزیم. این چرا نومیدکننده است؟

پرویز ورجاوند: هر دستگاه نظری برای پیش بردن اهداف خودش واژگانی را می‌سازد. از آن می‌ترسم که روزی دختری به پسری بگوید: «تو به من عشق داری، ولی مهر نداری. پس، من زنت نمی‌شوم!» و پسرک بیچاره نداند که دعوا سر کدام لحاف ملا است و ضربه را از کجا خورده؟!

مریم خالصی: شما درست می‌فرمایید، جناب ورجاوند. دوستان در دستگاه نظری زروان بحث می‌کنند، و گرنه در ادبیات ما بسیاری جاها واژه‌ی عشق به کار برده شده که به معنای همان مهر است.

شباهنگ رشیدی: «کمتر از ذره نئی، پست مشو / مهر بورز تا به خلوتگه خورشید رسی رقص کنان».

شروین و کیلی: دوستان، بسیار بحث خوبی بود. یک گوشزد کوچک بکنم که نیازی نیست چارچوبهای نظری (مثلا مدل زروان و مدل فیشر) کاملا با هم سازگار باشند. اینها را باید با هم سنجید و بعد خودتان یکی‌اش را که درست‌تر می‌دانید برگزینید.

مرد جمع و پیمان اجتماعی: مرد مقام راهبردی مدیریتی

نشت پنجم: ۳۰ تیر ۱۳۹۹

علیرضا کسمایی مقدم: آنچه از درس گفتارهای شما برمی آید این است که: نخست مفهوم عمیق و کهن مهر در تمدن اروپایی و شاید در تمدنهای دیگر هم مطرح نیست. آنچه در آنها می بینیم فقط عشق رمانتیک است؛ دوم اینکه دریافتیم مهر پردازشی عاطفی-هیجانی (emotional) است که خصلتهای عشق سودایی را ندارد و این بیشتر سلبی است تا اثباتی؛ سوم اینکه مهم ترین مناطق مغزی که در فرآیند عشق ورزیدن فعال اند اینها هستند: ناحیه ی شکمی (vta)، تگمنتوم عقده های قاعده ای به ویژه پوتامین (putamen)، هسته ی دم دار (caudate nucleus)، هسته ی رنگ پریده (globus pallidum)، هسته ی آکومبنس (accumbens nucleus)، اجزای دستگاه لیمبیک، پیش پیشانی کناری (cortex lateral prefrontal) و جلویی (orbito frontal cortex). پس، مهر و عشق از لحاظ عصب شناسی یکسان اند؛ چهارم اینکه آسیب شناسی مهر در فرآیند اجتماعی شدن در مدارهای قدرت می باشد. آیا می توانیم در روند مهر دونفره آسیب شناسی عشق را پیدا کنیم؛ مثلاً انحصارطلبی؟

شروین و کیلی: آره، علیرضا جان. جمع بندی ای خوب و دقیق از سخن بود. دو پرسش به نظرم در گفتارت برجسته است: یکی آنکه آیا تعریفی که از مهر به دست می دهیم سلبی است یا اثباتی؟ پاسخ آن است که اثباتی است و کوشش برای استخراج متغیرهای تفکیک کننده ی مهر و عشق بر همین اساس بوده است. پس، در برابر مفهوم عشق مرسوم، مفهوم مهر را پیشنهاد می کنم که البته با این صورتنندی و دقت جای دیگری گفته نشده است. هرچند می شود نشان داد که مفهومش در منابع کلاسیک ادب و عرفان ایرانی وجود داشته است. همانطور که گفتی دومین نکته آن است که مدارهای عصبی مربوط به مهر و عشق با هم یکی هستند و ما درباره ی دو صورت از یک پدیده سخن می گوئیم. همچنان که مثلاً پروا و احتیاط با هراس و وحشت مدار عصبی یکسانی دارند، اما اولی رفتارهایی

درست و سنجیده را در پی دارد و دومی کردارهایی پرخطا و گاه بیمارگونه را.

حامد علیخانی: پوزش می‌خواهم از شمار پرسشهایی که به ترتیب موضوع می‌آورم، با اینکه بسیاری از آنها را هم مطرح نکرده‌ام:

(۱) مهر

(۱-۱) دیدگاهی که بر اساس اراده‌ی آزاد است انسانها را مسئول تمام و کمال رفتارها و تصمیمهای خودش می‌داند. در این دیدگاه انسان «شور» کسی است که به گونه‌ای سیستماتیک تصمیمهای شورانه می‌گیرد و مسئولش خودش است و معمولا تمایل به بازی برنده-بازنده دارد. در مقابل، در دیدگاه قضا و قدری مسئولیت شورور بودن به گردن محیط و ناخودآگاه گذاشته می‌شود و تقصیر خود فرد نیست. نتیجه‌ی دو دیدگاه این است که در دیدگاه اراده‌ی آزاد انسان شورور تنها می‌ماند و شاید به شرارتش ادامه دهد، ولی در دیدگاه قضا و قدری انسان شورور هم به اندازه‌ی انسانهای دیگر شایسته‌ی مهر و محبت است. پرسش: آیا این نگرش درست است؟ و آیا در نگرش اراده‌ی آزاد کسی هست که لیاقت مهر ورزیدن را نداشته باشد؟

شروین و کیلی: حامد جان، پرسشهای بسیار سنجیده و خوب است. اجازه بده گام به گام پاسخ بدهم. در مرتبه‌ی نخست:

(۱-۱) بله، شر در دستگاه اخلاقی پیشنهادی‌ام همیشه مسئولیتی اخلاقی در پی دارد و خاستگاهش در نهایت با اراده‌ی آزاد انسانی در پیوند است. خواه این اراده به دلیل متغیرهایی بیرونی سوگیری‌ای خاص پیدا کرده باشد یا خواه اختلالی عصب‌شناختی اجبارها و لنگر زدن‌هایی نوروفیزیولوژیک را موجب شده باشد. در هر حال، شر دستاویزی برای غیاب مهر نیست؛ یعنی آمیختگی با شر در همگان تا حدودی دیده می‌شود و بر این اساس نباید مهر را حصر کرد. نکته‌ی کلیدی آن است که مهر در همین چارچوب یک انتخاب است، نه یک طالع سعد یا نحس و نه سرنوشتی از پیش تعیین‌یافته. هر دیگری‌ای می‌تواند موضوع مهر قرار گیرد و مهر ورزیدن مانند هر کردار ارادی دیگری بار اخلاقی دارد و مسئولیت ایجاد می‌کند.

حامد علیخانی: پس، مهر ورزیدن حتا برای کسی که به صورتی نظام‌مند بازی برنده-بازنده را انجام می‌دهد تصوری پذیر است؟ در این صورت است که «قلبم» من احتمالا کاهش می‌یابد.

شروین و کیلی: گمان می‌کنم چنین کاری تنها زمانی مجاز است که بازی برنده-برنده‌ای در میانه شکل بگیرد یا از جنس دهش و یک طرفه باشد و طرف مقابل به بازی، در مقام یک بازنده، گرفته نشود.

علیرضا کسمایی مقدم: چرا «قلبم» احتمالاً کاهش می‌یابد؟

حامد علیخانی: چون شرور در بازی برنده-بازنده می‌خواهد ببرد و طرف مقابل ببازد و این راهبرد در او نهادینه شده و بر اساس نگاه به گذشته‌اش معمولاً از این دست تصمیمها گرفته است.

علیرضا کسمایی مقدم: شما با او بازی نمی‌کنی و این با مهر ورزیدن تداخلی ندارد.

حامد علیخانی: پرسش همین بود که آیا این فرد هم می‌تواند موضوع مهر باشد که انگار شروین جان گفتند می‌شود.

علیرضا کسمایی مقدم: مهر فراگیر گسترش‌یابنده است.

حامد علیخانی: (۱-۲) در ایران باستان ایزد مهر و پیمان یکی است و در دیدگاه زروان نیز پیمان از مهر برمی‌خیزد.

پرسش: در تعارضی ذاتی که میان مهر و پیمان وجود دارد پیمان محدودکننده و قیدزننده است، در حالی که مهر آزادی‌خواه است و قیود مهر را کم می‌کند. به نظر می‌رسد که «انعقاد» پیمان می‌تواند از روی آزادی باشد، اما «وفا»ی به پیمان قطعاً محدودکننده‌ی آزادی است. پس، چگونه پیمان از مهر برمی‌آید؟

محمد میرشاهی: این پرسش را بارها از خود پرسیده‌ام، ولی هیچ‌گاه به این خوبی نتوانسته بودم صورت‌بندیش کنم.

شروین و کیلی: (۱-۲) همین چارچوب نظری پیشنهادی‌ام (زُروان) به بازتعریف مفهوم پیمان هم اندیشه است. در آن پیمان امری محدودکننده و قیدی اجبارآمیز نیست، بلکه تنها زمانی درست کار می‌کند که از اراده‌ی آزاد برخیزد. پیمان عبارت است از گشایش دامنه‌ی آزادی دو یا چند تن همکار، هنگامی که روندهای تولید «قلبم»شان هم‌افزایانه همدیگر را تشدید می‌کند. این در برابر مفهوم کلاسیک، و به نظرم سیاسی و نادرست، عهد و تعهد قرار می‌گیرد که مهارکننده‌ی آزادی است و تضمین‌کننده‌ی آینده و اجبار آور.

حامد علیخانی: آیا در این پیمان بازسازی شده، جریمه‌ای برای رعایت نکردن پیمان وجود دارد، به این گونه‌ای که محدودیت به بار می‌آورد؟ آیا نمونه‌ای هم در دوارن معاصر از این پیمانها داریم؟

شروین و کیلی: به نظرم بخش نااخلاقی و نقض کننده‌ی مفهوم پیمان این است که کسی در همین اکنون به پیمان پایبند نباشد و وانمود کند که هست. در هر نوع پیمانی، از جمله مهرآمیز، اگر یکی از دو طرف خواهان تداوم عهد نباشد باید موضوع را اعلام کند. به ویژه درباره‌ی عهدهای اقتصادی ابتدا حساب و کتابها را تسویه کند و سپس از پیمان خارج شود. در این حالت به نظرم اتفاقی نااخلاقی یا نادرست نیفتاده است. گسسته شدن پیمان خود به خود به معنای مسدود شدن یک راه هم‌افزایی «قلبم» است و به نوعی تاوان خودش محسوب می‌شود.

حامد علیخانی: مشکل وقتی هست که مساله‌ای مانند مهریه یا غرامت عهدشکنی باشد یا موانعی برای خارج شدن از پیمان باشد. در صورت وجود نداشتن موانع، شاید پیمان معنایی نداشته باشد.

مریم خالصی: پیمان‌شکنی همیشه غرامت دارد؛ چه اخلاقی چه حقوقی.

حامد علیخانی: ۳-۱) پرسش: آیا مهر به خود یا من به من هم وجود دارد؟ اگر دارد عناصر آن چیست؟

شروین و کیلی: ۳-۱) گمان نمی‌کنم. ارتباط من و من از جنس تبادل «قلبم» نیست و تداخل دو اراده‌ی آزاد هم در آن رخ نمی‌دهد. بنابراین، شرایط زایش مهر را برآورده نمی‌کند.

حامد علیخانی:

۲) زن و مرد

۱-۲) در دیدگاه زروان گفته شد که زنان ترفندی سری در ارتباط با جفتشان دارند و مردان ترفندی موازی. تمایل به ارتباط رازآمیز در زنان از زاییدن فرزند و نگهداری هفت‌ساله از آن سرچشمه می‌گیرد و آنها به دنبال کسی هستند که در این مدت منابعی که نیاز دارند را فراهم کند.

پرسش: در دنیای جدید که، برخلاف گذشته‌ی تاریخ، زن‌ها مانند مردها می‌توانند منابع را تامین کنند، آیا زنان همچنان دنبال ارتباطی سری هستند؟ کما اینکه می‌بینیم در جوامعی که رفاه بیشتری هست، زن‌ها هم برای لذت بیشتر (یا شاید به دلایلی دیگر) دنبال روابط موازی هستند.

پرسش: در دوران نگهداری هفت‌ساله از فرزند تمایل به ارتباط موازی از سوی مرد برای زن تاب‌آوردنی نیست. از آنجایی که منابع محدود هستند و ارتباط مرد با زنی دیگر منجر به توزیع منابع و کم شدنشان برای هر کدام از زن‌ها می‌شود، چگونه برنده-برنده بازی کردن در این دوران امکان‌پذیر است؟

شروین و کیلی: (۱-۲) دقیقاً همین است که می‌گوییم. تغییر رفتار جنسی و الگوی معاشرت زنان طی قرن گذشته نشان داده که آن سری بودن ارتباط تا حدودی زیر تاثیر ضرورت شکل گرفته و بیشتر در غیاب آن ضرورت نقض می‌شود. با این حال سیم‌کشی عصبی زنان بیشتر به ارتباط سری و مردان بیشتر به ارتباط موازی گرایش دارد.

حامد علیخانی: (۲-۲) در دیدگاه زروان مهر انحصار جو نیست، ولی عشق هست. هلن فیشر هم باور دارد که اگر با کسی به شکلی اتفاقی (کژوال) ارتباط جنسی برقرار شود، برای دو طرف مهم نیست فرد مقابل با کسی دیگر هم باشد. گرچه اگر عاشق باشند دوست دارند که شریک جنسیشان با کسی دیگر نباشد و به گمان فیشر این امر دلیلی تکاملی دارد.

پرسش: به صورتی مشخص مهر جنسی در هر صورتی انحصار جوست. آیا ممکن است مهر جنسی در ارتباطی مهر‌آمیز انحصار جو نباشد؟

شروین و کیلی: (۲-۲) به نظرم مهر اصولاً انحصار جو نیست و هرچه مالکیت بر دیگری، انحصارطلبی و نقض آزادی خود و دیگری را در پی داشته باشد از دایره مهر بیرون است. تقدم به کتابهای فیشر و دیگران هم بر همین مبناست. ایشان در چارچوب تمدن اروپایی به این مفهوم می‌نگرند و اصولاً مهر برایشان تعریف نشده است. آنها تنها عشق را و آن هم عشق رمانتیک یا صورتی ویژه از ارتباط صمیمانه را که در عصر مدرن فراگیر شده بدیهی فرض می‌کنند و کل بحث‌شان در آن باره است.

حامد علیخانی: پس، در ارتباط مهر‌آمیز عمیق هم مهر جنسی انحصار جو نیست؟ آیا نمونه‌ای شهودی هم از این حالت وجود دارد؟ چون به نظر می‌رسد که بیشتر آدم‌ها در ارتباطهای عمیقشان از اینکه شریک جنسیشان با کسی دیگر باشد ناراحت می‌شوند.

علیرضا کسمایی مقدم: پس، دچار عشق‌اند.

شروین و کیلی: بله، فکر می‌کنم انحصار جو نباشد. نمونه‌هایش بسیار است. قاعدتا اگر کسی به‌راستی کسی دیگر را دوست داشته باشد، آرزو می‌کند که او حتا بیرون از میدان ارتباط شخصی‌شان شادمان‌تر و خوشبخت‌تر شود، نه اینکه در دایره‌ی چنین ارتباطی شادمانی‌اش مشروط و محصور باشد.

مریم خالصی: شروین جان، این مورد مهر میان زن و مرد با لایه‌ی بقا در تناقض نیست؟

شروین و کیلی: نه، چرا در تعارض باشد؟ از قتل‌های ناموسی بگیر تا امراض برخاسته از حسد، بخت بقای هر دو با انحصارطلبی کاهش پیدا می‌کند!

حامد علیخانی: به نظرم نداشتن انحصارجویی جنسی بسیار با شهود ما متفاوت باشد. حدس می‌زنم اگر در همین گروه هم نظرسنجی‌ای بشود بیشتر از نود درصد به این رای می‌دهند که در صورت ارتباطی عمیق با یک شریک جنسی، اگر آن شریک جنسی با کسی دیگر رابطه داشته باشد آنها رنج زیادی می‌برند. آیا ممکن است یک امر روانی، مانند انحصارجویی مهر جنسی، که در انسان‌های کنونی وجود دارد یک برساخته‌ی اجتماعی باشد؟ یا شاید مردم ایران قدیم در مهر جنسی انحصار جو نبوده‌اند، اما با گذر زمان و عوض شدن قوانین نهادی حتا ویژگی‌های روانی و احساسات و عواطف آنها هم دستخوش تغییر شده است؟

شروین و کیلی: راستش من این طور فکر می‌کنم. همه‌ی ما مدارهای عصبی مربوط به حسد جنسی را مثل مدارهای مربوط دیگر (خشم شدید در برابر رقیبان، میل به دریدن و کشتن شکار یا هماورد و ...) داریم، ولی دلیلی ندارد که این مدارهای قدیمی بر رفتارمان حاکم باشد. اینکه این مدارها در کنار مدارهای جدیدتر و پیچیده‌تر قشر پیشانی (اراده‌ی آزاد، مهر و انتخاب و ...) چگونه عمل کنند، از طرفی به انتخاب شخصی‌مان بازمی‌گردد و از طرف دیگر تا حدودی به شیوه‌ی آموزش و شرطی شدن‌مان. در نهایت، اما به نظرم انتخاب فردی تعیین‌کننده است. مهر ورزیدن به نظرم مهارتی آموختنی است. آن بخش خودکار و فیزیولوژیکش عبارت است از جفت‌گیری و کشتن رقیبان و خیانت به همسر!

حامد علیخانی: (۲-۳) در دیدگاه زروان (در کتابی که در دست تدوین دارید و در درس گفتارهایتان) شرح داده‌اید که عشق در لایه‌ی اجتماعی تعریف می‌شود. در لایه‌ی اجتماعی وجود نفر سوم ضروری است. در عشق رابطه‌ی برنده-بازنده‌ای وجود دارد که در آن صفاتی مثل حسد در لایه‌ی دونفره مفهومی ندارد و در لایه‌ی

اجتماعی تعریف شدنی است.

پرسش: با نگاه به جاهایی که در آن از عشق صحبت شده، وجود عشق وابسته به وجود نفر سوم نیست. شرایطی را در نظر بگیریم که عاشق و معشوق را به جزیره‌ای منتقل می‌کنند که در آن فقط همان دو نفر هستند و لایه‌ی اجتماعی هم وجود ندارد. آیا عشق از بین می‌رود؟ واقعا وجود فیزیکی یا حتا ذهنی نفر سوم چه اندازه ضروری است؟

شروین و کیلی: (۲-۳) بله، ممکن است عشق در غیاب نفر سوم هم پدید آید، اما امری غیر عادی و تخیلی است. عشق بر اساس رقابت با دیگری برای تملک معشوق و سلطه بر معشوق برای مهار کردن آزادی‌اش استوار شده. بنابراین، در شرایط اجتماعی (سه نفره) شرط تحققش برآورده می‌شود. حالا ممکن است دو نفر در جزیره‌ای باشند و چون تجربه‌ی مهر را نداشته‌اند و با عشق شرطی شده‌اند همچنان همان را تجربه کنند، اما به هر صورت این موقعیتی تخیلی است.

حامد علیخانی: (۲-۴) در منابع غربی برای عشق چرخه‌ای حیاتی معرفی شده است: مرحله‌ی اول همان عشق در نگاه زروان هم هست که در آن تصویر دو طرف از هم یک تصویر دروغین است و هر دو به هم چسبندگی دارند؛ مرحله‌ی دوم جداسدگی است که افراد در آن فردیت طرف مقابل را به رسمیت می‌شناسند و بسیاری از جدایی‌ها در این مرحله صورت می‌گیرد؛ در صورت گذر از این مرحله عشق بلوغ یافته به وجود می‌آید که در آن دو طرف تصمیم به جدایی نگرفته‌اند و تصویری راستین از هم دارند و فردیت هم را به رسمیت می‌شناسند.

پرسش: هر چند شروع مهر و عشق یکی نیست و مراحل مهر با عشق متفاوت است، اما آیا می‌توان گفت عشقِ بلوغ یافته و مهر امتداد یافته در گذر زمان در یک جا به پایان می‌رسند؟

شروین و کیلی: (۲-۴) این دقیقا یکی از نقاطی است که به نظرم برتری دیدگاه زروان بر رویکردهای دیگر را نشان می‌دهد. عشق در معنای مرسوم کلمه همان چرخه‌هایی را طی می‌کند که فیشر و دیگران گفته‌اند. نکته‌ای که در نیافته‌اند آن است که این چرخه‌ها یکسره بر اساس عصب‌شناسی و تکامل استوار نیستند، هرچند بدنه‌شان چنین است، بلکه یک پیکربندی نهادی در نظام اجتماعی هم دارند. پس، در آن عشق همان شکل باستانی و تکاملی جفتگیری-فرزندپروری است که در لایه‌ی اجتماعی وضعیتی نهادی به خود گرفته است. ضرباهنگش بر همین

اساس در چارچوبی زیستی-اجتماعی تعیین می‌شود و بدون سطح روانی‌ای است که افق ظهور مهر است و جایگاه اراده‌ی آزاد. مهری که پیشنهاد من است به خاطر استقرار در همین لایه از عشق منفک می‌شود و امری انتخابی، آزادانه، وابسته به من و برنشسته در سطح روانی است. برای همین تداومی چشمگیر دارد و در چرخه‌های زمان کرانمند گرفتار نیست. این را گفتمانهای صوفیانه با دقتی چشمگیر توصیف کرده‌اند. سعدی می‌گوید: «خوش‌تر از دوران عشق (مهر) ایام نیست/ بامداد عاشقان را شام نیست».

حامد علیخانی:

۳ ازدواج

۳-۱) آیا قول ازدواج دائمی در دیدگاه زروان اخلاقی است؟ به نظر می‌رسد که ازدواج شاید برای همان هفت سال تصورپذیر باشد، چه دلیلی برای ازدواج دائمی وجود دارد؟

شروین و کیلی: ۳-۱) اصولاً به نظرم هر قول و عهدی که همیشگی انگاشته شود بر اساس وهم و خیال است. بحث بر سر خوب و بد بودن آن نیست، سخن بر سر امکان وقوع و معنادار بودن منطقی‌اش است. هم من و هم دیگری در گذر زمان دگرگون می‌شوند و عهد و پیمانی که این دگرگونی را نفی کند، قاعدتاً بر اوهام و خیالات مبتنی است. از این رو، اصولاً پیمان را برخاسته از اکنون می‌دانم و فکر نمی‌کنم مفهوم مهر و پیمان بتواند از اکنون قدمی بیرون بگذارد. همه‌ی قول و قرارها به نظرم چنین است.

حامد علیخانی: برای دوره‌ی کوتاه‌مدت هفت‌ساله هم پیمان ازدواج مبتنی بر اوهام است؟ در ازدواج و با در نظر گرفتن پیمان بازسازی‌شده در زروان چه نوع پیمانی می‌توان بست؟

شروین و کیلی: به نظرم اصولاً درباره‌ی پیمان نمی‌شود زمان تعیین کرد و همه‌چیز به اکنون مربوط می‌شود. دو طرف باید به راستی و مهر پایبند باشند و ببینند در هر اکنونی خواهان تداوم پیمان هستند یا نه. در این حالت تنها پیمان می‌پاید و پیموده می‌شود. هر لحظه هم که این عهد گسسته شد باید به هم اعلامش کنند و دادگرانه بده و بستانی که میان‌شان شده را متعادل کنند. وگرنه از آینده کسی خبر ندارد و کسی که قول و قراری در این مورد می‌گذارد احتمالاً یا فریبکار است و یا درباره‌ی ماهیت امور نادان!

حامد علیخانی: ۲-۳) آیا مهر پدر به فرزند ریشه‌ای تکاملی دارد؟ چون به نظر فقط تامین منابع از سوی پدر ضروری می‌رسد و نه مهر پدری. کما اینکه پدر برای تامین منابع اتفاقاً در گذر تاریخ در خانه نبوده که مهری را منتقل کند.

شروین و کیلی: ۲-۳) چرا، مهر پدری هم درست مانند مهر مادری است و مبنای تکاملی و حتا سیم‌کشی‌ای عصبی و ساختار مولکولی‌ای مشابه، بر پایه‌ی اوکسی‌توسین و وازوپرسین، دارد. به همان ترتیبی که مادر سرمایه‌گذاری ژنتیکی‌اش در فرزند را پاس می‌دارد، پدر هم چنین می‌کند؛ هرچند با ساختار و شکلی متفاوت.

حامد علیخانی: ۳-۳) قول به ازدواج، هرچند کوتاه‌مدت، یک شرایط محدودکننده به وجود می‌آورد که نفی‌کننده‌ی آزادی و کاهش‌دهنده‌ی مهر است. مهریه در این میان نقشی پررنگ در پابندی ایجاد می‌کند.

پرسش: آیا هر گونه قول ازدواجی کاهنده‌ی مهر است؟ آیا شکلی از ازدواج وجود دارد که کاهنده‌ی مهر نباشد؟
پرسش: آیا مهریه یک امر ریشه‌دار است؟ چگونه نامش از مهر آمده، اما ضد مهر است؟

شروین و کیلی: ۳-۳) به نظر من هم ضد مهر نیست. اتفاقاً قاعده‌ای است که نشان می‌دهد در ایران زنان، و نه پدرشان و قبیله‌شان، بر بدن خود مالک بوده‌اند و این را هم می‌دانسته‌اند که قدرت باروری و جوانی‌شان سرمایه‌ای اجتماعی است که صرفش می‌تواند با منابع اقتصادی جبران شود. پس، اصولاً شکل‌گیری مهریه در ایران به معنای عقلانی شدن ارتباط مهرآمیز سه‌نفره و استقلال و احترام نقش زن در آن است. اسمش هم درست انتخاب شده است و از مهر جنسی در پیوند با پیمان اقتصادی می‌آید که در ترکیب با هم خانواده را ایجاد می‌کنند.

حامد علیخانی: به نظر تان مهریه مانعی برای خارج شدن از پیمان نیست؟ مهریه به معنای غرامت پیمان‌شکنی است و پیمان‌شکنی در همه جا نکوهیده است. جدایی دو زوج به دلایل گوناگون، مثلاً اینکه یکی از آنها از کسی دیگر خوشش آمده، پیمان‌شکنی است که مذموم است. همین مانع از بین بردن پیمان و ماندن در مهرِ نصفه-نیمه است. پرسش: آیا این پیمان‌شکنی در دیدگاه زروان نکوهیده است؟

شروین و کیلی: اگر مهریه از ابتدای کار با توافق دو طرف و به صورت غرامتِ سنجیده‌ی فرسایشِ واردآمده به زن تعریف شده باشد، درست و دادگرانه است. گرچه این با آنچه که امروز رایج است تناسبی ندارد و برای همین هم مهریه به مفهومی منفی و نوعی کژکارکرد تبدیل شده است. اگر مثلاً مجسم کنید زنی با مردی ازدواج کند و

پس از ده سال زندگی مشترک بخواهد جدا شود، با منابع اقتصادی بسیار کمتری و بختهای محدودتری برای ازدواج دوباره روبه‌روست. این میزان تقریبی سرمایه‌گذاری زن در زندگی مشترک را می‌شود تعیین کرد و همچون غرامتی در هنگام گسسته شدن پیمان به او پرداخت. شگفت آن است که در ایران هم مقدار مهریه تقریباً بر اساس همین هزینه‌ها و دادگرانه تعریف می‌شده است. در کتاب تاریخ نهاد در عصر ساسانی بخشی درباره‌ی مهریه‌ها و حقوق زن در قوانین دوران ساسانی آورده‌ام که شاید خواندنش برایتان جالب باشد.

مریم خالصی: مهریه ضد مهر نیست، غرامت پیمان‌شکنی است. مهر یعنی پیمان و پیمان در سطح اجتماعی و حقوقی میان زن و مرد به ازدواج می‌انجامد. پس، ضد مهر نیست.

حامد علیخانی: به نظر شروین جان پیمانی است که اصولاً توهمی است، چون بر اکنون استوار نیست.

مریم خالصی: پیمان در اکنون بسته می‌شود. مهریه هم عندالمطالبه است. حالا اگر برخی نمی‌دهند، دیگر کاری نمی‌شود کرد!

پرویز ورجاوند: مهریه پرداخت وجه برای نکاح با کسی است و کاری به مهر ندارد.

حامد علیخانی: به نظرم اگر مهریه در اول کار پرداخت شود با این که آنقدر زیاد باشد که پرداخت آن فقط در صورت جدایی قابل تصور باشد، دو مفهوم کاملاً متفاوت را می‌سازند. اولی پرداخت وجه برای نکاح و دومی غرامت عهدشکنی خواهد بود.

مریم خالصی: به هر حال چون پیمان با راستی پیوند دارد، نباید مهریه‌ای وضع شود که نتوان پرداخت کرد. این ربطی به مهریه ندارد و اندازه‌اش با راستی و شرایط دو زوج ارتباط دارد. همه جای دنیا قوانینی برای هر رابطه‌ای وجود دارد که بد هم نیست؛ دموکراسی و علم حقوق یعنی همین.

حامد علیخانی: بله، و این قواعد نهادی ضد مهر هستند.

مریم خالصی: بیخشدید، ولی پاسخ من نه است. کسی که مهرورز است خودش مهر را می‌دهد. نیازی نیست مجبورش کنند. دهش یکی از ارکان مهر است؛ داد هم همچنین.

شروین و کیلی: اینها به نظرم به توافق دو طرف برمی‌گردد. ممکن است مردی بگوید من مهریه‌ای نمی‌دهم و

زنی بگوید من حتما فلان مقدار مهریه را می‌خواهم. یک نقطه‌ی قوت قوانین ازدواج در ایران‌زمین (چه در فقه زرتشتی و چه فقه اسلامی، به ویژه فقه شیعه) این است که قوانین مربوط به ازدواج به حقوق خصوصی مربوط می‌شود؛ یعنی از جنس داد و ستد و موازی با تجارت است. این را مقایسه کنید با قوانین ازدواج در چین که به کل وابسته به نهاد خانوادگی گسترده و قبیله است و خارج از دسترس افراد یا در اروپای مسیحی که این قوانین تا همین یک قرن پیش اصولاً ماهیتی استعلایی داشته و از جنس حقوق و قرارداد نبوده است.

مینا حسنی: لطفاً درباره‌ی این گزاره توضیح دهید که در زنان مهر بیشتر با حافظه و زمان و در مردان با رفتار و مکان پیوند برقرار می‌کند.

شروین و کیلی: مینا جان، بحث به واگرایی تکاملی دو جنس نر و ماده هنگام غذایابی مربوط می‌شود. در انسان (و همچنین شامپانزه و بونوبو) نرها دسته‌های شکارچی را تشکیل می‌دهند و بیشتر با تعقیب و کشتن شکار منابع گوشتی را فراهم می‌کنند. در حالی که زنان - که به دلیل سرپرستی کودکان دامنه‌ی تحرک کمتری دارند و هسته‌ی مرکزی قبیله را در مکان می‌سازند - بیشتر گردآوری گیاهان و دانه‌های خوراکی را انجام می‌دهند. در نتیجه، سازماندهی عصبی مردان و زنان درباره‌ی مهارت‌های مربوط به این دو رفتار متفاوت است. مردان مکان را دقیق‌تر درمی‌یابند و جهت‌یابی و هدفگیری و پرتاب اشیا و مشابه اینها را بهتر انجام می‌دهند. در مقابل، زنان بر درک ضرباهنگ تغییر گیاهان و به‌ویژه بر زبان چیره‌تر هستند که این آخری در اصل ابزار ارتباط مادر و کودک بوده است. در نتیجه، زنان بیشتر با زمان خطی و چرخه‌های زمانی و زبان و حافظه‌ی زبانی پیوند دارند. در مقابل، مردان بیشتر با مکان و افق‌های گشوده‌ی حرکتی و رفتار سازمان‌یافته‌ی خشونت‌آمیز و سلسله‌مراتب سیاسی پیوند برقرار می‌کنند.

مریم خالصی: شروین جان، واژه‌ی بخت در مهر ورزیدن چه جایگاهی دارد؟

شروین و کیلی: به نظرم یک متغیر تصادفی کناری است نه شاخصی تعیین‌کننده. از جنس روندهای کاتوره‌ای حاکم بر تمام پدیده‌های طبیعی است که به اشتباه هدفمند و معنادار و مقدر و «پیش‌نوشته» پنداشته شده است.

مریم خالصی: به شکست تقارن ارتباطی دارد؟

شروین و کیلی: بهتر است با این واژه رمزگذاری‌اش نکنیم. به لحاظ فیزیکی هر رخدادی نوعی شکست تقارن

است، حتا اگر کاتوره‌ای باشد. پس، این کلمه را بهتر است نگه داریم برای بی‌تقارنی‌های درونزادی که خود سیستم برمی‌گزیند.

پرویز ورجاوند: مولانا به خدا مهر می‌ورزید یا عشق؟

علیرضا کسمایی مقدم: فکر نمی‌کنید این پرسش ایراد دارد؟

پرویز ورجاوند: ممنون می‌شوم، اگر ایرادش را بفرماید.

علیرضا کسمایی مقدم: چون که جفت احوالانیم ای ثمن، واجب آمد احوالانه دم زدن! تصور اسطوره‌ای خداوند با نگاه مولانا فرق می‌کند. شما صحبت از من و دیگری می‌کنید، در حالی که اینجا فقط جوشش حس وحدت است.

پرویز ورجاوند: بنده‌ی احوال چرا نباید پرسم که این جوشش حس وحدت ایشان عاشقانه بوده یا مهرورزانه؟!

علیرضا کسمایی مقدم: قطعاً مهرورزانه است.

شروین وکیلی: پرویز جان، چون از دل مولانا کسی خبر ندارد، شاید بشود پرسشت را این گونه صورتبندی مجدد کرد: «گفتمان مولانا در این باره بیشتر عشق را تبلیغ می‌کند و شرح می‌دهد یا مهر را؟ چنین صورتبندی‌ای خوب است به نظرت؟

پرویز ورجاوند: شروین جان، در هر صورت مولانا تمام عمر و وجودش را روی سوز و گدازهایی گذاشت و هفتاد من کاغذ مثنوی را هم به شرح آن پرداخت. حال چرا نمی‌شود دانست که کار او مهرورزی بوده یا عشق‌ورزی؟

شروین وکیلی: اتفاقاً گمان می‌کنم بشود اینها را از هم تفکیک کرد؛ یعنی جالب آن است که مولانا هم بیش از آن که ارتباط خودش با خداوند را تعریف کند، خود مفهوم عشق و مهر را در جلوه‌های متفاوتش صورتبندی کرده است. این صورتبندی هم به نسبت دقیق است. خلاصه اگر بخواهم بگویم، به نظرم مولانا به روشنی میان مهر و عشق جدایی‌ای پنداشته و هر دو را با دقت صورتبندی کرده است. شگفت اینکه نمادهای مربوط به مهر (شیر، خورشید،

کلاه شکسته و ...) را با دقت درباره‌ی مهر بیشتر به کار برده و نمادهای مربوط به عشق (بیماری، جنون، سودا، اندوه و ...) را به عشق منسوب کرده است. در کل مثنوی بیشتر درباره‌ی عشق و دیوان شمس درباره‌ی مهر است. مثلاً داستان بیماری کنیزک در دفتر اول شرح عشق است و اشاره‌هایش به ارتباط خودش و شمس را در غزلیات مهر شرح می‌دهد.

پرویز ورجاوند: گفتم که مهر پیمان را نیز به همراه دارد. می‌بینیم که دینها بر مبنای گونه‌ای پیمان با خداوند پایه‌گذاری شده‌اند. آیا با وجود یک طرف غایب باز هم پیمان داریم و آیا چنین پیمانهای زورکی‌ای هم مهربانانه است؟

شروین وکیلی: پرویز جان، این به نظرم استعاره است؛ یعنی نمادهای مربوط به مهر چندان نیرومند است که، مانند نمادهای مربوط به خانواده، مدام همه جا به کار گرفته می‌شود و هنگامی که علامتی بیرون از بافت متنی‌اش مورد ارجاع واقع شود، به استعاره تبدیل می‌شود. به همین ترتیب مهر ورزیدن به خداوند و به میهن و به درخت درون باغچه و به کوه دماوند هم به نظرم استعاره‌هایی است که به حالت‌های روانی‌ای متفاوت، هرچند هیجانی و مثبت و با شکوه و ...، اشاره می‌کند. به همان شکلی که پاپ واقعا پدر مومنان نیست و مادرها و خواهرهای مقدس در صومعه ارتباطی ژنتیکی با هم ندارند.

مریم خالصی: شروین جان، آیا مهر در اندیشه‌ی ایرانی به وحدت وجود می‌رسد؟

علیرضا کسمایی مقدم: «من شدم عریان ز تن، او از خیال / می‌خرامم تا نهایت الوصال».

شروین وکیلی: مریم جان، ماجرا اینجاست که ما یک اندیشه‌ی ایرانی واحد نداریم. عشق در اندیشه‌ی حروفیان و عرفان خراسانی به وحدت می‌رسد. در آرای برخی‌ها، مانند عین‌القضات و مولانا، عاشق و معشوق استقلال خود را نگه می‌دارند. گفتمانها در این باره فراوان است و همه‌شان هم ایرانی هستند.

کیانا دیدار: به نظرم، هرچند شاید اشتباه باشد، مردها امکان این را دارند که تا سنین بالا و پیری هم برای زنان بسیار جوان‌تر از خود، جذاب باشند. در صورتی که، با در نظر گرفتن توانایی باروری، زنها زمان خیلی کمتری دارند تا بخت انتخاب شریک جنسی را داشته باشند. پس از هر بار آبستنی و شیردادن هم آسیبهای بسیاری به بدن بیشتر آنان زده می‌شود و ممکن است بخت پیدا کردن شریک جدید برایشان کمتر بشود. با این شرایط انتخاب سری و

حدود هر هفت سال یک شریک چندان گزینه‌ی بهینه‌ای به نظر نمی‌آید. این شرایط به نظر من در هر رابطه‌ای دورنمایی از تنهایی جنسی در سنین بالاتر را برای زن‌ها خواهد داشت. با توجه به اینکه اگر مردی بتواند منابعی کافی فراهم کند، طبعاً می‌تواند زن‌های بسیاری را بارور کند و ژنوم خود را در بیشتر از یک زن تکثیر کند. بنابراین، ترجیح دادن بچه‌ی پسر به دختر برای والدین انتخابی منطقی نیست؟

شروین و کیلی: کیانا جان، درباره‌ی مورد اول درست می‌گویی و برای همین در ازدواج مرد به زن مهریه می‌دهد و نه برعکس، که به نظرم قاعده‌ای دادگرانه بوده است. چون زن بوده که با صرف عمر و زایمان بخشی از سرمایه‌ی جنسی‌اش را از دست می‌داده است. درباره‌ی ترجیح فرزند پسر به دختر، این ویژه‌ی جوامع سنتی کشاورز است که در آنها مرد نیروی کار بهتری بر زمین و نیز نیروی جنگی اصلی در میدان نبرد است و اقتدار خاندان را با این دو فعالیت تضمین می‌کند.

کیانا دیدار: مهریه شاید مشکلی را که به نظر من هست، تا حدی حل کند. ممکن است بعضی از مردها توان پرداخت مهریه را نداشته باشند، در صورتی که بیشتر زن‌ها این هزینه‌ی بدنی را پرداخت می‌کنند. همچنین اگر امکان داشتن شریک جنسی در سنین بالا کم باشد، آیا راه حل‌هایی از تنهایی سبب از بین بردن این خواست نمی‌شود؟ مانند اینکه از کودکی به دخترها یاد داده‌ایم که چنین خواستی اشتباه است و نباید بهش فکر کنند.

شروین و کیلی: اصولاً به نظرم این خطای بزرگی است که فکر کنیم مهر یا عشق یا ازدواج دارویی برای رفع تنهایی است. انسان سرشت و ذاتش تنهاست و اینها تنهایی را - که موهبتی است و نه نفرینی - چاره نمی‌کند.

حامد علیخانی: می‌پذیرم که زنان در دوران پیری برای مردی ممکن است جذابیت جنسی نداشته باشند و فرضیه‌ی ارتباطهای سری شاید به ضرر زنان و به نفع مردان باشد، اما آیا ازدواج دائمی به گونه‌ای که امروز هست تحمیلی تاریخی از سوی زنان به مردان بوده است؟ زنانی که از دیدگاه زروان بناکننده‌ی قواعد نهادی هستند، شاید در اینجا موفق شده‌اند!

کیانا دیدار: شاید این طور بوده باشد، اما اگر چنین بوده احتمالاً این تحمیل منفعی داشته که پایدار مانده است.

ثریا خنجری: گرچه به احتمال بسیار زیاد و خیلی نزدیک به یقین مردها هم در دوران پیری چندان جذابیت جنسی‌ای ندارند، فقط بسیار گوگولی و مهربان‌تر هستند.

شروین و کیلی: تا حدودی گمان می‌کنم چنین بوده است، اما زیربنای اقتصادی روشنی هم دارد که توجیهش می‌کند. پس، همیشگی بودن ازدواج مانند انحصاری بودن روابط جنسی نتیجه‌ی منطقی روابط اقتصادی حاکم بر خانواده است و ارتباطی با مهر ندارد و به زور نهاد با مشتقی مختل از مفهوم مهر چفت و بست شده که همان عشق باشد.

علیرضا کسمایی مقدم: به نظر شما ازدواج یک ضرورت اجتماعی و در بیشتر موارد ضد مهری است؟

شروین و کیلی: گرچه می‌تواند مهر را هم در خود نگه دارد، اما اغلب نمی‌کند. خانواده به هر صورت پایه‌ای‌ترین نهاد جامعه است و باید وجود داشته باشد. قواعد و ساختارش به نظرم باید بازبینی شود و به شکلی عقلانی مورد بازاندیشی قرار گیرد.

علیرضا کسمایی مقدم: می‌شود درباره‌ی ازدواج سفید هم نظر بدهید؟

شروین و کیلی: ازدواج سفید و چیزهایی شبیه به این جایگزین‌هایی موضعی و مقطعی است که به دلیل معیوب شدن و ناکارآمد شدن نهاد خانواده پدیدار شده است. قاعدتا اینها باید با شکلی تازه از خانواده جایگزین شود که سیال‌تر و پایدارتر باشد و بازی‌های برنده-برنده را بهتر ضمانت کند که همیشه تضمین در اکنون منظور است.

علیرضا کسمایی مقدم: فکر می‌کنم عصب‌شناسان چندان با تقسیم روان به خودآگاه و ناخودآگاه موافق نباشند. هرچند بحثی طولانی را می‌طلبد، نظرتان را به‌طور کلی می‌خواهم بدانم.

مریم خالصی: یادآوری می‌کنم که درباره‌ی رشن و سروش، دو ایزد همکار مهر، بخوانید. مهر تنها عاطفه و هیجان نیست. کتابهایی که از کریستین سن ترجمه شده و اوستا و شاهنامه و کتاب ایزدان شروین جان در این باره هستند.

علیرضا کسمایی مقدم: من این هفته دو بار توانمندیهای شروین عزیز را تحسین کرده‌ام. خواستم یادآوری کنم که افزون بر او کسی توسین و وازوپرسین، پرولاکتین هم در مهرورزی اثرگذار است!

خواست، میل و هدف‌گذاری: میل و خواست

نشت ششم: ۱۳ مرداد ۱۳۹۹

علیرضا کسمایی مقدم: از نقاط قوت اندیشه‌ی زرتشتی ارزش گذاشتن بر خردورزی و تاکید کردن بر عواطفی مثبت مانند شادی و مهرورزی است. در ادیان زاهدانه‌ی بودایی و مانوی و مسیحی نه به خردورزی بهایی داده می‌شود و نه به عواطف و احساسات. یکی از عواطف منفی که از دیرباز در مجموعه‌ی تمدن ایرانی مطرح شده و مورد توجه بوده غم است. غمگساری شده است بر شاه شهید (سیاوش)، خدای شهید (دموزی)، پهلوان شهید (آرش کمانگیر)، عاشق شهید (اورفئوس)، مرد سیاه‌پوش در هفت‌پیکر نظامی و در فراق یار. به نظرم این غمگساریها با داشتن ضرب‌آهنگ و موسیقی و شعر با شادی و امید درهم تنیده‌اند: «مژه سوزن رفو کن، نخ آن ز تار مو کن که هنوز وصله‌ی دل دو سه بخیه کار دارد». در ایران غربی انسان کارگزار خداوند است. پس، هم به دلیل گناه نخستین و هم به علت نقص خدمت‌گزاری، انسان همیشه گناه‌آلود است و تاکید بر ندامت و غمگساری رایج است. چنان‌که در دعاها فراوان آمده است که ابکی (بگری یا گریه کن!). در دیدگاه زروان هیچ کدام از این غمها پذیرفته نیست: «خون غم بر ما حلال و خون ما بر غم حرام». گرچه بعضی را می‌توانیم بپذیریم: «تا نگرید کودک حلوافروش / کی برآید دیگ رحمتها به جوش // گریه شام و سحر شکر که ضایع نگشت / دل بر دلدار رفت جان بر جانانه شد».

لیلا امینی: پرسش‌تان را می‌شود لطفا روشن‌تر بیان کنید؟

پرویز ورجاوند: نوشته‌های علیرضای گرامی پرسش نیستند. دیدگاه‌هایی هستند برای آغاز سخن.

محبوبه شکوهی‌فر: مگر بحث امشب درباره‌ی هرم میل و خواست نیست دوستان؟

معصومه وهبی: این موضوع کلاس هست محبوبه جان. اگر دوستان مایل هستند نوشته‌هایشان از هرم خواست و

پرسشها و ابهامهایشان را به اشتراک بگذارند.

علیرضا کسمایی مقدم: آینه‌های غمگساری در تمدن ایرانی بسیار دیرپا و ارزشمند هستند. مثلاً یکی از دلایل کشتن دموزی سوگواری نکردن بر ایشثار بوده. خواستم در رابطه با غم اظهار نظر کنید.

پرویز ورجاوند: علیرضا جان، غمگساری دو رکن داشته که یکی سور بوده و دیگری سوگ و هر کدام جای خود را داشته است. در سوگ سیاوش رستم می‌گوید: « همه جنگ با چشم گریان کنم / جهان چون دل خویش بریان کنم».

زهره نیکو: به نظر من برای حضور غم هم، مانند همه‌ی احساسات، باید جا و فضایی ایجاد شود. اگر رخدادی غم‌زا باشد، باید برای این حس هم فضا باز کرد تا حضور پیدا کند و هنگامی که دوره‌اش را پیمود، به صورتی طبیعی بگذرد یا با حسی نو جایگزین بشود که حضوری پررنگ‌تر دارد.

علیرضا کسمایی مقدم: عواطف با پردازش منطقی درهم تنیده است. باید در این تعامل عواطف منفی‌ای مانند غم هم با راهکارهایی به بی‌غمی و شادی دگرگون شود.

زهره نیکو: موافق‌ام با شما که با استفاده از دانش و آگاهی‌مان از حس‌ها می‌توانیم محیطی را شاد کنیم تا شاید دوره‌ی غم کوتاه‌تر بشود، ولی مهم این است که کوششی برای حذف حس حزن نکنیم و بگذاریم شادی پیرامون به طور طبیعی جایگزین حزن شود، هر گاه دوره‌اش تمام شد.

معصومه وهبی: دقیقاً، درست این است که غم را حذف و سرکوب نکنیم، ولی با هیجانی مثبت جایگزینش کنیم.

علیرضا کسمایی مقدم: تا به درون مایه‌ی بی‌غمی برسیم، خون غم بر من حلال!

زهره نیکو: من در رودررویی با رخدادهای غم‌آور، با شنیدن آهنگی خوب یا همراه شدن با یاران، خود را در محیطی شاد قرار می‌دهم. با این حال، غم را بیرون نمی‌رانم و می‌گذارم دوره‌اش تمام بشود. گرچه به ماندن هم تشویقش نمی‌کنم، با دوری از شرایط غمگینانه. غم هم مانند هر حسی احترام دارد و برایش وقت می‌گذارم.

علیرضا کسمایی مقدم: این همان چیزی است که در ادبیات ما هم آورده شده. در واقع گمان می‌کنم راهکار

دگرگون کردن غم به شادی است.

معصومه وهبی: علیرضا جان، فکر می‌کنم عواطف را چندان با منطق نمی‌شود تجزیه و تحلیل کرد. بهتر است همانند خودشان با آنها برخورد کرد و با عاطفه‌ای دیگر - که خوشایند هست - جایگزینشان کرد.

علیرضا کسمایی مقدم: شما مخالف درهم‌تنیدگی منطق و عاطفه هستید؟

محبوبه شکوهی فر: به نظرم درهم‌تنیدگی این دو ساختاری نیست، کارکردی است.

زهره نیکو: محبوبه جان، بیشتر توضیح می‌دهید؟

محبوبه شکوهی فر: همان‌طور که دوستان هم توضیح دادند، ساختار پردازش این دو متفاوت است. هرچند کارکردشان درهم‌تنیده است و شناخت را امکان‌پذیر می‌کند. گمان می‌کنم به این ترتیب باشد: ساختار؛ آشکارگی: پردازش عاطفی-هیجانی، بیان‌شدنی و نازبانی، فراگیر و کل‌گرا؛ بازنمایی: پردازش عقلانی-استدلالی، بیان‌شدنی، زبانی، تخصصی، جزء‌گرا؛ کارکرد: ایجاد شناخت.

معصومه وهبی: اینها دو کارکرد مغزی هستند که در کنار هم پیش می‌روند، اما مستقل هستند.

علیرضا کسمایی مقدم: در اساس چنین استقلال داریم. برای همین عواطف منفی وجود دارند، و گرنه تمامی هیجانها ریشه‌ای تکاملی دارند.

معصومه وهبی: عواطف و هیجانات وجود دارند و ریشه‌ای تکاملی هم دارند، ولی از جنس منطق و استدلال نیستند.

علیرضا کسمایی مقدم: ما دو جنس متفاوت نداریم. شکست پدیده فقط برای شناختن آنهاست.

معصومه وهبی: ولی جایگاههای مغزی‌ای متفاوت دارند. علیرضا جان، ما هم داریم در حوزه‌ی شناخت‌شناسی صحبت می‌کنیم.

علیرضا کسمایی مقدم: همه‌ی کارکردهای مغز قشربندی‌شده (لوکالیزه) شده‌اند. این سخن شما را اثبات

نمی‌کند؟

مریم خالصی: حق با معصومه‌ی عزیز هست علیرضا جان. دو نوع پردازش در مغز وجود دارد؛ اما همراه با هم. این دو پردازش مدام با هم باید بده بستان کنند، وگرنه انسان دچار بی‌تعادلی می‌شود.

علیرضا کسمایی مقدم: این همان صحبت من هست. فکر کنم برای این بحث زمان بیشتری نیاز هست و شاید بر سر آن به توافق برسیم. ما در اصل دو نوع شناخت نداریم، ولی ویژگی‌های آشکاری و بازنمایی را داریم که متفاوت هستند.

محبوبه شکوهی‌فر: چگونه می‌توانیم آرمان را تعریف کنیم؟ آیا آرمان از راه بازنمایی تعیین می‌شود یا آشکارگی؟ آیا این فرایندی است که در وجود ما هست و با استعدادهای ما درهم‌تنیده است یا آن را در گذر زمان و با یادگیری و افزایش معنا تعیین می‌کنیم؟

علیرضا کسمایی مقدم: اجازه می‌دهید از پایه شروع کنیم تا به آرمان برسیم؟

مریم خالصی: به صورت مستقل؟

علیرضا کسمایی مقدم: برای یادگیری.

آیدا محمدی: محبوبه جان، به نظرم با بازنمایی می‌توانیم آرمان را صورت‌بندی کنیم و از آنجایی که آرمان به میل هم گره خورده است، با آشکارگی هم درک می‌شود. پاسخ پرسش‌تان هر دو شیوه است. از دید من استعداد ما به خویشکاری گره خورده و خویشکاری به آرمان که در گذر زمان پیچیده‌تر و کامل‌تر می‌شود.

علیرضا کسمایی مقدم: بله، آرمان هم با آشکارگی و هم بازنمایی تعیین می‌شود و با گذشت زمان تغییر می‌یابد. آشکارگی و بازنمایی درهم‌تنیده‌اند.

محبوبه شکوهی‌فر: می‌توانید از فرآیند تجربه‌ی خودتان در تعیین آرمان بگویید؟

علیرضا کسمایی مقدم: از کودکی حسی عارفانه داشتم و با اشعار مولانا نیرو می‌گرفتم و به شوق می‌آمدم.

معصومه وهبی: به نظرم چون آرمان صورت‌بندی و اعلام می‌شود و زبانی است، در آن بازنمایی پررنگ‌تر هست. هرچند آشکارگی هم بر آن اثر دارد.

محبوبه شکوهی فر: بیشتر می‌خواهم بدانم که تجربه‌ی شخصی دوستان در تعیین آرمان از کدام مسیر بوده است؟

مریم خالصی: آن‌طور که من متوجه شدم، آرمان با خویشتکاری پیوندی مستقیم و درهم‌تنیده دارد. آرمان از بدو تولد با ما هست، اما با بزرگ شدن و تاثیر گرفتن از آموزش و پرورش گاهی گم می‌شود.

علیرضا کسمایی مقدم: متوجه نمی‌شوم که چگونه از بدو تولد با ما است؟

مریم خالصی: منظور این هست که مثلاً شما برای کار مشخصی به این دنیا می‌آیی و کاری هست که دیگران به صورتی که شما انجام می‌دهی نمی‌توانند انجام بدهند.

علیرضا کسمایی مقدم: این نگاه افلاطونی نیست؟

مریم خالصی: ما در اندیشه‌ی خودمان این را داریم.

علیرضا کسمایی مقدم: اینکه هر انسانی به سوی نامی که دارد می‌رود؟

مریم خالصی: خویشتکاری، فر، پیشه و آرمان برای هر فرد می‌تواند مستقل تعریف بشود.

علیرضا کسمایی مقدم: مریم جان، می‌شود توضیح بدهی؟

مریم خالصی: خویشتکاری کاری است که مجبور نیستی انجام بدهی، خودت با لذت و خویش‌فرما انجام می‌دهی.

علیرضا کسمایی مقدم: اینکه می‌گویی در درون اندیشه‌مان به صورت یک پیش‌داشت داریم چگونه است؟

مریم خالصی: پیش‌داشت نیست علیرضا جان. انسان با کلی اطلاعات و خرد به دنیا می‌آید. هر آدمی یک استعداد ویژه دارد که محیط به او نداده است. امیالش درونزاد هستند.

محبوبه شکوهی فر: تجربه‌ی من این‌طور بوده که آرمان را تقریباً کشف کردم، اما مرحله‌ی اهداف و برنامه‌ها و نقشه‌ها را بیشتر خودم چیدم. گرچه در این فرآیند دوم جاهایی هم کشف و آشکارگی بوده است. چون بخش‌هایی از آن با میل در ارتباط بوده، اما بیشتر از جنس برنامه‌ریزی و در واقع به شکل خواست بوده است. به دلیل آرمانم

خواست و میل‌ها هم همراستا شدند.

مریم خالصی: بله، دقیقا همین طور است.

زهره نیکو: گمان می‌کنم آرمان تا حدودی پویاست و امکانش هست که تغییر کند و با شناخته‌های جدیدی که آشکار یا بازنمایی می‌شوند در مسیر رشد آدمی قرار می‌گیرند که توقف ندارد. من مفهوم از بدو تولد با ما بودن یا به دنیا آمدن برای انجام کاری مشخص را نمی‌فهمم. فکر می‌کنم آرمان در مسیر و با توجه به تجربه‌های محیطی برای یک آدم آرمان می‌شود.

مریم خالصی: منظورم را توضیح دادم عزیزم. میان استعدادها و امیال انسان یکی از همه پررنگ‌تر و برجسته‌تر است.

معصومه وهبی: موافقم که آرمان را می‌شود ویرایش کرد و تغییر داد.

محبوبه شکوهی‌فر: و اینکه آیا در تعریف آرمان، واسازی و بازسازی سرگذشت اثری دارد؟

مریم خالصی: بله، کاملا مرتبط هستند.

معصومه وهبی: قطعاً اثر دارد محبوبه جان. واسازی و بازسازی سرگذشت و سرنوشت به نظرم باعث می‌شود ارزشهای واقعی خودمان را ببینیم و آن قسمتهایی که به ما تحمیل شده است را ازش جدا کنیم.

محبوبه شکوهی‌فر: می‌توانید درباره‌ی ترتیب و فرآیندش هم توضیح بدهید؟ اینکه به مرور کشف کردید یا در یک بازه‌ی زمانی بر اساس مجموعه‌ای از داده‌ها برای خودتان تعیینش کردید یا با روش و فرایندی دیگر انجام شده؟

علیرضا کسمایی مقدم: هر از گاهی رخدادی حس درونیم را آشکار می‌کرد.

آیدا محمدی: به نظرم آغازش می‌تواند با یک جرقه باشد، اما رفته‌رفته صیقل می‌خورد و می‌شود آرمانمان! شاید مانند مجسمه‌سازی که با یک نشانه شروع می‌کند و روزها و شاید سال‌ها کار می‌کند و یک تندیس زیبا می‌آفریند.

مریم خالصی: نخست باید میل را پیدا کنیم که به لذت مرتبط است. آرمان هم در نهایت با لذت و شادی و افزایش و آفرینش مرتبط است. اینکه واقعا چه می‌خواهیم پس از پیدا کردن میل، خواست و بعد اهداف تعیین می‌شود. آرمان در تمام مسیر باید دیده بشود. نباید میل و خواست و هدف واگرا باشند.

علیرضا کسمایی مقدم: ما میل‌هایی متنوع داریم.

مریم خالصی: منظورم آن یکی‌ای هست که از همه مهم‌تر و شادی‌آورتر است.

علیرضا کسمایی مقدم: چگونه تشخیص دهیم در هر دوره‌ای چه میلی شادی‌آورتر است؟

فرزان فولادی: در هنگام صورت‌بندی دوقطبی میل و خواست متوجه شدم که این دو از نظر جهت‌گیری با هم همسو نیستند. امیال شخصی من بیشتر متمایل به قدرت و لذت است، در صورتی که خواسته‌های من بیشتر متمایل به معنا و در مرحله‌ی دوم قدرت می‌باشد. پرسش من این است که آرمانی که در راس هرمی قرار دارد که پایه‌ی آن بر اساس چنین تناقضی بنا شده تا چه اندازه واقعی است؟

مریم خالصی: اگر امکان دارد، لطفا مثال بزنید.

فرزان فولادی: امیال من مربوط به خوردن یا انجام امور سرگرم‌کننده یا یادگیری و تجربه‌ی کارهایی است که به کسب قدرت یا لذت می‌انجامد، ولی خواسته‌هایم مربوط به یادگیری و تجربه‌ی کارهایی است که به افزایش معنا منجر می‌شود و کسب قدرت.

معصومه وهبی: فرزان جان، در مرحله‌ی اول می‌کوشیم که میل و خواست را همسو کنیم و از این تضادها بکاهیم.

فرزان فولادی: با چه روشی این همسوسازی انجام می‌شود؟

مریم خالصی: با داشتن آرمان.

معصومه وهبی: فرزان جان، میل را چون بی‌واسطه می‌فهمیم در از آن خود بودنش شک نمی‌کنیم. شاید نیاز باشد خواستی را که خیلی با میل متعارض هست، بازنگری کنیم. شاید این خواستی که داریم، خواست راستین ما نبوده و از بیرون به ما تحمیل شده باشد که نخست باید از آن مطمئن بشویم.

آیدا محمدی: فرزانه جان، به نقل از شروین عزیز، آرمان همه‌ی ما بیشینه کردن «قلبم» هست. پس، چندان هم متناقض نمی‌تواند باشد. به نظر من اگر با میل‌ات شروع کنی و با خواست‌ات هرم را صورت‌بندی کنی، کم‌کم همسو می‌شوند. آرمان هنگامی واقعی می‌شود که برایش زمان می‌گذاری و می‌توانی کارهای روزانه‌ات (نقشه‌هایت) را هم به آن متصل کنی.

زهرا نیکو: می‌شود به معنای امیالی که دور محور لذت هست اندیشید. اینکه این لذتها برای زندگی شما معنا دارند و اگر به این لذتها نگاه کنید، احتمالاً دارد پیوندی عمیق میان شما و زندگی پدید می‌آورند. حدس می‌زنم که آن خواستهای شما که بر محور معنا بنا شده‌اند، حتماً لذت درونی و ارتباط حسی راضی‌کننده‌ای برایتان ایجاد می‌کند. با این دید در واقع تناقضی در کار نیست و میل و خواستتان همراه هم هستند. امیدوارم واضح توضیح داده باشم.

فرزان فولادی: بله، کاملاً واضح بود. در نهایت، اگر از شما بپرسند که چرا این آرمان را برای خودت انتخاب کرده‌ای، چه پاسخی می‌دهید؟

آیدا محمدی: پاسخ من این است که بر «قلبم» خودم و دیگران را می‌افزایم.

مریم خالصی: فرزانه جان، به نظر شما آنچه که باعث آفرینش، شادی، تحرک و گسترده شدن دنیای من باشد ارزش‌گزینش دارد یا نه؟

فرزان فولادی: حتماً دارد.

مریم خالصی: اهورامزدا تنها با آفرینش، اهریمن را شکست می‌دهد. این جمله از کتاب بندهش است. آرمان هم مسیری است که آفرینش در آن ممکن می‌شود.

پرویز ورجاوند: بینشهایی هستند که شکستن خواستها و آرمانها را پیشنهاد می‌کنند، چون انسان را گناهکار و خواستهای او را پلید می‌دانند.

محبوبه شکوهی‌فر: من آرمانم را برای این برگزیده‌ام که از کودکی در من شور و هیجان و حسی خوب ایجاد می‌کرده است و هنوز هم می‌کند.

فرزان فولادی: به نظرم آرمان چیزی ورای اینهاست؛ یعنی شما حاضرید همه چیزتان را فدا کنید، برای دستیابی به حس خوب و شور و هیجان؟

محبوبه شکوهی فر: نه ورای اینها نیست. اگر آرمان از درون شما جوشیده باشد و جامعه و نهادهای قدرت آن را به شما تحمیل نکرده باشند، در شما شعف و رضایت‌مندی و هیجان ایجاد می‌کند.

فرزان فولادی: بله، متوجه فرمایش شما هستم. من مخالف داشتن آرمان نیستم، بلکه به نظرم داشتن آرمانی واقعی امری بس دشوار است.

مریم خالصی: دوستان آرمان در راستای افزایش «قلبم» است. خود این چارچوب باعث می‌شود، چیزهای اضافی و ناکارآمد حذف شوند.

زهره نیکو: در مورد روش رفع دشواری داشتن آرمانی راستین، گمان می‌کنم گام نخست شروع به کند و کاو کردن درباره‌ی آرمان است. کل قضیه یک فرایند و تمرینی پایان‌ناپذیر است. گاهی چیزی به شدت یک آرمان به نظر می‌آید و همه‌ی وجود و تفکر فرد این هست که حاضر است همه‌ی زندگی‌اش را برایش فدا کند، ولی تا هنگامی که دست به اقدام نزده و با آن رو در رو و چشم در چشم نشده نمی‌توان فهمید که آیا یک آرمان واقعی هست یا سراب و توهمی است از آنچه که گمان می‌کرده آرمانش هست. شاید هم معلوم شود آن آرمان راستین هست و ابعادش به مرور زمان روشن‌تر بشود. شاید از جایی به بعد نسبت به یک آرمان دیگر شدت کمتری پیدا کند و از اصالت بیفتد. این جریان بررسی همیشه کمک می‌کند به روشن‌تر شدن و پیدا کردن آرمان واقعی در آن برهه از زمان. باز ممکن است آرمان در مسیر رشد زندگی دگرگون شود یا تایید نشود که هنوز آرمانی اصیل هست. مهم این است که در هر لحظه آرمانی داشته باشیم و صادق باشیم درباره‌ی اینکه آیا هنوز آرمان هست یا نه؟

نقد داستانی را خواندم که به نظرم آشنا و مرتبط با این اندیشه آمده است. سیدارتای هرمان هسه در هر مرحله هدف زندگی‌اش عوض شد و تا زندگی نکرد نتوانست آن میل و خواست تازه‌اش را بفهمد. دریافت که این مسیر هم راضی‌اش نمی‌کند و باید در جایی دیگر دنبال معنای زندگی‌اش بگردد. او هر بار صادق بود و پروایی از تغییر جهتش در جست‌وجوی معنای زندگی‌اش نداشت.

آیدا محمدی: بله، دقیقاً زهره جان. من هم موافقم که آرمان در طول زمان هم ممکن هست تغییر کند و هم

تراشیده شود و دگر باره صورت بندی شود.

مریم خالصی: دوستان، کسی هرم خواست خودش را در آورده است؟ می توانید لطفاً به عنوان نمونه برای گروه بگذارید؟

علیرضا کسمایی مقدم: لطفاً یک نمونه‌ی خواست را هم در چهار لایه‌ی «فراز» تحلیل کنید، مثل بازخوانی کتاب سیستم‌های پیچیده.

مریم خالصی: خواست شما بازخوانی کتاب سیستم‌های پیچیده است؟

علیرضا کسمایی مقدم: برای نمونه.

مریم خالصی: آیا ارتباطی با آرمانتان دارد یا فقط خواستتان است؟

علیرضا کسمایی مقدم: پرسش نخستم در مورد ترسیم هرم خواست بود.

مریم خالصی: هرم خواست برای آرمان ترسیم می‌شود علیرضا جان. گمان کردم شما در مورد خواست سوال دارید.

علیرضا کسمایی مقدم: مریم جان، من فراموش کردم پرسم که شما باور داری آرمان درونزاد است؟

مریم خالصی: بله، کسی آن را به شما تحمیل نمی‌کند.

علیرضا کسمایی مقدم: یا اینکه هر کسی با آرمانی ویژه به دنیا می‌آید؟

معصومه وهبی: اگر درونزاد نباشد، یعنی از بیرون به شما تحمیل شده باشد، نمی‌شود اسم آرمان را روی آن گذاشت.

علیرضا کسمایی مقدم: منظورم از بدو تولد است.

مریم خالصی: مولانا در *فیه مافیه* درباره‌ی فراموشی آورده است: «(خداوندگار) فرمود که در عالم یک چیزست که آن فراموش کردنی نیست. اگر جمله چیزها را فراموش کنی و آن را فراموش نکنی باک نیست و اگر جمله را به جای آری و یاد داری و فراموش نکنی و آن را فراموش کنی هیچ نکرده باشی. همچنانک پادشاهی تو را

به ده فرستاد برای کاری معین. تو رفتی و صد کار دیگر گزاردی، چون آن کار را که برای آن رفته بودی نگزاردی، چنانست که هیچ نگزاردی».

علیرضا کسمایی مقدم: به نظرم این یک نگاه اشعری است: «الشقی و من شقی فی بطن ام السعید و من سعید فی بطن ام من سما الله یعرف کلهم».

مریم خالصی: یا شاید فرهی مزداداده باشد علیرضا جان.

علیرضا کسمایی مقدم: در واقع دو دیدگاه متفاوت است.

مریم خالصی: درباره‌ی نقشه، برنامه، هدف و آرمان هم اگر می‌شود لطفا بگویید. مثلا آرمان یک نفر ممکن است این باشد که فقر را در جامعه کم کند. باید برای این آرمان نقشه‌ها و اهداف و برنامه‌هایش را دریاورد. نباید فقط به عنوان یک آرزو باقی بماند و باید در راستای آن کنش بورزد.

محبوبه شکوهی‌فر: من چند تا نکته‌ی کلیدی درباره‌ی هرم میل و خواست به این ترتیب آورده‌ام:

(۱) ترسیم هرم خواست و میل (ترسیم جغرافیای «قلبم»):

نوشتن خواست‌ها و میل‌ها؛ ویرایش خواست‌ها و میل‌ها؛ رتبه‌بندی خواست و میل بر مبنای شدت خواست و میل؛ رتبه‌بندی خواست و میل بر مبنای اهمیت؛ رتبه‌بندی خواست و میل بر مبنای میزان «قلبم»؛ رتبه‌بندی خواست و میل بر اساس امکان تحقق؛ خوشه‌بندی خواست‌ها و میل‌های مرتبط با هم.

(۲) کشف ارزش‌ها از دل خوشه‌ها: روشی که هر کسی با معنا رویارو می‌شود و بر مبنای آن مدارهای دسترسی به «قلبم» را ترسیم می‌کند: نقشه؛ برنامه؛ هدف؛ آرمان.

- نقشه: لایه‌ی زیستی: فرآیند زیستی، مقیاس زمانی-مکانی کوچک‌تر؛

- برنامه: لایه‌ی روانی: لذت، مقیاس زمانی-مکانی بزرگ‌تر؛

- هدف: لایه‌ی اجتماعی: قدرت، مقیاس زمانی-مکانی گسترده‌تر؛

- آرمان: لایه‌ی فرهنگی، معنا، از جنس گفتمان.

۳) زمان بندی ابزاری برای صورت بندی میل و خواست است، اما میل و خواست در اکنون شکل می گیرند و در اکنون انجام می شوند.

- خواست های کوتاه مدت: نقشه، از چند روز تا چند ماه؛

- خواست های میان مدت: برنامه، از چند ماه تا چند سال؛

- خواست های بلند مدت: هدف، از چند سال تا قرن ها:

خواست های بلند مدت => کلان تر، کمتر و مبهم تر => آرمان

- هر من مرکز دار آرمان دار: گرانیگاهی برای تغییر هستی؛

- خروجی هرم خواست و میل: خویشکاری.

علیرضا کسمایی مقدم: جمع بندی ای دقیق و بسیار سودمند و مفید است. سپاس.

خواست، میل و هدف‌گذاری: هرم خواست و آرمان‌یابی

نشت هفتم: ۲۶ مرداد ۱۳۹۹

حامد علیخانی: در درس گفتارها بیان شد که میل عاطفی-هیجانی و خواست عقلانی است. برای شناخت میل اصیل باید بینیم آن چیزی که ته دلمان می‌خواهیم چیست که همان میل اصلی مان است. پرسش این است که آن «ته دل» کجاست؟ آیا عواملی مانند باورها تشکیل‌دهنده‌ی آن نیست؟ اگر چنین باشد ممکن است همان میلی که از ته دل برمی‌آید، در گذر زمان با تغییر باورها عوض شود؟ باورهایی که از گفتمانهای متفاوت برآمده‌اند - که گاهی نیز ضد هم هستند - همه ادعای افزایش «قلبم» دارند. در چنین شرایطی آیا معیار برگشتن به ته دل کافی است؟ مثلاً در ادیان معمولاً مواردی هست که پرهیز از عملی که موجب افزایش لذت می‌شود (تعلیق آن) و در زندگی پس از مرگ باعث افزایش لذت طولانی مدت تر و لایتناهی می‌شود. نمونه‌ای دیگر این است که نشنیدن موسیقی باعث کاهش لذت در دنیا، ولی افزایش لذتی طولانی‌تر در آخرت می‌شود. اگر فردی اعتقاد به این امر پیدا کند طبیعتاً پس از مدتی ته دلش دوست ندارد آن کار به‌خصوص را انجام دهد و میلش عوض می‌شود که به نظرش هم منطقی است.

شروین و کیلی: حامد جان، دو نکته در سخت هست: نخست اینکه به‌درستی می‌گویی که آن «ته دل» قدری وابسته به شرایط و موقعیت بیرونی تغییر می‌کند، اما میل هم چنین است و امری ثابت و بسیط نیست. میل، و همچنین خواست، امری است که در یک برش زمانی از پردازش عصبی سیستم برمی‌آید و سوگیری رفتاری‌اش را تعیین می‌کند. ممکن است در اثر آموزشها، منع‌ها، اعتقادات یا دیگر چیزها جهت‌گیری و شکلش تغییر کند، ولی در آن

صورت هم در آن لحظه میل/خواست است. نکته‌ی دوم آن است که اموری که برانگیزنده‌ی میل هستند دامنه‌ای چندان واگرا ندارند. کسی هم که شنیدن موسیقی را حرام می‌داند، هنگامی که آوازی زیبا می‌شنود لذت می‌برد و میل می‌کند که بیشتر بشنود؛ خواه جلوی خود را به هر دلیلی بگیرد یا نگیرد. اتفاقاً برای همین مشترک و پایدار بودن میل‌هاست که منع‌ها و تابوهای رنگارنگ اجتماعی اغلب بی‌اثر است و هنر و شادخواری و لذت‌جویی طی هزار سال گذشته از بلای عقاید زاهدانه جان سالم به در برده‌اند.

حامد علیخانی: پس، آیا درست است برای آن معیار «ته دل» بگوییم آن چیزی است که اگر دنیا خالی از هرگونه دستگاه فکری جهت‌دهنده‌ای بود، آن چیز مورد پسند آدم است. انگار که فردی که در غاری زندگی کرده آن چیز را دوست دارد.

علیرضا کسمایی مقدم: فکر نمی‌کنم این تمثیل درست باشد.

شروین و کیلی: شاید دقیق‌تر باشد اگر بگوییم «ته دل» آن رانه‌ای است که در لحظه بر دیگر رانه‌ها چیرگی دارد و سوگیری رفتار را تعیین می‌کند، هرچند که شاید چندان هم نیاید.

حامد علیخانی: مشکل اینجا است که دستگاه‌های فکری هر کدام ادعای افزایش «قلبم» را دارند. چون ابزار اندازه‌گیری مشخصی وجود ندارد، به‌راستی ادعای اینها به‌دقت سنجش‌پذیر نیست. این دستگاه‌های فکری هم اثری بسیار در سوگیری میل دارند و باعث ایجاد امیال متفاوت در آدمها می‌شوند. شاید هر کدام از آنها هم تمرین نظریه‌ی زروان را پیشنهاد دهند و بگویند برنامه و نقشه‌هایشان در راستای آرمانشان هم هست.

شروین و کیلی: من مدعی هستم که «قلبم» متغیرهایی عینی و ملموس هستند و تفسیری نیستند. پس، تندرستی و لذت و قدرت و معنا را با شکلی کمیتی و دقیق می‌توان اندازه‌گیری کرد. به این ترتیب، راه بر ادعاهای ناروا برای این شاخصها بسته می‌شود.

حامد علیخانی: آیا، مانند خرد ناب کانت، چیزی به عنوان میل ناب هم می‌شود داشت؟

شروین و کیلی: راستش در این مورد، و درباره‌ی هر چیز ناب و اصیل دیگری، نگاهی انتقادی دارم. قدری بوی مثل افلاطونی از ایده‌ی ذات برمی‌خیزد که هم نادرست است و هم خطرناک.

پوریا آزادی: یک نکته‌ی جالب درباره‌ی مباحث این دوره دریافته‌ام. بحث هرم خواست می‌تواند بخشی مهم از زیربنای یک بوطیقا برای نوشتن داستان/نمایشنامه/فیلمنامه باشد. من تعدادی متن ادبی را با این دید بررسی کردم و نتیجه این بود که می‌توان شخصیت‌های گوناگون را با ترسیم هرم خواست به‌خوبی تحلیل کرد و حتا، فراتر از آن، آفرید. افزون بر این، می‌توان بحث کشمکش و دیالکتیک داستان را نیز از دید هرم خواست بررسی کرد که به نظر من ابزاری بسیار نیرومند است.

شروین و کیلی: دقیقا چنین است پوریا جان. چیزکی دارم در این باره می‌نویسم اتفاقا.

پوریا آزادی: بسیار عالی! پس، حتما خواندنی خواهد بود.

پرسشی هم درباره‌ی بحث تعویض «قلبم» با نمادهای آن دارم. آیا می‌شود چنین استدلال کرد که این نمادها در نهادهای اجتماعی ابداع می‌شوند و تنها در سطح اجتماعی معنا می‌یابند و در لایه‌های دیگر حتما باید دوباره به منابع «قلبم» ترجمه شوند؟ آیا در صورتی که این اتفاق رخ ندهد اختلالی رخ داده است؟

شروین و کیلی: آره، پوریا جان. رمزگذاری‌شان در نهادهای اجتماعی انجام می‌شود. هرچند باید توجه داشت که بازتولید و تکثیرشان در سطح فرهنگ رخ می‌دهد و ترجمه شدنشان به عناصری در زیست‌جهان در سطح روانی تحقق پیدا می‌کند. پس، به لحاظ کارکردی محدود به یک لایه نیستند.

محبوبه شکوهی‌فر: در مشاهده‌ی میل و خواست به موردی دیگر برخوردیم که در این دو نمی‌گنجد. در واقع، به نظر می‌رسد یک کشش متفاوت از میل باشد. مثلا کسی میل دارد کیک شکلاتی بخورد و خواستش هم همان هست. بعد از خوردن مقداری از آن، میل بیشتر خوردن ندارد و خواست فرد هم این است که بیشتر نخورد. هرچند چیزی از جنس میل او را وادار می‌کند تا به خوردن ادامه دهد. درباره‌ی خواب و موارد دیگر هم می‌شود این را دید. این را چگونه توجیه می‌کنید؟

شروین و کیلی: در این موارد همان رانه‌ی میل است که فعال است محبوبه جان، یعنی سیستم لذت که روشن شد بیشترها می‌کوشند خود را روشن نگه دارند. به این ترتیب است که کیک شکلاتی را تا آخر می‌خوریم و تا هنگامی که غذا در بشقاب مان مانده دهانمان می‌جنبند!

علیرضا کسمایی مقدم: تعامل با بازنمایی است که ما را از خوردن بازمی‌دارد.

زهره نیکو: این شاید پرسشی ابتدایی باشد درباره‌ی بیشینه کردن «قلبم». رفتارهایی که مثلاً معنا را می‌افزاید، ولی بقا را می‌کاهد یا یکی از این چهارتا را بیشتر می‌کند و یکی دیگر را کم می‌کند. چگونه بسنجیم کدام رفتار اخلاقی هست؟ متنی هست که در این باره نوشته شده باشد؟

شروین و کیلی: زهره جان، تعارض میان چهار شاخص «قلبم» در شکل پایه به نظم اختلال است. باید به دنبال راهی گشت که هر چهارتا با هم افزایش یابند؛ طبعاً نه لزوماً با ضرباهنگی مشابه. در شرایطی که تعارضهایی به دلیل شرایط بیرونی بروز می‌کند، به نظم باید با وزن‌دهی به هر متغیر و ارزیابی کمیتی آن به داوری‌ای درباره‌ی بهترین گزینه رسید.

ثریا خنجری: شروین جان، در درس گفتار نخست شما گفتید خواست و میل را بر اساس شدت و احتمال وقوع دسته‌بندی کنیم، اما نگفتید با نسبتی که به دست می‌آوریم چه کار کنیم؟ مثلاً اگر شدت میلی (۱۰) بود و احتمال وقوعش (۱) باید چه کنیم؟ رهاش کنیم؟

شروین و کیلی: ثریا جان، شدت و احتمال، جایگاه میل و خواست را روی هرم خواست نشان می‌دهد. هر چه احتمال کمتر باشد آن میل/خواست بیشتر به حاشیه رانده می‌شود و هر چه شدت کمتر باشد بیشتر به کف انتقال پیدا می‌کند. ترکیب آنها به دست می‌دهد که چه مواردی را رها کنیم و به جایش کدامها را برگزینیم.

ثریا خنجری: من را یاد آن نکته‌ای می‌اندازد که همیشه خودتان درباره‌ی احتمال کم، اما بسیار حساب کردن روی احتمال کم مثال می‌آوردید!

حامد علیخانی: برداشتم این بود که ضرب این شدت و احتمال در هم نشانگر اهمیت آن باشد.

شروین و کیلی: آره، درست است. به عنوان یک شاخص کلی عدد خوبی است.

ثریا خنجری: برداشت من این است که یا راهی خواهم یافت یا راهی خواهم ساخت.

حامد علیخانی: برخی فلاسفه آرمان انسانها را رسیدن به «حقیقت و خیر و جمال» می‌دانند. به نظر می‌رسد حقیقت آن چیزی است که لزوماً با هوس مطابقت ندارد، ولی از نظر عقلانی باعث افزایش «قلبم» می‌شود. تلاش

برای رسیدن به حقیقت نیز در لایه‌ی معنا به عنوان هدف معرفی می‌شود. این حقیقت و تلاش برای رسیدن به آن در الگوی زروان چه جایگاهی دارد؟

شروین و کیلی: نکته در اینجا است که از حقیقت دو تعبیر متفاوت داریم. نقطه‌ی واگرایی‌اش هم گویا عصر هخامنشی بوده باشد. یک تعبیر مغانه است که می‌گوید قانون طبیعی حقیقت است. بنابراین، امر عینی و ملموس و مشاهده‌پذیر است که برچسب حقیقت را به خود می‌پذیرد. دیگری نگرش افلاطونی است که عینیت تجربی را رد می‌کند و چیزی تخیلی و ذهنی مانند مُثل را به جایش می‌نشانند. در تاریخ این حقیقت استعلایی و لاهوتی بر نگرش مغانه چیرگی یافته و اخلاق‌هایی مبتنی بر زهد و انکار تن و گیتی را نتیجه داده است. این دومی به نظرم اصولاً حقیقت نیست و از همان دوران افلاطون فریبی سیاسی بیش نبوده است.

محمد حمیدی: نظر شما درباره‌ی انکار میل و خواست رواقی‌ها و رنج به دست آمده از خوش‌بینانه نگاه کردنشان به دیگری و جهان چیست؟

شروین و کیلی: محمد جان، احتمالاً دیده‌ای که به شدت منتقد رویکردهای زاهدانه و مبلغان ترک دنیا هستم. رواقیان هم دستگاه اخلاقی بسیار پرایرادی را تبلیغ می‌کرده‌اند که نتیجه‌اش شد مسیحیت کاتولیک قرون وسطایی.

حامد علیخانی: در مورد دانستن تعبیر مغانه‌ی حقیقت خواندن چه کتابی را پیشنهاد می‌کنید؟

شروین و کیلی: بحث پایه‌ای درباره‌اش را در کتاب *زندگانه‌ها* آورده‌ام. نقد آرای افلاطون و چگونگی فاصله گرفتنش از این بدنه‌ی اصلی را هم در کتاب *افلاطون* شرح داده‌ام و هر دو کتابنامه‌ای کامل برای مطالعه‌ی بیشتر دارند.

علیرضا کسمایی مقدم: به نظرم تله‌ی سنمار و تله‌ی عشق هر دو در ویژگی ثبات مشترک‌اند در حالی که راهبرد مهر و جاماسب پویاست.

حامد علیخانی: آیا «من» به کسانی که به آنها مهر دارد اولویتی بالاتر برای افزایش «قلبم» قائل است؟ حدس من پاسخ مثبت به این پرسش است، اما تبعاتی وجود دارد. از پیامدهایش این است که چون منابع محدود است، زمینه‌ی بازی برد-باخت برای کشورها برای کسب منابع و منافع وجود دارد و استعمار به منزله‌ی برد استعمارگر و باخت

مستعمره است که باعث افزایش «قلبم» برای افرادی می‌شود که در موقعیت جغرافیایی کشور استعمارکننده هستند.
آیا کار حاکمان استعمارگر در این شرایط اخلاقی است؟

شروین و کیلی: هر نوع بازی برنده-بازنده‌ای به نظرم نااخلاقی است، مگر در شرایط حدی که مثلا پای جان و دفاع و انتقام و مواردی مشابه در میان باشد. روندهای استعماری مشخصا در شرایطی رخ می‌دهند که آزمندی راهبر کردار است و نه مهر. نتیجه‌ی آن بی‌شک نااخلاقی است و کافی است کارنامه‌ی استعمار را مرور کنید تا این را دریابید.

علیرضا کسمایی مقدم: نرسه دست کم در آموزه‌های مانوی هم راه مهر و معادل جلوه‌ی مردانه‌ی خدایان پنج‌گانه از نسل جدید خدایان بوده است. گمان می‌کنم یشو زیوه [؟] معادل اسرافیل در اساطیر مانوی می‌باشد.
شروین و کیلی: دقیقا همینطور است علیرضا جان.

بازاندیشی در مفهوم میل: تقد و اساسی میل، همچون رانه‌ای زیستی

نشت، ششم: ۲۵ شهریور ۱۳۹۹

علیرضا کسمایی مقدم: مدتها منتظر فرصتی بودم تا درباره‌ی روان‌کاوی بحث شود. به گمانم تا اواخر قرن نوزده هنوز روشی علمی، مثل امروز، نهادینه نشده بود. نظریه‌های بزرگ بر قدرت تخیل فردی پایه‌گذاری می‌شده‌اند، نه بر اساس شواهد داده‌های ریز روان‌کاوی و نه اقتصاد سیاسی مارکس یا حتا نسیت اینشتین. اینها نمونه‌هایی هستند که در پایان قرن بیستم با چالش‌هایی روبه‌رو شده بودند.

محمد حمیدی: به نظرم در درس گفتار مربوط به دستگاه نظری فروید تا حدودی کارکردهای آن فروکاسته و نادیده گرفته شده‌اند.

علیرضا کسمایی مقدم: ممکن است توضیح دهید.

محمد حمیدی: منظورم این است که روشها و نظریه‌های فروید و تاثیرات بعدی آن از آنچه در درس گفتار آمده، بیشتر است.

میلاد وفایی: به نظر من هم درست است، ولی تا جایی که به یاد دارم آقای وکیلی هم در درس گفتارها منکر کارکردهای روان‌کاوی نشده‌اند.

محمد حمیدی: بله، نظر استاد این است که دستگاه نظری فروید جالب است، اما از نقطه نظر سیستم‌های پیچیده اشتباه است و از نگاهی دیگر به نوعی ساده‌سازی دست زده است.

میلاد وفایی: چون تازه وارد هستم و هنوز دارم دست و پا می‌زنم تا بینم چی به چی هست، نظریه‌ی روان‌کاوی را نمی‌توانم با نظریه‌ی سیستم‌های پیچیده مقایسه بکنم. گرچه با این بخش حرفتان موافق‌ام که به گونه‌ای داریم از آن

ساده عبور می‌کنیم.

علیرضا کسمایی مقدم: منظور میزان گسترش است یا مبانی تجربی آن؟ ما در طول تاریخ نشانی از فراگیری اندیشه‌هایی مانند مانویت داریم که پایه‌های علوم تجربی محکمی ندارد.

محمد حمیدی: به نظر من بخشی از آرای زیگموند فروید و آنا فروید هنوز کارکردهای روانی خود را دارند و مورد پذیرش هستند.

میلاذ وفایی: درست است، ولی جادو هم هنوز کارکرد دارد. اگر با متر علم اندازه بگیریم چه؟

محمد حمیدی: البته مثال جادوی شما با روان‌کاوی فروید قیاس مع‌الفارق است، اما هنوز بخش بسیاری از جهان روان‌کاوی و روان‌شناسی بر مبنای نظریات فروید عمل می‌کند.

میلاذ وفایی: بله، فقط خواستم مثالی بزنم از چیزی که کارکرد داشته باشد و همچنین مبنای علمی ضعیفی داشته باشد که در لحظه جادو به ذهنم رسید.

محمد حمیدی: با توجه به مطالعاتم مثلاً درباره‌ی ایگو نقشی پررنگ‌تر در نظرات فروید وجود دارد.

علیرضا کسمایی مقدم: بسیار عالی! شماری از دستاوردهای گذشتگان همچنان کارکرد دارد، ولی پایه‌های علمی محکمی ندارد. برای نمونه، مفهوم عمیق ناخودآگاه بیشتر از یک فرضیه‌ی علمی یک طرح متافیزیکی است.

محمد حمیدی: به گمانم از منظر دستگاه عصبی می‌توان به آن بخش از سیستم عصبی، که به صورت خودکار عمل می‌کند، ناخودآگاه یا هر اسم دیگری را نسبت داد که متافیزیکی نیست.

فرشته امامی: من هم تناقضی در روان‌کاوی می‌بینم و از نظر تئوری با نقدی که شروین جان مطرح کرده‌اند، درباره‌ی کم‌اهمیت‌انگاشته شدن من، موافق‌ام. گرچه از نظر عملی و کاربردی برای فردی که مورد روان‌کاوی قرار می‌گیرد مفهوم من پررنگ‌تر می‌شود یا به اهمیت من پی می‌برد. روند روان‌کاوی در واقع فرد را به خودش نزدیک‌تر می‌کند.

محمد حمیدی: مفهوم لذت هم در روان‌کاوی فروید به همان دقت سیستم‌های پیچیده صورت‌بندی شده و مورد استفاده قرار می‌گیرد.

علیرضا کسمایی مقدم: ناخودآگاه روان‌کاوی قطعاً همان سیستم عصبی خودکار نیست. بدیهی است که دستگاه‌های نظری نقاطی مشترک دارند. به نظر شما تاناتوس می‌تواند معادل مفهوم قدرت باشد؟
محمد حمیدی: در سطح اجتماعی، بله.

میلاذ وفایی: در این مورد با شما موافقم. اگر ناخودآگاه در حد کارکردی از سیستم عصبی باشد، که دیگر اصلاً ناخودآگاه نیست. در هر لحظه می‌شود بهش دسترسی داشت و مورد آزمایشش قرار داد.

علیرضا کسمایی مقدم: در واقع آزمایش‌پذیر نیست و امکان رد آزمایشگاهی آن هم موجود نیست.

میلاذ وفایی: دقیقاً اگر مشکلی داشته باشد همین است که امکان ابطال آزمایشگاهی وجود ندارد.

محمد حمیدی: تقریباً تمام موجودات، حتا تک‌سلولی‌ها، به گونه‌ای آگاهی یا تا حدودی خودآگاهی دارند؛ یعنی دستگاه عصبی آنها همزمان که با جهان بیرون ارتباط برقرار می‌کنند، با درون خودشان هم در ارتباط‌اند که شاید بشود اسم آن را ناخودآگاه گذاشت.

میلاذ وفایی: پس، حرف شما این است که دستگاه عصبی‌ای که با درون خودش در ارتباط است ناخودآگاه نام

دارد؟

محمد حمیدی: نه لزوماً. منظورم این است که می‌تواند چنین باشد.

میلاذ وفایی: متوجه نمی‌شوم این چگونه ممکن است؟ کسی جایی چنین چیزی گفته که بشود به آن رجوع

کرد؟

محمد حمیدی: نه، کسی جایی چنین نگفته و این از کشفیات تازه‌ی خودم است!

علیرضا کسمایی مقدم: ابتدا باید آگاهی، خودآگاهی و ناخودآگاهی تعریف شود و با تعیین فرض بینیم در تک‌سلولی‌ها این سه را داریم یا نه؟ گونه‌ای از آگاهی بدون مشخص کردن ویژگی‌های آن بیان دقیقی نیست.

میلاذ وفایی: دقیقاً هر بحثی به این احتیاج دارد که در تعاریف و کمترین پیش‌فرض‌ها اشتراک داشته باشیم.

علی خضری: به نظرم تشابه لذت در روان برای استاد و کیلی با ایده‌ی فروید که بر محور لذت است، بسیار

تامل برانگیز و جالب است. در حالی که استاد بسیاری از آرای روانکاوان را نفی می‌کنند، همچنان به اهمیت لذت واقف‌اند. باید حدود آن را مشخص کرد تا محوریتش هم معلوم شود.

علیرضا کسمایی مقدم: اگر منظورتان اطلاعات است که سیستم به نسبت پیچیدگی نسبتی از ماده، انرژی و اطلاعات دارد که این به معنای آگاهی نیست. به نظرم فروید به خوبی محوریت لذت در پدیده‌های روانی را مطرح کرده است. هرچند این تفکیک در زروان دقیق‌تر است.

علیرضا کسمایی مقدم: از دوستان کسی هست که درباره‌ی ناخودآگاه جمعی و تحلیل آن در سیستمهای پیچیده توضیح دهد؟

محمد حمیدی: ناخودآگاه جمعی از اسطوره‌ها برآمده است.

علیرضا کسمایی مقدم: یادم است خواندیم که انسان در بدو تولد یک روان‌شناسی عظیم پیش از جامعه‌شناسی دارد.

بازاندیشی در مفهوم میل: تعدد و اساسی میل در مقام انضباطی اجتماعی

نشت نم: ۷ مهر ۱۳۹۹

پوریا آزادی: پرسش دربارۀ ارتباط چارچوب کنش متقابل متأثر از فروید با الگوی روان‌کاوی فروید است. آیا کلید چرخش این ماجرا پذیرفتن من به مانند یک محور مهم است؟ مثلاً پیوند مفاهیم کودک- والد- بالغ با دستگاه نظری فروید چگونه است؟

شروین و کیلی: به نظرم این عنصری تعیین‌کننده است؛ یعنی اگر من خودمختار و اراده‌ی آزادش را بپذیریم به یک رده از چارچوب‌های روان‌شناسانه می‌رسیم و اگر نپذیریم داستان به کل تغییر می‌کند. چارچوب عمومی فرویدی منکر اینهاست و لایه‌ی روانی را به شکلی عجیب در غیاب من تعریف می‌کند. پیروانش البته در تجدید نظرهای بعدی کوشیده‌اند این موضع را تغییر دهند. روش تحلیل رفتار متقابل تا حدودی عقب‌نشینی از این موضع است و آنا فروید و روان‌کاوی آمریکایی هم از راه مکانیسمهای دفاعی باز آگو را احیا می‌کند.

علیرضا کسمایی مقدم: آیا به نظر شما کودک یک روان‌شناسی عظیم پیش از جامعه‌شناسی دارد؟!

شروین و کیلی: راستش، پرسش را درنیافتم علیرضا جان. اگر منظورت پیچیدگی ساختار روانی کودک باشد، به نظرم بی‌شک پیچیده است. هرچند شواهد نشان می‌دهد که نوزادان تا حدود دو سالگی شالوده‌ی ساختار روانی‌شان را بر اساس استخوان‌بندی‌ای ژنتیکی بارگذاری می‌کنند. پس، ذهن‌شان به اسفنجی شبیه است که بر داربستی عصبی-ژنتیکی می‌روید و داده‌های بیرونی را با شتاب و کارآیی‌ای شگفت‌انگیز جذب می‌کند.

علیرضا کسمایی مقدم: منظورم این تعبیر است که کودک همان صفحه‌ی سفیدی است که آماده‌ی نقش‌پذیری است که با مفهوم ناخودآگاه جمعی تعارض دارد.

شروین و کیلی: دقیقا، اینها به نظرم مفاهیمی ناعلمی و اساطیری است که می‌گوید ناخودآگاه جمعی همان روح قبیله‌ی قدماست و لوح سفید همان ایده‌ی معصومیت کودکان.

علیرضا کسمایی مقدم: منظورم از لوح سفید معصومیت کودکانه نیست. همان مفهوم «من بطون امهاتکم لا تعلمون شیئا» است.

شروین و کیلی: این دو تقریبا با هم ملازم‌اند. گناه نخستینی که آدم مرتکب شد و بنا به نظر برخی از متشرعان مسیحی و مسلمان در کودکان نوزاد هم باقی است، همان خوردن از درخت شناخت خیر و شر بوده است. گناه آغازین در ادیان سامی همان خردمندی است که در ادیان آریایی ستوده می‌شده است. لوح سفید هم به همین دلیل ترکیبی از عناصر اخلاقی و شناختی را با هم دارد. نوزاد هم نه چیزی می‌داند و نه گناهی کرده است (معصومیت کودکی) یا گناهکار زاده می‌شود و باید غسل تعمید بگیرد تا تطهیر شود و حتا پس از بلوغ تکرارش هم بکند (نگرش باپتیستی).

علیرضا کسمایی مقدم: توضیح بعضی رفتارهای کودکانه مانند روش خوابیدن فقط با شاخصهای ژنتیکی است؛ مثلا در کودکی که شبیه پدر بزرگش است.

شروین و کیلی: بخشی مهم از این رفتارها واقعا یادگیری است. مثلا این که بچه‌ای فلان رفتار شبیه پدر بزرگش است که هرگز او را ندیده، بیشتر با واسطه‌ای (مثلا پدر یا عمو) تحلیل می‌شود که آن پدر بزرگ را دیده و رفتار او را تقلید کرده و خودش مرجع تقلید کودک قرار گرفته است. با این حال برخی چیزها هم که شگفت‌انگیز به نظر می‌رسند، ظاهرا مبنای ژنتیکی دارند. هم در حوزه‌ی الگوی رفتار و هم حتا در زمینه‌هایی زیبایی‌شناسانه، مانند رنگ مورد علاقه یا سلیقه‌ی هنری و غذایی، تا حدودی عقب‌نشینی از این موضع است. آنا فروید و روان‌کاوی آمریکایی هم از راه ساز و کارهای دفاعی باز اگو را احیا می‌کند.

حامد علیخانی: این ایده‌ی ناخودآگاه فروید جاهایی کاربرد خوبی دارد. مانند بعضی رفتارهای ما که تسلط کاملی بر آنها نداریم و کاملا برآمده از اراده‌ی آزاد ما نیستند. برای نمونه ریشه‌ی ترسها یا فویاهایی که در موقعیتهایی ویژه دچار می‌شویم، شاید به خاطراتی در کودکی مربوط باشند که با کمک روان‌کاو مشخص می‌شوند. همین مشخص شدن کمک می‌کند که آن ترس برطرف بشود. چرا و با چه توضیحی جایی که عملا این کار

اثرگذار هست در دیدگاه زروان با آن مخالفت می‌شود؟

شروین و کیلی: حامد جان، البته در چارچوب زروان مخالفتی با ایده‌ی ناخودآگاه نداریم. ناخودآگاه مفهومی بنیادین است که همه‌ی دیدگاه‌های روان‌شناسانه آن را می‌پذیرند. بحث بر سر تعریف آن، کارکرد آن، و حد و مرزهایش است. مفهوم ناخودآگاه در الگوی زروان تعریفی کمینه، گسترده و عینی دارد؛ یعنی تمام فرایندهای پردازشی مغز که بازنمایی‌ای مجدد نشوند و به شکلی خوداندیش بازتاب پیدا نکنند، ناخودآگاه هستند. در این معنا بدنه‌ی حیات روانی انسان و دیگر جانوران ناخودآگاه است و خودآگاهی زبان‌مدار مرسوم اصولاً لایه‌ای نازک، تا حدودی فرعی و اجتماعی‌شده از آن است. مدل زروان، اما به تصویر ناخودآگاه در نگرش روان‌کاوانه نقد دارد. این که ناخودآگاه ساختاری شبیه به زبان دارد (لاکان)، این که خودآگاه را به شکلی فعال و سازمان‌یافته مهار می‌کند و حالتی فریبکار، پنهانکار و زیرک دارد (فروید)، و این که تبدیل بدنه‌ی محتوای ناخودآگاه به خودآگاه ممکن باشد و اثر درمانی داشته باشد نادرست دانسته می‌شود.

حامد علیخانی: جایی گفتید که با این ایده که «فرد به ناخودآگاه دسترسی ندارد و روان‌کاو می‌تواند دسترسی داشته باشد» مخالف هستید. اکنون هم می‌گویید که با «تبدیل بدنه‌ی محتوای ناخودآگاه به خودآگاه» مخالف هستید. در مثالی که درباره‌ی فرآیند روان‌کاو زدم می‌بینیم که با کمک روان‌کاو ریشه‌ی ترس انسان پیدا می‌شود که معمولاً مرتبط با خاطراتی در کودکی است. در واقع چیزی از ناخودآگاه به خودآگاه می‌آید و مهارپذیر می‌شود. در اصل درمان همین آوردن چیزی از ناخودآگاه به خودآگاه با کمک روان‌کاو است.

شروین و کیلی: آره، حامد جان. تردیدی نیست که گاهی چیزهایی از ناخودآگاه در خودآگاه بازنمایی می‌شود و گاهی هم این بازتاب گره‌گشایی‌هایی می‌کند و کارکرد درمانی هم دارد. هرچند این فرایند بازنمایی صرف نیست و بازآفرینی است؛ یعنی خودآگاهی یک ماشین اجتماعی برای رمزگذاری اجتماعی محتوای پردازشی آگاهی است و روندهای درونی ذهن را سراسر و دقیق بازنمایی نمی‌کند. کار خودآگاهی ترجمه‌ی روندهای درونی ذهن برای اشتراک زبانی‌اش با دیگری است؛ یعنی نسخه‌هایی مصنوعی و سردستی از فرایندهای پردازشی مغز را می‌آفریند. در این معنا خود فرد هم همیشه رونوشتی و مشتقی نوساخته از روندهای ناخودآگاهش را در اختیار دارد، چه رسد به روان‌کاو که در شکل سنتی‌اش با پیش‌فرضهایی رسیدگی‌ناپذیر یا آزموده و محک‌خورده، و بنابراین مردود، به موضوع می‌نگرد. این که در گزارشهای فروید می‌خوانیم که با اصرار رویای بیمار را به

گونه‌ای خاص تعبیر می‌کند و می‌گوید این محتوای اصلی ناخودآگاهش بوده، به نظرم کاملاً توجیه‌ناپذیر است. فروید در آن شرایط ذهنیات خود را برون‌ریزی می‌کرده و به ناخودآگاه بیمارش نه دسترسی داشته و نه ظاهراً علاقه‌ای!

پوریا آزادی: آیا می‌توان گفت که یکی از ایرادهای نگرش لاکان محوریت بخشیدن بیش از حد و نابه‌جا به زبان است؟ مثلاً در کنشهای انسانی مگر بخش عمده‌ی پیامها اصولاً ناکلامی نیست؟ یا مثلاً مگر رفتارهای عاطفی-هیجانی رمزنگاری‌ای دقیق دارند؟

شروین و کیلی: به نظرم کلید اصلی فهم دستگاه نظری‌اش آن است که می‌کوشد در ادامه‌ی رویکرد فرویدی «من» را نفی کند. تاکیدش بر زبان در واقع راهبردی است؛ یعنی از ساختارگرایی راهی گشوده تا من - که فرایندی است پویا- را در ساختار تثبیت کند و منجمد سازد. داده‌های فراوان هم البته داریم که نشان می‌دهد پیش‌داشته‌ها و نتیجه‌گیری‌هایش نادرست است. هم لاکان و هم فروید به شکلی شگفت‌انگیز به داده‌ها و آزموده‌ها بی‌توجه بوده‌اند و در شرایطی که نظریات و پیش‌فرضهایشان با داده‌ها و آزمون‌ها مردود می‌شده، همچنان همان حرف اولی را تکرار می‌کرده‌اند!

حامد علیخانی: پرسشی هم از خویشکاری در درس گفتار پیشین دارم. هنگامی که فهرست امیالم را می‌نویسم، می‌بینم بعضی از آنها ممکن است خوب نباشند. مثلاً ته دلم دوست دارم همکارانم که بیش از حد تلاش می‌کنند و بیش از حد برای پیشرفتشان وقت می‌گذارند، این کار را نکنند. من در واقع به تلاش بیش از حدشان حسادت می‌کنم. اگر آنها کمتر تلاش کنند، دستاوردهای من بیشتر به چشم می‌آیند. اگر همه با هم تصمیم بگیرند کمتر تلاش کنند «قلبم» آنها هم افزوده می‌شود، چون وقت بیشتری برای لذت‌های دیگر دارند. پرسش من این است که راه جداسازی امیال منفی از مثبت چیست؟ وقتی محاسبه‌ی «قلبم» سخت و پیچیده می‌شود، چه راه جایگزینی هست؟

شروین و کیلی: حامد جان، به نظرم همین «قلبم» شاخصی خوب است. بر اساس تبادل آن بازی‌های برنده/بازنده را می‌شود از برنده/برنده تفکیک کرد که این همان مرزبندی امر اخلاقی و نااخلاقی هم هست. این نکته هم مهم است که «قلبم» اصولاً در شبکه‌ی ارتباط من و دیگری تولید می‌شود و جریان پیدا می‌کند؛ یعنی در برهوت و غیاب دیگری فقط بقا و لذت داریم و قدرت و معنا محو می‌شوند. بنابراین، انتخابهایی که «قلبم» دیگران را می‌کاهد خود

به خود از میدان حذف می‌شوند، مگر در شرایطی که اثری درازمدت بر افزایش «قلبم» شبکه داشته باشند. به گمانم این موارد هم محدود است به دو مورد دفاع و انتقام که هر دو واکنش به بازی برنده/بازنده‌ی دیگری است و امکان تکرار آن در کوتاه یا بلند مدت را کاهش می‌دهد.

حامد علیخانی: در همین مثال حسادت در مجموع محاسبه‌ی «قلبم» کار سختی هست. بنا بر مقدار لذتی که من و دیگران از انجام کاری می‌بریم مقدار برآیند «قلبم» متفاوت است. همچنین وجود متغیرهای فراوان و درهم‌کنش آنها با هم در شبکه محاسبه‌ی «قلبم» را پیچیده‌تر می‌کند. در مورد حسادت در نیافتن چگونه واقعا می‌شود «قلبم» مشترک برای من و دیگری را سنجید؟

شروین و کیلی: در این موارد به نظرم تشخیص برنده/بازنده بودن رفتار کفایت می‌کند. برخی از اینها الگوهای مشتق از یک چارچوب کلان‌تر رفتاری هستند. مثلاً می‌شود نشان داد که بازی برنده/بازنده همیشه در نهایت «قلبم» من را کم می‌کند؛ یعنی بازی نابخردانه‌ای است. مگر آن که طرف مقابل اصرار به اجرایش داشته باشد که در این حالت باید به زور بازی را پایان داد و دیگری را از میدان بازی بیرون کرد (همان دفاع یا انتقام). اینها قواعد عام است. موردی مانند حسادت، در بافتی خاص، زیرمجموعه‌ی اینها قرار می‌گیرد و قواعد عام‌تر رابه موارد جزئی‌تر می‌شود تعمیم داد.

نشست دهم: مرکز و میدان: شیوه‌های ساختن جمع - جامعه درست کردن با واکراها

نشست دهم: ۲۱ مهر ۱۳۹۹

مریم خالصی: با پرسش شروین عزیز شروع کنیم که چگونه می‌شود هنجار نهاد را رعایت کرد، با این حال من را هم حفظ نمود؟

بهنوش عافیت‌طلب: به نظرم هر جا اراده‌ی آزاد من نقض می‌شود، هنجار مشکل‌زا می‌شود.

علیرضا کسمایی مقدم: از تقابل من و نهاد ساختهای جدید به وجود می‌آید. مریم جان، شما تجربه‌ای از هنجارزدگی داری؟

مریم خالصی: بله، در خانواده‌ام و بعد در محیط دانشگاه و محیط کار.

علیرضا کسمایی مقدم: فکر می‌کنی چگونه این اتفاق می‌افتد؟

مریم خالصی: در محیط خانواده معمولاً پدر و مادر نظرهای خود را در قالب هنجار به ما فرزندان اعمال می‌کنند، برای حفظ پایداری نهاد خانواده. بهانه‌شان هم صحیح و عقلانی بودن این اصول هست. برای اینکه افراد کمترین آسیب را ببینند، با نگاهی منصفانه می‌بینیم که آنها هم در تاثیر از هنجارهای محیط خود هستند. پس، به گونه‌ای دچار هنجارزدگی از جایی دیگر هستند.

علیرضا کسمایی مقدم: این عمومیت دارد. من پیچیده‌ترین است و تسلط بر آن مگر با هنجار و انضباط امکان‌پذیر نیست. خودم حس می‌کنم اگر دچار هنجارزدگی نشده‌ام، فقط به دلیل استقلال فکر و تحلیل کردن است.

مریم خالصی: در هیچ دوره‌ای از زندگی‌تان دچار هنجارزدگی نبوده‌اید؟ عالی است این‌طور. انضباط خیلی

خوب است، اما چارچوبهای از پیش تعیین شده کار دست آدم می‌دهند. مثلاً خوب است آدم برای زندگی ساختار داشته باشد، اما اگر کسی بخواهد آن را برایت تعریف کند و شما را ملزم به رعایت آن کند و تاکید داشته باشد که فقط همان اجرا شود، اینجاست که مشکل پیش می‌آید.

علیرضا کسمایی مقدم: ببینید اگر یک سرباز برای خودش تصمیم بگیرد یا یک فوتبالیست حرکتهای انفرادی کند، نتیجه‌ای مطلوب به دست نمی‌آید. با وجود همه‌ی این هنجارها آزادی انتخاب را باید حفظ کنیم.

مهرنوش زمانیان: علیرضا جان، این استقلال فکری‌ای که شما بهش اشاره کردید، به نظرم از این نظر هم اهمیت دارد که خروجی خلوت می‌تواند باشد. بنابراین، به رسمیت شناختن خلوت می‌تواند به ما فضای امنی بدهد که در آن آزمون برگزار کنیم و یادگیری داشته باشیم و این استقلال را تجربه کنیم. با این حال، گمان می‌کنم هرگز خلوت مطلق نخواهیم داشت. به این معنا که هرگز همه‌ی تصمیم‌های ما صد در صد اختیاری نیستند.

علیرضا کسمایی مقدم: منظورتان از اختیار صد در صد را توضیح می‌دهید؟

مهرنوش زمانیان: اگر شما همه‌ی اطلاعات لازم پیرامون گزینه‌های یک تصمیم را داشته باشید، گزینه‌ای را انتخاب خواهید کرد که کاملاً منطقی و به نفع شماست. در حالی که در واقعیت چنین نیست و عوامل بسیاری بر رفتار ما اثر دارند که الزاماً نسبت بهشان آگاه نیستیم.

علیرضا کسمایی مقدم: انتخاب آزاد در پی پردازش پدید می‌آید و حفظ انتخاب مهم‌ترین نیروی مقابله با هنجارزدگی است.

مهرنوش زمانیان: بله، موافق‌ام آنچه که گفتم صحبت شما را نقض نمی‌کند.

عباس محمدیان: تصور کنید که همکاری در میز کناری شما هست که هر روز با او در ارتباط هستید و مهری به او ندارید و قصد دارید از میدان خود بیرونش کنید. در عمل باید چه کار کرد؟ کسی در این موقعیت تجربه‌ای عملی دارد؟

بهنوش عافیت‌طلب: من واقعا این همکار را از میدان خودم بیرون راندم. او وجود خارجی دارد، ولی در واقع

برای من نه!

عباس محمدیان: دقیقا چه رفتاری داشتید؟

بهنوش عافیت‌طلب: خیلی تدریجی این اتفاق افتاد. کم‌کم که این آدم و رفتارها و نیت‌هایش برای همه شناخته‌تر شد، خود به خود به بیرون از میدان همکاران و دوستان پرتاب شد. مثلا دیگر کسی در تصمیم‌گیری‌ها با او مشورتی نکرد یا در جمع‌ها دعوت نشد.

علیرضا کسمایی مقدم: نظر خوبی است.

محبوبه شکوهی‌فر: تقریبا همه‌ی ما در اجتماع با چنین مواردی روبه‌رو هستیم و همه‌ی روابطمان را نمی‌توانیم انتخاب کنیم. فکر می‌کنم ابتدا باید این را بدانیم که دیگری‌ها هم مثل ما اراده‌ای آزاد و سرگذشتی متفاوت دارند و در بافت‌های فرهنگی متنوعی رشد پیدا کرده‌اند. به این ترتیب می‌توانیم رواداری داشته باشیم نسبت به دیگری‌های زیست‌جهان. در مرحله‌ی بعد می‌توانیم نوع و میزان ارتباطمان را با این افراد مشخص کنیم و اگر لزومی به ارتباط نیست، با آنها رابطه‌ای نداشته باشیم. اگر این افراد در محل کار هستند و به سادگی نمی‌توانیم ارتباط را قطع کنیم، می‌توانیم با گفت‌وگو نوع رابطه را شفاف کنیم و خروجی مورد نظر از ارتباط را بر اساس قواعد محل کار در نظر بگیریم.

عباس محمدیان: چه عالی!

علیرضا کسمایی مقدم: به نظر من هم عالی بود.

مریم خالصی: بله، تقریبا این رخداد همه جا پیش می‌آید. عباس جان، آنها اکنون در میدان شما هستند یا فقط همکاران هستند؟

عباس محمدیان: به تازگی با مفهوم میدان آشنا شده‌ام. مهربی به ایشان ندارم و معتقدم برنده-بازنده بازی می‌کنند.

مریم خالصی: به نظر من اگر فقط ایشان در محیط کارتان حضور دارند، می‌توانید معادله‌ی همکاری‌تان را در بیاورید و نقصهای آن را متوجه بشوید. رابطه‌ی شما فقط محدود به کار است؟ آیا در کارتان ساختاری منسجم دارید؟

عباس محمدیان: در یک شرکت هستیم و هم‌زمان روی یک پروژه کار می‌کنیم.

مهرنوش زمانیان: به انتظار شما از رابطه هم بستگی دارد. اگر با هم روی یک پروژه کار می‌کنید، یعنی کیفیت رابطه مستقیماً روی کار شما اثر می‌گذارد و حتماً باید به کمینه‌ای از احترام و درک متقابل برسید. این به نظرم کف خواسته‌ای است که می‌شود داشت.

مریم خالصی: مسائل مالی شما برای هر دو طرف شفاف شده؟ اگر نشده باشد خطرناک است و ممکن است دلخوری دو طرف را پیش بیاورد. به نظر من گام اول شفافیت است.

مهرنوش زمانیان: شاید پرسش دو بخش داشته باشد: من چگونه می‌توانم در حفظ این آزادی و استقلال خود نقش داشته باشم؟ چه نوع نهادی آزادی من را حفظ می‌کند؟

آیدا محمدی: مهرنوش جان، به نظر من نهادی که بر پایه‌ی اختیار و اراده‌ی آزاد باشد و آن نهاد با من‌های آزاد و آگاه اداره شود، آن‌ها مدام بازخورد می‌گیرند و اصلاح می‌کنند.

مهرنوش زمانیان: بله، من هم می‌پذیرم که باید ساختاری کارا برای این بهبود و تغییر وجود داشته باشد که این گونه‌ای هنجارشکنی هنجارین است. آیدا جان، به نظرت اگر نهاد نسبت به چنین ساز و کاری بسته باشد، می‌شود آن نظم پیشنهادی پیچیده‌تر را در جامعه ایجاد کرد، به گونه‌ای که باعث تحول نهاد بشود و چگونه این انجام می‌شود؟ برای نمونه، کسی از برگزاری کلاس‌هایی با شکلی کاملاً متفاوت و اختیاری مثال می‌زد که خود دانشجویها در دانشگاه برپا کرده بودند. همه چیز از طرح درس و حتا شکل گرداگرد نشستن در کلاس را آنها طراحی کرده بودند و برنامه هم برای کلاس‌ها ریخته بودند که البته چندان نپایید.

محبوبه شکوهی‌فر: به نظرم نهادها هم مانند انسان‌ها به مرور به تکامل می‌رسند و قواعدی را وضع می‌کنند که به بقایشان کمک می‌کنند. اگر بناست طرحی جدید بریزیم نباید قبلی را تخریب کنیم، بلکه باید طرح نو را قوی و جامع پیش ببریم و نقاط ضعف را به مرور برطرف کنیم. قاعدتاً این طرح اگر درست کار کند، کم‌کم جایگزین طرح پیشین خواهد شد.

مهرنوش زمانیان: دوستان خوشحال می‌شوم نظرتان را در این باره بدانم.

آیدا محمدی: مهنوش جان، به نظرم نقطه‌ی شروع آن من‌ها هستند، یعنی هر کدام از ما از خودمان شروع کنیم و سپس به دیگری‌های درون میدان‌مان پیشنهاد بدهیم و به آنها کمک بکنیم. به گمانم طرح این گونه می‌تواند پخش بشود. مورد دیگر اینکه می‌توانیم خلاقانه و بازیگوشانه قواعد تکراری و خسته‌کننده‌ی نهاد را تغییر بدهیم و دیگری‌ها هم با دیدن «قلبم» بالا شروع به تغییر این قواعد کنند و نهاد کم‌قواعد را اصلاح کند.

مهنوش زمانیان: بله، نظریه‌ی بازی هم این صحبت شما را تایید می‌کند.

بهنوش عافیت‌طلب: این همان مثال شروین درباره‌ی نهادهای تمامیت‌خواه است که به من‌ها هیچ‌گونه اختیاری نمی‌دهد و در پایان محکوم به شکست هست.

مریم خالصی: پرسش دوم درباره‌ی خلوت بود درست است؟

مهنوش زمانیان: بله.

مریم خالصی: می‌شود آن را لطفا صورت بندی و طرح کنید؟

علیرضا کسمایی مقدم: به مفهوم جنگی که شروین عزیز مطرح می‌کند باید از راه‌های مختلف عمل کرد! به زودی نقصها را می‌بخشید و احساس مهر می‌کنید.

عباس محمدیان: می‌شود بیشتر توضیح بدهید؟

مریم خالصی: ببینید شروین جان همیشه تاکید دارد که روابطتان را بازتعریف کنید. مثلا پیمان و قولی که شما با همکاران برای یک پروژه‌ی مشخص در دو سال پیش بسته‌اید، اکنون ممکن است دیگر کارایی‌ای نداشته باشد. پس، گام اول شفاف کردن موضوعی هست که از وضعیتش راضی نیستید. گام دوم بازتعریف پیمان و قول همکاری است.

عباس محمدیان: شروین عزیز در این دوره اعتراف کرد که بعضی از شاگردهایش را از کلاس «دک» می‌کند، اما من که نمی‌توانم یک مدیر پروژه را از شرکت دک کنم!

مریم خالصی: شروین جان، رابطه‌ای مالی با شاگردها ندارند. شما کار مالی می‌کنید. این را در نظر داشته باشید. معمولاً بازتعریف قرارداد و قول جواب می‌دهد. امتحان کنید بد نیست.

آیدا محمدی: من این تجربه را نداشته‌ام. اگر جای شما بودم و اصلاً نمی‌خواستم آن دیگری در میدانم باشد، نخست تلاشم را می‌کردم که به اتاق دیگری بروم. اگر نشد، در اتاق می‌ماندم و بیشتر تمرکز را روی فعالیت‌های خودم می‌گذاشتم که بعد از مدتی این روند طبیعی می‌شد. البته معمولاً می‌کوشم تا در فرد یک معنای جالب پیدا کنم و درباره‌ی آن معنا با او گپ بزنم، به‌ویژه اگر هر روز مجبور باشم او را ببینم.

بهنوش عافیت‌طلب: آیا به نظر شما داشتن نسبت نزدیک خانوادگی، الزامی برای نگه داشتن افراد در میدان به وجود می‌آورد؟ آیا بیرون نگه داشتن فردی نزدیک، مانند اعضای خانواده، از میدان خود کاری نااخلاقی و نامهربانانه‌است؛ وقتی که دلیل کافی برای این کار هست؟

مهرنوش زمانیان: به نظر منم غیر اخلاقی نیست؛ هنگامی که یک رابطه آسیب‌زا باشد و راهی برای بهبودش نباشد.

عباس محمدیان: به نظر من هم نیست.

بهنوش عافیت‌طلب: خب، من هم همین عقیده را دارم، ولی معمولاً هنجارها می‌گویند که این کار اخلاقی نیست.

عباس محمدیان: بله، مثلاً من خودم در عقایدم ته‌مایه‌ای مذهبی دارم. در مورد پدر و مادر، حتا اگر به این نتیجه برسم که از میدانم خارجشان کنم، بنا به دلایل اعتقادی نمی‌کنم. شما درست می‌گویید.

مریم خالصی: من این کار را کردم بهنوش جان. گمان نمی‌کنم نااخلاقی باشد.

بهنوش عافیت‌طلب: چه جالب، پس تجربه‌اش را داشته‌ای. دچار عذاب وجدان نشدی؟

مریم خالصی: من آنها را هم می‌بینم و بسیار دوستشان دارم، اما در مدار دیگری از میدانهای زندگیم حضور دارند.

بهنوش عافیت‌طلب: پس، اگر مهری بهشان داری، چرا از میدانت بیرون هستند؟

مریم خالصی: آهان، تازه متوجه شدم. می‌گویی که کلاً از میدان خارجشان کنیم؟ درباره‌ی خانواده، با اینکه خیلی اختلاف فکری داریم، از میدانم خارجشان نکرده‌ام. گرچه لایه‌ی ارتباطی‌ام نوعی دیگر هست.

علیرضا کسمایی مقدم: مهر اجازه نمی‌دهد از میدان خارجشان کنیم، ولی نوع و حدود ارتباطمان را مشخص می‌کنیم. مثلاً من اگر کمکی از دستم بریاید، حتماً انجام می‌دهم.

مریم خالصی: بله، دقیقاً ما خودمان هم باز تولید خانواده‌هایمان هستیم. در پایان، راه‌هایی برای کنار آمدن وجود دارد.

بهنوش عافیت‌طلب: خب، اگر مهر داشته باشیم، در میدانمان می‌مانند. مسلماً با افرادی که در میدانمان هستند ارتباطمان را تنظیم می‌کنیم و با همه یک نوع ارتباط نداریم.

مریم خالصی: بهنوش جان، بخشی از مهر دهش و بخش دیگرش داد هست. شاید داد اجازه‌ی قطع ارتباط با کسی را هم بدهد که ممکن است به ما صدمه بزند.

علیرضا کسمایی مقدم: بهنوش جان، ره رستگاری همین است و بس.

عباس محمدیان: مگر می‌شود مثلاً به یک سرباز غارتگر مغول مهر داشت؟

علیرضا کسمایی مقدم: شاید هم این نادرست باشد، ولی حس می‌کنم می‌توانم شخصا کینه‌ی چندانی در دلم نگه ندارم.

مریم خالصی: کینه با کین فرق می‌کند علیرضا جان.

علیرضا کسمایی مقدم: درست است مریم جان.

مریم خالصی: کین برای برقراری داد هست که با کینه فرق می‌کند. اگر کین گرفته بشود، کینه به وجود نمی‌آید.

محبوبه شکوهی‌فر: شاید نشود مهر داشت، اما می‌شود شفقت داشت.

علیرضا کسمایی مقدم: می‌شود توضیح دهید؟

محبوبه شکوهی‌فر: دیگری‌ها هم مانند ما اراده‌ای آزاد و سرگذشتی متفاوت دارند و در بافت‌های فرهنگی متنوعی رشد پیدا کرده‌اند. به کمک این نگرش می‌توانیم به گونه‌ای سیستمی دیگران را ببینیم و نسبت به آنها

رواداری داشته باشیم.

علیرضا کسمایی مقدم: درباره‌ی شفقت و تفاوتش با مهر هم توضیح می‌دهید؟

محبوبه شکوهی‌فر: فکر می‌کنم شفقت نوعی مسئولیت‌پذیری نسبت به دیگری و دلسوزی هست که از همان نگاه روادار برمی‌آید. مهر یک عاطفه-هیجان فعال هست که از رواداری، دلسوزی یا مسئولیت‌پذیری ناشی نشده و به واسطه‌ی رودرویی با وجود دیگری پدید می‌آید. برای نمونه، در جریان اعتراضات افرادی را می‌شد دید که نسبت به سربازانی که مورد ضرب و شتم قرار گرفته بودند، شفقت داشتند و مانع از حمله‌ی بیشتر معترضان به آنها شدند.

آیدا محمدی: بهنوش جان، به نظر من که اصلا الزامی نیست و به نظرم نااخلاقی و نامهربانانه هم نیست. من این تجربه را داشته‌ام که وقتی شروع کردم و آن دیگری را بیرون از میدانم گذاشتم، او ناراحت شد و من را بی‌مهر دانست. گرچه رفته‌رفته حدس می‌زنم خودش هم متوجه شد که میدان ما از هم جداست. به نظر این کار فقط در شروع وقت گیر و پرهزینه می‌آید، اما به نظرم ارزشش را دارد.

محبوبه شکوهی‌فر: این مورد هم تقریبا شدنی است، چون خانواده و اقوامان را که خودمان برنگزیده‌ایم. جایی که من بزرگ شده‌ام، خانواده‌ها بزرگ هستند و روابطی متعدد دارند که این امر بسیار پیش می‌آید. تجربه‌ی شخصی من این‌طور بوده که موضوع مورد دلخوری پس از مدتی موضوعیتش را از دست داده و روابط شکلی نو به خود گرفته‌اند. گرچه در مواردی هم به قطع ارتباط ختم شده است. این را هم می‌دانم که نسل‌های پیش از ما در حفظ ارتباطات کوشیده‌اند و این شبکه‌های ارتباطی را با پادرمیانی و آشتی‌جویی حفظ می‌کرده‌اند.

بهنوش عافیت‌طلب: به نظر من تلاش برای حفظ ارتباط به هر قیمتی، فقط تلف کردن وقت و صرف هزینه‌ی بی‌مورد است.

محبوبه شکوهی‌فر: راستش مطمئن نیستم. این روابط شبکه‌ای احتمالا صدها سال کار کرده و بدون شبکه‌های ارتباطی و بدون آموزش، توانسته مهر و انسجام و خبررسانی را در زمان پیشامدن تا همین چند سال پیش حفظ کند. شخص اگر توانمند باشد، می‌تواند از مزایای چنین شبکه‌ی ارتباطی‌ای بهره‌مند شود و با این حال هنجارزده هم نشود.

علیرضا کسمایی مقدم: فکر می‌کنم این حکمی کلی نباشد. شاید ارتباطها از نوع کمان باشد.

عباس محمدیان: پوزش می‌خواهم که وقت گروه را برای دغدغه‌ی خودم می‌گیرم. در مورد راه‌های ندیده گرفتن دیگری، حذف فردی از میدان، کتابی به نظرتان نمی‌رسد؟

مریم خالصی: تشکیل گروه برای گپ زدن و طرح کردن پرسشهاست. منظورتان ندیده گرفتن دیگری یا حذف اوست؟

علیرضا کسمایی مقدم: شرایط برای هر دیگری متفاوت است. هوشمندانه باید تصمیم بگیریم.

مهرنوش زمانیان: بسیار به پیشینه‌ی ارتباطی شما بستگی دارد. قطعاً پایان دادن به رابطه‌ی کاری با مثلاً پایان دادن به یک رابطه‌ی عاطفی متفاوت است.

علیرضا کسمایی مقدم: موافق‌ام. در هر صورت مهر راهگشا است.

عباس محمدیان: منظور من حذف همکار، همسایه، هم‌خانه، هموند و ... از میدانم است.

مریم خالصی: یک اسلحه‌ی خوب با خشاب پُر عالی است! جدا از شوخی، سیستم نظری زروان کارآمد است. شما کتاب نظریه سیستم‌های پیچیده را خوانده‌اید؟

عباس محمدیان: من افتخار دارم همه‌ی کارهای شروین، هم صوتی و تصویری و متن و بازی و ... را خوانده‌ام. یک‌پا شروین پژوه هستم برای خودم.

مهرنوش زمانیان: ای کاش درباره‌ی پرسش آخر کلاس درباره‌ی خلوت هم صحبت کنیم.

مریم خالصی: ببخشید، منظورتان این هست که یک سیستم پیچیده برای نهادهای جامعه طراحی کنیم؟

مهرنوش زمانیان: بله، سیستمی که باعث تغییر سیستم زمینه بشود، به گونه‌ای مانند پیچک‌ها.

مریم خالصی: گمان می‌کنم برای نهادی مشخص بتوانیم سیستمی را تعریف کنیم. گرچه به هر حال سرانجام یک نفر پیدا می‌شود که نظم حاکم را به هم بزند. معمولاً اینطوری بوده است. کتاب نظریه سیستم‌های پیچیده شاید کمکی بکند. به هر حال در محور زمان همه چیز دستخوش تغییراتی می‌شود. سیستمی کمتر دچار مشکل می‌شود که

به سرعت روزآمد بشود.

مهرنوش زمانیان: استاد این طور طرح کردند که ما مفهوم خلوت را در فرهنگ و حتا در معماری داشته‌ایم. درباره‌ی کارکرد خلوت و جلوت هم قرار شد تا نشست بعدی فکر کنیم. من برای خودم مجموعه‌ای از ویژگی‌ها و کارکردها را درآورده‌ام. دوستان، اگر به شکل دیگری به موضوع پرداخته‌اید، خوب است که مطرح کنید.

آیدا محمدی: اگر بتوانیم یک فهرست از پرسش‌های مطرح شده در بحث امشب را دریاوریم، می‌شود که در نشست بعدی از آن استفاده کنیم.

شروین و کیلی: بله، اگر فهرستی از پرسشهایی را که مورد نظرتان است درآورید، در درس گفتار بعدی بهشان خواهیم پرداخت.

بهنوش عافیت‌طلب: چطور است تا وقت تمام نشده، هر کسی پرسش مرکزیش را شفاف بپرسد تا پرسش‌های اصلی را فهرست کنیم؟

شروین و کیلی: لطفاً به صورت یک فایل برای من بفرستید تا در درس گفتارهای این هفته پاسخهایشان را بگنجانم.

علیرضا کسمایی مقدم: پرسش من درباره‌ی اثر مهر در ساخت میدان و انتخاب دیگری است. نمی‌دانم این بخش‌بندی و نام‌گذاری برای حالتهای روانی ما پذیرش علمی دارد یا در دستگاه نظری زروان این‌گونه تقسیم می‌شود یا نه؟ برداشت من این است که مهر در سیستم‌های پیچیده در ارتباط من با دیگری و من با جهان تجلی پیدا می‌کند و شکوفا می‌شود. دلسوزی یک انگیزش عاطفی است و بر اساس معیارهای محیطی آموزش داده می‌شود. مسئولیت‌پذیری از شاخصهای دستگاه اخلاقی است. به نظر من دلسوزی ملاکی استوار است برای مسئولیت‌پذیری اخلاقی. ادبیات عرفانی ما هم بر این امر تاکید دارد: «رحم خود را آن زمان او سوخته است / که چراغ لطف حق افروخته است». با وجودی که استدلالی محکم ارائه نداده‌ام، گمان می‌کنم مسئولیت‌پذیری و رواداری با دیگری فقط در سایه‌ی مهر پایدار است.

مرکز و میدان: شوه‌های ساختن جمع - در جمع بودن با مرکز

نشت یازدهم: ۵ آبان ۱۳۹۹

علیرضا کسمایی مقدم: از زمان زرتشت بزرگ خیر و شر وارد عرصه‌ی هستی‌شناسانه (آنتولوژیک) شد. هر چند در نگاه زرتشت شر جنبه‌ای عدمی داشت و از نبودن هستی خیر می‌تراوید، اما خیر نه مطلق بود و نه فراگیر و هر دم چهره‌اش پر از کنده‌کاریهای اهریمن بدکنش بود. مشکل فراگیری خیر در زایشهای خیال‌انگیز بشر، مانند انواع فرقه‌های گنوسی، این گونه بود که خیر و شر در مرحله‌ای خاص از خیر مطلق زاییده شدند: چون دو برادر سرکش به نبرد برخاستند و هستی یا محصول اهریمن (دمیورژ) پدید آمد؛ چون مهرایزد اشکال متنوع نبرد خیر و شر را از بدن دیوان ساخت؛ چون در عرفان حلقه شبکه‌ی مثبت و منفی از دل عشق سوم صادر شد، از تضاد این دو حرکت و از حرکت، ماده متجلی شد. در بیشتر نحله‌های دینی و عرفانی و توحیدی شر اصلاً شر نیست. امری عدمی است و از نبود خیر برمی‌خیزد و ناشی از حکمت بالغه‌ی خداوندی است. خوبی و بدی از تسلیم در برابر اراده‌ی حق برآمده است، همچون نیلوفر که در آب است. آنگاه که پرسیده شد چرا از آنچه نباید خوردی، این آمد: «ربنا اننا ظلمنا انفسنا» و زمانی هم که در خفا پرسیده شد تو که می‌دانستی عملت ناشی از خواست من است، گفت: «او ز فعل حق نبد غافل چو ما» و «گفت دانستم ادب بگذاشتم / گفت من هم پاس آنت داشتم [گفت ترسیدم ادب نگذاشتم / گفت هم من پاس آنت داشتم]» پلید آن است که سرکشی می‌کند، همچون ابلیس که باید منتظر عذاب باشد. تمامی این طرح‌ها ابطال‌پذیر نیستند و توانایی پژوهش آزمایشگاهی را ندارند و به عرصه‌ی ایمان واگذار می‌شوند. طرح آخر این که پویایی جاودانه‌ی مهروند بر اساس «قلبم» یک گونه یا یک سیستم پیچیده در یک نقطه‌ی کوچک از هستی بیکران پایه‌گذاری نمی‌شود. خیر و شر جایگاه شناخت‌شناسانه (ایستمولوژیک) دارد و مهم‌ترین آجر است برای بنای نظامی اخلاقی که تنظیم‌کننده‌ی روابط میان من و دیگری و هستی است. «گر زمین دود هوا گردد همانا آسمان / با همان نخوتی که دارد آسمانی می‌کند».

شروین و کیلی: آره، علیرضا جان. یک تفاوت چشمگیر و مهم در نگرش مغانه و ادیان سامی هست و آن هم به همین تفکیک سرسختانه‌ی عرصه‌ی خیر و شر است و جدا کردن امر عدمی و شر از خداوند در نگرش مغانه. در ادیان سامی نوعی بازگشت به آرای پیشازرتشتی دیده می‌شود و خدایان مانند قدیم سرچشمه‌ی هم خیر و هم شر شمرده می‌شوند.

علیرضا کسمایی مقدم: در آرای عرفانی چگونه است؟

شروین و کیلی: اتفاقاً چیزی که در شرح گلشن راز شیخ محمود شبستری نوشته‌ام که پیش‌نویس کتابش به تازگی تمام شده. بسیار جالب است که در عرفان خراسانی گرایش به نگرش مغانه دیده می‌شود و در مقابل، عرفان عراقی که بصره مرکزش بوده و زیر تاثیر مسیحیت است و زهدگرا همان دیدگاه قدیمی جمع کردن خیر و شر در خداوند تایید می‌شود. عرفایی مانند شبستری به شیوه‌ای شگفت میان این دو دیدگاه نوسان می‌کرده‌اند. شاید چون روایت غالب سیاسی همان نسخه‌ی عراقی-مسیحی بوده که خشونت شاهان و ستم را هم به خدا وصل می‌کرده و به آن مشروعیت می‌داده است.

علیرضا کسمایی مقدم: امکان دارد بخشی از کتاب را در دسترس قرار دهید؟ در واقع می‌خواهم تحلیل اراده‌ی آزاد را در آثار عرفان خراسانی بدانم.

شروین و کیلی: علیرضا جان، از ماه آینده به جای کلاس تاریخ هنر دوره‌ای برگزار خواهم کرد به اسم «عرفان صوفیانه و حکمت مغانه» که در آن به همین مباحث خواهم پرداخت. بخشهایی از کتاب را هم روی کانالم منتشر خواهم کرد. کتاب البته هنوز تکمیل نشده و نگاشت نخستش پایان یافته. هنوز یکی دو سالی نیاز به کار دارد.

محمد حمیدی: در جامعه‌ای که اخلاق و ارزشهای فردی در تاثیر شرایط نامساعد تخریب شده و در واقع چیزی که محرک عمل انسانهاست اخلاق یا ارزشها نیست، بلکه بقاست، آیا باید منتظر بمانیم تا تک‌تک افراد ترمیم بشوند یا خودشان را کاملاً آگاهانه و بر اساس انتخاب ملزم به پایبندی به یک نظام ارزشی جمعی بکنند؟ در اولین حالت، نخست باید شرایط نامساعد رفع بشود، سپس آدمها احساس امنیت کنند تا اگر چیزی از ارزشها از دست این بحران باقی بماند بهش برگردند که به گمانم اگر هم چنین شود بسیار زمانبر است. در دومین حالت، عمل اخلاقی تبدیل به کنش اجتماعی می‌شود و وفاداری به جمع باعث می‌شود عملی به دلیل شمار بسیار افرادی که انجامش می‌دهند

اثرگذار بشود.

شروین و کیلی: محمد جان، فکر می‌کنم بشود این دو مورد را با هم ترکیب کرد. هایدگر جایی می‌گوید در زمان جنگ برترین سجایای اخلاقی همزمان با پست‌ترین رذایل در آدمها بروز می‌کند. در شرایط آشوبگونه‌ای، مانند امروز ما، اخلاقی عمل کردن و پایبندی به مهر جمعی نوعی راهبرد برای بقا هم هست. به گمانم باید به دنبال چنین شیوه‌ای گشت و ملاحظات خودخواهانه‌ی طبیعی آدمها را با چارچوبهای کلان‌تر جمعی ترکیب کرد.

پوریا آزادی: پرسش من درباره‌ی سه‌گانه‌ی من و دیگری و زیست‌جهان است. چگونه زیبایی‌شناسی نوعی ارتباط میان من و من تعریف می‌شود؟ در واقع مثلا در مواجهه با یک تابلوی نقاشی این رابطه چگونه است؟

شروین و کیلی: پوریا جان، به نظرم سه‌گواه داریم بر این که ادراک زیبایی‌شناسانه از ارتباط من با من برمی‌آید: (۱) سلیقه‌ی زیبایی‌شناسانه و ذوقی زبانی نیست. پیش‌زبانی است و به شکل آشکارگی تجربه می‌شود. پس، از عرصه‌ی دیگری مستقل است؛ (۲) ذوق و سلیقه‌ی هنری به شکلی سراسر است به ساختار شخصیتی من وابسته است. به این معنا که تجربه‌ی زیسته‌ی یگانه‌ی من اندامی ویژه به ذوق می‌بخشد. بنابراین، مستقیم با عرصه‌ی من مربوط است؛ (۳) هرچند ما پدیدارهای طبیعی و عناصر جهان را در بافتی زیبایی‌شناسانه ادراک می‌کنیم، اما معمولا در این لحظات نوعی همبستگی من-جهان و هماهنگی زیست‌جهان-هستی را هم تجربه می‌کنیم. به این معنا که زیبایی که کشانها و درختان و کوهساران به طور مستقیم به حس همبستگی و هماهنگی من با آنها بازمی‌گردد. پس، زیبایی‌شناسی به عرصه‌ی دیگری یا جهان مربوط نمی‌شود و خاستگاهش درون من و من است.

محمد حمیدی: انسانی که خویش‌کاری دارد هستی را جابه‌جا می‌کند. چند روز پیش عبدالله عبدالله گفته بود کاری که استاد شجریان در پیوند میان ساکنان ایران فرهنگی کرد، میلیونها انسان نمی‌توانستند انجام دهند و این نتیجه‌ی خویش‌کاری است.

شروین و کیلی: دقیقا اینطور است. نکته اینجاست که خویش‌کاری همچون راهبردی شخصی برای بیشینه کردن «قلبم» خود و دیگری است؛ الهام‌بخش است و واگیردار. دیگران با دیدن خویش‌کاری‌ات یاد می‌گیرند که چگونه خویش‌کاری خودشان را تعریف کنند و پیش ببرند. افراد موثر دقیقا برای همین اثرگذار هستند. بیش از آن که به طور مستقیم ردپایی از خود به جا بگذارند، کمک می‌کنند که دیگران هم به راه بیفتند و به این ترتیب جاده‌هایی

کوبیده خواهد شد که پهنا و درازایش به کلی فراتر از گامهای یک فرد است.

ثریا خنجری: پرسش‌م درباره‌ی میدان است. یکی از مسائلی که به نظرم می‌رسد در مورد شکل دادن به میدان، دست کم برای من، وجود دارد این است که با اضطرابی تقریباً همیشگی همراه است. اگرچه ممکن است این اضطراب بیشتر وقت‌ها یک چیز ضمنی و حاشیه‌ای باشد، گاهی هم بسیار اهمیت پیدا می‌کند. مانند هنگامی که یک رابطه اهمیت پیدا می‌کند و حیاتی می‌شود یا رابطه‌ای که می‌دانیم برنده-برنده نیست، اما بنا بر ضرورت ناگزیر به ادامه‌اش هستیم، یا رابطه‌ای که مبهم است و درست و حسابی ازش سر در نمی‌آوریم. رودررویی با این ترس و تنش گاهی آن قدر سخت و توان‌فرسا می‌شود که ترجیح می‌دهیم دایره‌ی میدانمان را کوچک‌تر کنیم یا برای ورود افراد تازه به این میدان خطر نپذیریم. می‌خواستم بدانم میدان داشتن لزوماً با این ترس‌ها همراه است؟ یعنی چیزی است که برای داشتنش باید ترس را به جان خرید و درجه‌ای از ترس و اضطراب را همیشه تاب آورد؟

شروین و کیلی: ثریا جان، پیشنهادم در این باره داشتن دهش است، یعنی در آن دامنه‌ای که برایمان شدنی است و می‌توانیم، بدون چشم‌داشت به دیگری و شبکه‌ی دیگری‌های پیرامونمان «قلبم» را پیشکش کنیم. به تجربه دیده‌ام که بسیاری این دهش را بازمی‌گردانند و به این ترتیب پیوندی دوسویه از جنس داد-دهش شکل می‌گیرد که همان پیوند مهرآمیز من با دیگری است. نداشتن امنیت معمولاً از اینجا سرچشمه می‌گیرد که ما از ابتدا چشم‌داشت داد داریم و بیشتر وقتها هم این جبران انجام نمی‌شود. هر چه دهش بیشتری کنیم، سهمی بزرگ‌تر از «قلبم» بازگشتی را در اختیار خواهیم داشت، برای سرمایه‌گذاری مجدد بر دهشهای بعدی. میدانمان گسترش بیشتری پیدا می‌کند، بی آن که نیاز باشد برایش زور بزنیم یا مضطرب باشیم.

ثریا خنجری: حقیقتش من فکر می‌کنم دهش به فراتر از روابط برمی‌گردد و کاری است که انسان برای افزودن معنا انجام می‌دهد. بنابراین، با تنش حضور دیگری و رابطه با جهان همراه نیست. هرچند روابط طولانی‌مدت و پایدار - که زیربنای ارتباط اجتماعی را تشکیل می‌دهند - ناگزیر با داد و ستد «قلبم» همراه هستند. پس، گاهی باید اثر این تبادل «قلبم» را دید و به دنبالش رابطه را تنظیم کرد. حقیقتش گمان می‌کنم این اضطراب بیشتر مربوط به این می‌شود که آیا به آدم‌ها و روابط می‌شود اعتماد کرد یا نه؟ آیا می‌شود رابطه را با میزانی معقول از تغییرات در کنش‌ها ادامه داد؟ به عبارت دیگر، حاشیه‌ای امن برای رابطه وجود دارد که بشود در آن من و دیگری آسیبی نیند. بیشتر می‌خواهم بدانم این تنش روبه‌رو شدن با دیگری را چگونه می‌شود مدیریت کرد؟ چنین ترس‌هایی واقعی‌اند یا

زاده‌ی توهم ما (من) هستند؟

علیرضا کسمایی مقدم: فکر می‌کنم در روابط با دیگران می‌توان از آسیبهای احتمالی جلوگیری کرد؛ یعنی روابط را طوری تنظیم کرد که دچار آسیب نشویم که این با دهش تعارضی ندارد.

ثریا خنجری: بله، البته من همیشه از آسیب دیدن نمی‌ترسم. از آسیب زدن هم می‌ترسم.

علیرضا کسمایی مقدم: از لحاظ درونی ما نمی‌توانیم آسیب بزنیم.

شروین و کیلی: ثریا جان، راستش تا جایی که دیده‌ام در ارتباطها، معمولا دیگری صدمه‌ای به من نمی‌زند، یعنی نمی‌تواند بزند. مگر این که من چنین اجازه‌ای را به او بدهد. بیشتر صدمه‌ها هم آسیبی است که من به من می‌زند. دلیلش هم بیشتر اوقات اختلال در مرزبندی میان من و دیگری است. پس، به نظرم مهم است که اعتماد به دیگری و ارتباط هم‌افزا با او در قالبی انجام شود که مرزبندی زیست‌جهان، به طور مشخص تفکیک حریم من-دیگری، شفاف باشد و «قلبم»ی که تبادل می‌شود معلوم باشد و متعادل. در این حالت بعید است کسی آسیب ببیند.

علیرضا کسمایی مقدم: روشهای کلاهبرداری رو به افزایش است. پس، یا باید تا حدی که می‌شود اعتماد کرد یا باید دهش داشت.

شروین و کیلی: ترس البته یک واکنش طبیعی با ریشه‌های پیچیده‌ی تکاملی است. می‌شود اگر خواستید بعدها درباره‌اش در کلاس زروان هم بحث کنیم.

ثریا خنجری: خب، به نظرم اگر ترس و اضطراب را هم‌خانواده بگیریم، شاید هیچ کس، دست کم در دوره‌ی ما، ازش در امان نباشد. ریشه‌ی بسیاری از ترس‌ها هرگز شناخته نمی‌شود و تنها انسان به مدت طولانی و با شدت‌های پیاپی حملش می‌کند. بنابراین، همیشه در موردش سردرگمی وجود دارد و بیشتر وقت‌ها هم گمان می‌کنیم از ضعفی جسمی یا روحی برآمده است که واقعیت ندارد. اگر این بحث در کلاس زروان مطرح بشود به نظرم بسیار مفید است.

شروین و کیلی: حتما، لطفا دوستانی که به این مبحث علاقمند هستند در میانه‌ی آبان ماه گوشزدی کنند که در گزینه‌های مربوط به ماه بعد بگنجانیمش.

مهرنوش زمانیان: ثریا جان، فکر می‌کنم این دید که به بهبود کیفیت حضورمان به شکل یک روند نگاه کنیم هم کمک می‌کند. ما مدام در حال یادگیری هستیم. ممکن است تصمیمی بگیریم که بعدتر به این نتیجه برسیم نباید به دوستی یا همکاری اعتماد بیش از اندازه می‌داشتیم یا باید مرزها را بهتر مشخص می‌کردیم. مسئولیت این تصمیم را هم باید بپذیریم. گمان می‌کنم مشکل اشتباه نکردن یا ترس از اشتباه نکردن این گونه تا حدی مدیریت بشود.

علیرضا کسمایی مقدم: هر روز تجربه‌های تازه‌ای می‌یابیم، ولی مبنای داد و دهش الگوی کلی ما می‌باشد.

شروین وکیلی: مهرنوش جان، در کل قاعده‌ی خودم این است که به همه اعتماد می‌کنم و همه را هم مدام محک می‌زنم. سپس بر مبنای نتیجه تعدیل می‌کنم آن اعتماد اولیه را. به روش انتخاب طبیعی خود به خود همه چیز در جای درستش قرار می‌گیرد.

مهرنوش زمانیان: در واقع سیستم همیشه در بیشینه‌ی حالت یادگیری است و این پیشنهاد هم بسیار عالی است. سپاس.

رها مژده: ثریا جان، به نظرم این مبحثی بسیار جالب است و آگاهانه یا ناآگاهانه دغدغه‌ی امروز بیشتر آدمهاست. در جامعه‌ی کنونی ما که کسانی رفتارهای تخریبگر در ارتباطهای نامتوازنشان دارند، داد و ستد «قلبم» بسیار بیشتر از گذشته دیده می‌شود. شخصا معتقدم هر فردی یک حد برای نزدیک شدن و نزدیک بودن دارد. اگر ارتباط از آن حد بگذرد، یکی از دو طرف یا هر دو زخمی می‌شوند. اینکه چنین حدی را بتوانیم در روابطمان تشخیص بدهیم، همیشه کار آسانی نیست. ناگزیر اشتباهاتی در انتخاب و گزینش افراد برای میدان شخصی پیش می‌آید که با دور شدن از آنها و دور کردنشان اصلاح‌پذیر است. گمان نمی‌کنم به طور مطلق بشود که در انتخاب افراد اشتباهی پیش نیاید. هرچند می‌شود با آزمون و خطا شناخت به نسبت خوبی به دست آورد.

شروین وکیلی: آره، موافقم. آن حد به نظرم به حریم من-دیگری مربوط می‌شود. معمولا ارتباطهای نزدیک توهم یکی شدن زیست‌جهان را به دنبال دارد که نادرست است. وقتی من و دیگری گمان می‌کنند که در حریم دیگری مستقر شده‌اند، خرابکاری‌هایشان شروع می‌شود!

ثریا خنجری: رها جان، فکر می‌کنم موضوع به این سادگی هم نباشد. گرچه درست می‌گویی، اما در رابطه با دیگری ترسی هست که در ارتباط با نزدیک‌ترین افراد هم، مثلا مادر، حملش می‌کنیم. شاید نمی‌توانم درست

منظورم را بیان کنم، اما رابطه مانند راه رفتن روی یک طناب است. تعادل داشتن روی آن بسیار مهم است و حفظ تعادل همیشه کار آسانی نیست. ترس از آن زمانی است که نتوان تعادل را حفظ کرد و رابطه پایان می‌یابد. در آن صورت هر دو نفر یا شاید طرف مقابل بیشتر از من آسیب ببیند.

رها مژده: ثریا جان، گمان می‌کنم این نوع ترس برای افراد گوناگون شدت‌هایی متفاوت داشته باشد. شاید برای برخی چنین ترسی کمرنگ هم باشد. این ترس ریشه در رخدادها و تجربه‌های کودکی با کسانی دارد که به نوعی سرپرست کودک بوده‌اند. گاهی زخمهایی هست که گذر کردن از آنها ساده نیست و نیاز به کنکاش در ذهنیت و الگوهای ناخودآگاهی دارد. من هم این ترس را درک می‌کنم و حتا باهاش بسیار کلنجار رفته‌ام.

شروین و کیلی: بخشی‌اش تجربه‌ی زیسته است و بخش دیگرش شاید به الگوی اعتماد کردن یا حساب کردن روی دیگران مربوط بشود.

ثریا خنجری: و شاید بخشی‌اش هم از به رسمیت نشناختن ترس‌ها باشد.

رها مژده: درست است. همیشه از یک منشا سرچشمه نمی‌گیرد، اما به هر حال یک حالت و الگوی ایجاد شده در ذهن نیمه‌هشیار است. الزاما هم به پنج سال نخست زندگی محدود نیست. شاید این حس و حال از تجربه‌های فرد در بزرگسالی هم پدید آید. هرچند منشا کودکی معمولا قوی‌تر و سمج‌تر هست و زخمی عمیق‌تر هم ایجاد می‌کند.

ثریا خنجری: اتفاقا من کودکی لوس و نر و دردانه بودم. همه‌ی بلاها از وقتی شروع شد که دیگر تصمیم گرفتم خانم بزرگ بشوم! سپاس. بسیار دقیق و عمیق موضوع را دیدی.

مهرنوش زمانیان: ثریا جان؛ به نظرم معمولا چیزی که باعث زوال رابطه می‌شود تنش نیست. شکل مدیریت کردن تنش‌ها مهم‌تر است. نگرانی این نیست که دعوایی نشود یا سقوطی پیش نیاید. مساله این است که اگر سقوطی بود، چگونه می‌شود پس از آن برخاست و تصمیمی گرفت که آمادگی‌ای باشد برای مسئولیت‌پذیریمن. همچنین همه‌ی مسئولیت در برابر کیفیت یک رابطه بر دوش یک نفر نیست. شاید بخشی از احترامی که در رابطه برای طرف دیگر می‌انگاریم در پذیرفتن این موضوع باشد.

شروین و کیلی: آره، شاخص این است که اصولا تنش چگونه درک می‌شود؛ به صورت یک تقصیر فردی یا

اختلالی در الگوی اندرکنش دو نفر که هر دو باید درباره‌اش فکر کنند؟

مهرنوش زمانیان: آیا در زروان باور به خلوت مطلق وجود دارد؟ چه راهبردهایی برای پاس‌داشت تصمیم‌ها در برابر نیروهای بیرونی/نهادی سوگیر پیشنهاد می‌کنید؟ یا چه راهبردهایی برای نگهداری از هویت می‌شناسید؟

شروین وکیلی: مهرنوش جان، منظورت از خلوت مطلق را درست درنیافتم. در کل به نظرم زیست‌جهان یک آدم سالم لزوماً هر سه عنصر من و دیگری و جهان را دارد و همیشه هم دارد. خلوت به معنای حذف کردن دیگری نیست، به معنای ترجیح اراده‌گرایانه و هدفمند، ارتباط من-من بر من-دیگری است و کم و زیاد هم دارد. ممکن است از «دامن از صحبت برچیدن» سعدی شروع شود و تا انزوای چله‌نشینی ادامه پیدا کند. یا محدود کردن موقت دایره‌ی ارتباطها و حفظ برخی را در خود بگنجانند. دیگری فقط در حالات بیمارگونه، مثل اوتیسم، به کل حذف می‌شود.

مهرنوش زمانیان: پرسش بیشتر درباره‌ی استقلال تصمیم‌گیری است و اینکه چه حدودی برایش می‌گذاریم؟ مثلاً می‌دانیم که این روزها نرم‌افزارها به گونه‌ای طراحی می‌شوند که کاربرانشان زمان بیشتری را صرف آنها بکنند که این الزاماً آگاهانه رخ نمی‌دهد. در برابر این نیروهای بیرونی‌ای که نامستقیم می‌کوشد به رفتار ما شکل بدهد چه کنیم؟ در حالی که خیلی مواقع این هدر رفتن زمان حتا دیده هم نمی‌شود و شاید به آن آگاه هم نباشیم.

شروین وکیلی: این ماجرا بسیار هم جدی است. از انتشار اخبار جهت‌دار و دروغین که شکل بازنمایی زیست‌جهان‌مان را دستکاری می‌کند گرفته تا تبلیغات مصرفی که دستگاه میل را مورد حمله قرار می‌دهد. اینها همه بخشی از ماشین اجتماعی هنجارسازی هستند که بیشتر با تخدیر خواست و سرکوب-حصر میل عمل می‌کند. گمان می‌کنم در شرایط کنونی که مدرنیته در مقام پیچیده‌ترین ماشین هنجارسازی تاریخ پیرامون‌مان وجود دارد، راهی نداریم مگر اینکه به این ساز و کارها آگاه شویم و در حد امکان واسازی‌اش کنیم.

مهرنوش زمانیان: در مورد درگیر کردن همه‌ی زیست‌جهان با خویش‌کاری فکر می‌کنم سهم بزرگی که این پیوستگی اثر را پدید می‌آورد، دگرگونی من در اثر انجام خویش‌کاری است. من‌ای که تصمیم می‌گیرد و کاری را انجام می‌دهد و نتیجه‌اش را بازبینی می‌کند، حتا اگر هیچ‌کس نتیجه‌ی کارش را نبیند، به واسطه‌ی تجربه‌اش و آگاه بودن به فرایند تصمیم‌گیری و انجامش دگرگونی‌ای را تجربه می‌کند که روی کیفیت ادامه‌ی حضورش در

زیست‌جهان اثر می‌گذارد. این یک دید شخصی است که در نتیجه‌اش فکر می‌کنم ضروری است که روی تجربه‌ی انجام هر خویش‌کاری‌ای حتما نگاه دوباره‌ای (reflection) باشد و به شکلی ثبت شود و در مرحله‌ی بعدی به اشتراک گذاشته بشود. نظر شما در این باره چیست؟

شروین و کیلی: کاملاً موافقم. فراخوان‌های هر از چندی که برای انتخاب خویشکاری به دوستانم می‌دهم دقیقاً برای همین است. چون دیده‌ام که خویشکاری من‌ها را متمرکز می‌کند و نیرومندشان می‌سازد.

مهرنوش زمانیان: پرسشی هم در جایگاه طراح دارم. می‌دانم که می‌توانم با ابزاری آزمایشهایی را طراحی کنم که فرصت بروز رفتارهایی مشخص را در کاربرانشان بیشتر کند و به تصمیم‌های افراد جهت بدهد. آیا اجازه دارم خیری را برایشان بخواهم که خودم برای آنها گمان می‌کنم؟ شاید «قلبم» از دید من تعریفی داشته باشد که از دید دیگری نداشته باشد. این امکان وجود ندارد که کاربر را نسبت به پیامدهای همه‌ی تصمیم‌هایش آگاه کنیم. در حال حاضر فکر می‌کنم نخستین حرکت این است که مسئولیت این اثرگذاری را بپذیریم؛ به‌عنوان مسئولیت حرفه‌ای و شهروندی. با این حال همچنان برایم مبهم است که شکل اخلاقی این اعمال قدرت چگونه باید باشد؟

شروین و کیلی: آره، به نظرم نه تنها ما مجاز هستیم که برای افزودن «قلبم» در دیگری مداخله کنیم، که در این مورد وظیفه‌ی اخلاقی هم داریم. چون اصولاً همه‌ی ما در حال مداخله در سپهر دیگری‌ها هستیم و از این گریزی نیست. آنهایی که مداخله نکردن را تبلیغ می‌کنند، معمولاً می‌خواهند مسئولیت این مداخله‌ی ضروری را از سر خود باز کنند یا پایبند نبودن‌شان به اخلاق را توجیه کنند. ما همیشه در حال دستکاری در «قلبم» دیگری هستیم و به رفتارهایش هم جهت می‌دهیم. نیاز است که هنگام انجام این کار نتیجه را با معیار «قلبم» محک بزیم و مراقب باشیم که انتخابهایمان اخلاقی باشد.

بهنوش عافیت‌طلب: پرسشم درباره‌ی اخلاق است. هنگامی که می‌گوییم اخلاق نسبی است و نسبت به من تعریف می‌شود، دقیقاً چه معنایی دارد؟ یعنی هر کسی برای خودش یک چهارچوب اخلاقی می‌تواند داشته باشد که ممکن است متفاوت از دیگری باشد؟

نوید فردوسی‌پور: جایی در درس گفتار آمده که اخلاق نسبی هست؟ من برداشتم خلاف این بود.

شروین و کیلی: راستش فکر نمی‌کنم اخلاق نسبی باشد. چیزی که قاعده‌ی تکاملی مشترکی میان همه‌ی آدمها

و میمونها دارد و با متغیرهایی دقیق مانند «قلبم» صورتبندی می‌شود هیچ نسبی نیست.

علیرضا کسمایی مقدم: اخلاق نسبی نیست، بلکه مستقل از هنجارهاست و پویا. هر دم بر اساس محک «قلبم» شکل می‌گیرد.

بهنوش عافیت‌طلب: گفته شد که اخلاق مطلق و استعلایی نیست و نسبی است؛ یعنی نسبت به من تعریف می‌شود.

شروین و کیلی: آهان، یک نکته! اخلاق استعلایی و مطلق یک بحث دیگر است. دستگاه اخلاقی معمولاً مطلق (یا بر اساس چند گزاره-قانون صورتبندی شده در زبان) و استعلایی (یا برآمده از یک مرجع متافیزیکی) انگاشته می‌شود. هر دوی اینها به نظرم نادرست است؛ یعنی اخلاق پیشازبانی و فربه‌تر از قواعد بیان شده در زبان است و مرجعش هم زمینی است و گیتیانه. اینها با نسبی بودن اخلاق متفاوت است. نسبییت اخلاق به این معناست که قواعد تعریف مرز خیر و شر بر ساخته‌ی اجتماعی هستند و مبنایی عام ندارند.

علیرضا کسمایی مقدم: علیت خطی و جباریت سلسله علل دو انتزاع ریاضی و منطقی از رخدادی واقعی هستند که پشتیبان منطقی جبرگرایی زروانی، دهری، اشعری، مسیحی و نیز مکانیک نیوتونی در بستر زمان خطی است. فروپاشی این دو، سلطه‌ی جبرگرایی را بر اندیشه‌ی بشری متزلزل ساخت. فکر می‌کنم هنجارزدگیهای دینی و عرفی و حقوقی توهم جبر را گسترش داده است؛ چراکه به جای فرآیند زمانبر پردازش انتخاب و کنش، شیوه‌نامه‌های آماده‌ی این هنجارها را اجرا می‌کنیم. پستانداران پیشرفته نظامهایی خودسازمانده، خودزاینده، خودارجاع، خودآگاه و خودمختار با سطح پیچیدگی‌ای کمتر نسبت به انسان دارند. در آنها به علت شکل نگرفتن نهادها و هنجارها توهم جبر وجود ندارد. انسان برای پرهیز از هنجارزدگی نیازمند داشتن مرکز و میدان و آرمان و خویش‌کاری است.

شروین و کیلی: آره، این طور فکر می‌کنم. همچنین این نکته را بدانید که انگار نظریه‌ی جبر خودش نوعی ماشین گفتمانی اجتماعی برای سرکوب دایره‌ی گزینشهای من‌ها است.

بره‌وری و درنگ و خلوت - خلوت و جلوت

نشست دوازدهم: ۱۹ آبان ۱۳۹۹

میلاذ وفایی: «هر سخن سنجی که خواهد صید معنی‌ها کند / چون زبان می‌باید اول خلوتی پیدا کند».

پرویز ورجاوند: «چون به خلوت می‌روند آن کار دیگر می‌کنند!»

در قدیم رسمی بوده به نام «نوشوه» و نشوه رفتن - که مخفف نه شبه است - و در نوشوه‌خانه‌ها انجام می‌شده. افرادی برای نه شب به نوشوه‌خانه می‌رفته‌اند و آنجا از جمع کناره می‌گرفته‌اند.

مهرنوش زمانیان: چه جالب! چه زمانی و در کجا انجام می‌شده؟

پرویز ورجاوند: مهرنوش جان، آخرین نوشوه‌خانه را حدود شصت سال پیش در محله‌ی زرتشتیان یزد تعطیل کردند، چون ایجاد تنش کرده بود. در مراسم نوشوه فرد برای نه شبانه‌روز در این مکان تنها می‌مانده و نباید هیچ تماسی با دیگران می‌داشته است. هر روز باید شست‌وشو می‌کرده و در قدیم تر لباسهایش هم ازش گرفته می‌شد. غذاهای ساده و بدون گوشت را از سوراخی در دیوار به دهانش می‌گذاشته‌اند. آنها که تجربه کرده بودند، بازگو کرده‌اند که از روز پنجم و ششم به بعد اینکه فرد از خودش جواب بگیرد شروع می‌شده و تا آن هنگام همه‌ی کارهایش احمقانه به نظرش می‌آمده است.

مهرنوش زمانیان: چه مناسک عجیبی! گمان کنم از روز پنجم و ششم به بعد همان گفتگوی درونی است که قطع می‌شده و تجربه را متفاوت می‌کرده است.

میلاذ وفایی: فکر می‌کنم گفتگوی درونی خیلی هم بد نیست، چون گاهی خودم شخصا در همین گفتگوها به نتایجی رسیده‌ام. در به خاطر سپردن خیلی از مسائل هم گاهی که انگار دارم چیزی را برای کسی توضیح می‌دهم

بهم کمک می کند.

مهرنوش زمانیان: در درس گفتار هم همین صحبت شما تایید شده است که همیشه بد نیست و گاهی کاربردی هست. گرچه انگار باید به هر دو شیوه مسلط باشیم و بنا به خواستمان بتوانیم میان آن دو انتخاب کنیم.

میلاذ وفایی: دقیقا همین است. هنگامی که تسلط بر آن از دست خارج بشود، به بیماری تبدیل می شود.

علیرضا کسمایی مقدم: چگونه بدون گفتگوی درونی می توانیم فکر کنیم؟

میلاذ وفایی: به نظر من هیچ جور نمی شود. به هر حال زبان ابزار فکر کردن است.

علیرضا کسمایی مقدم: با کلمات فکر می کنیم، اما در بدو تولد بی کلام می آموزیم.

میلاذ وفایی: توجه داشته باشید که من نگفتم کلمه، گفتم زبان. نوزاد اگر صاحب کلمه نباشد، صاحب زبان هست.

علیرضا کسمایی مقدم: فکر می کنم اشتباه می کنید؛ دارای ارتباط هست، نه زبان.

میلاذ وفایی: پس، به نظر شما ارتباط بدون زبان ممکن است؟

علیرضا کسمایی مقدم: بله، تمام بحث هم سر این است: «ای خدا جان را تو بنما آن مقام / که در آن بی حرف می روید کلام».

میلاذ وفایی: من متوجه نشدم، یعنی شما می گوئید که ارتباط بدون زبان ممکن است؟

علیرضا کسمایی مقدم: بله، ولی چگونه بدون کلمات فکر کنیم؟

مهرنوش زمانیان: میلاذ جان، منظورتان از زبان، هر گونه رمزگذاری است؟

میلاذ وفایی: بله همینطور است. گرچه به این تعریف تا حالا فکر نکرده بودم!

علیرضا کسمایی مقدم: شاید بتوان این طور گفت. در واقع روش پردازش ما همراه با رمزگذاری است. هستی با رمزگذاری به شکل قواعد پردازش ما شکل می گیرد.

مهرنوش زمانیان: اگر درست متوجه شده باشم، پیشنهاد شروین جان روبه‌رو شدن با خود با حذف رمزگذاری‌ها است. شما هم از درس گفتارها چنین برداشتی کردید یا نه؟ راستش من کوشیدم در این مدت این شکل از ارتباط را تجربه کنم که هم در کیفیت حضورم در بیداری و هم در کیفیت خواب‌هایم موثر بوده است. اگر دوستان تجربه‌ای دارند، می‌شود درباره‌اش صحبت کنیم. اگرچه پرسش‌های بسیاری همچنان به شکل نظری می‌ماند.

علیرضا کسمایی مقدم: این جریان کمتر نظری است، بیشتر یک توانایی است.

سحر فتاحی: من هم سعی کردم. در ابتدا بسیار برایم مشکل بود که زبان را تعطیل کنم، اما بعد ذهنم از هیاهو خالی شد و شکلی تازه از حضور را تجربه کردم.

علیرضا کسمایی مقدم: فکر می‌کنم هدف هم همین است که شروین جان پیشنهاد داده است.

میلاذ وفایی: شما می‌توانید مثالی بزنید از نوزادی که بدون کلام است و بتواند چیزی را درخواست کند یا یاد بگیرد بدون استفاده از زبان؟

علیرضا کسمایی مقدم: نوزادی که گرسنه است از چه کلمه‌ای استفاده می‌کند؟

میلاذ وفایی: من که از اول بحث اصرار دارم نوزاد از کلمه استفاده نمی‌کند، ولی از زبان استفاده می‌کند. برای نشان دادن گرسنگی‌اش هم ابزاری مانند گریه را به کار می‌گیرد.

علیرضا کسمایی مقدم: گریه همراه با رمزگذاری نیست. در واقع زبان ابزاری گشتاری-زایشی است که با گریه فرق می‌کند.

میلاذ وفایی: پس، به نظرم سر تعریف زبان توافق نداریم.

علیرضا کسمایی مقدم: بله، قطعاً!

محبوبه شکوهی‌فر: زبان شیوهی رمزگذاری معنا برای ارتباط با دیگری است. برای ارتباط با خود و زیست‌جهان نیازی به زبان نیست. چون خودمان همه‌ی چیزهایی را که بهشان فکر می‌کنیم می‌دانیم و نیازی به تکرار دوباره‌اش برای خودمان نداریم. زیست‌جهان هم دیگری نیست و باید مشاهده و درکش کرد و نیازی به گفتگو ندارد.

میلاذ وفایی: بله، می شود این طور هم دید، ولی برای من هنوز نیاز به بررسی دارد.

مهرنوش زمانیان: در ارتباط با دیگری رمزگذاری نیاز است. پرسش درباره‌ی ارتباط با خود است که آیا این ارتباط بدون رمزگذاری ممکن هست یا نه؟ و اگر بله چه کیفیتی دارد؟

میلاذ وفایی: نمی دانم واقعا. بسیار سخت است و پاسخ سر راست دادن به این پرسش جرات می خواهد. چون همین ارتباط با خود کلی جای بحث دارد که چگونه تعریفش کنیم.

مهرنوش زمانیان: راستش با خواندن متن ها و گوش دادن به درس گفتارها پرسش های بسیاری برایم ایجاد شده؛ اما اول از همه کنجکاو هستم بدانم شما در این مدت خلوتی را که پیشنهاد شد امتحان کردید؟ اگر بله، چگونه تجربه ای بوده است این تجربه ی رویارویی با خود بدون واژگان؟

میلاذ وفایی: من این شکل از خلوت را همیشه داشته ام و با این تعریف در واقع بهش آگاه شدم. همین شکل از زندگی را داشته ام، ولی به رویارویی با من هیچ گاه نیندیشیده بودم.

مهرنوش زمانیان: به نظرتان درک «قلبم» و کیفیت های خود و دیگری و جهان بدون واسطه ی چارچوب های قراردادی چگونه کیفیتی دارد؟

میلاذ وفایی: راستش من تازه وارد هستم و کم کم دارم می خوانم. برای همین ترجیح می دهم درباره ی مفاهیمی مانند «قلبم» خود و دیگری هنوز نظری ندهم.

علیرضا کسمایی مقدم: فکر می کنم درک از زمانی آغاز می شود که چهارچوبها را کنار می گذاریم.

مهرنوش زمانیان: تعریفتان از چارچوب چیست؟ مثلا زبان خودش چارچوبهایی پدید می آورد که شناخت بی واسطه و درک «قلبم» را با کدگذاری ها مختل می کند و بهش جهت می دهد.

علیرضا کسمایی مقدم: چارچوبها همان هنجارها هستند که جایگزین مسیر طبیعی پردازش انتخاب و کنش شده اند.

وحید آقایی: من مدتهاست از فن «پروسوخه» استفاده می کنم که در فلسفه ی رواقی یونان توصیه شده که تمرکز بر لحظه ی حال با تمام هوشیاری است. از یک سو این تمرین باعث می شود ارتباطی که آدم را به گذشته وصل

می‌کند حذف گردد تا درگیر حسرت و سنگینی بار رویدادهای آن نباشد. از سوی دیگر تنش و نگرانی از آینده را هم ناممکن می‌کند. همچنین وقتی در این موقعیت قرار می‌گیرم حواس و آگاهی به گونه‌ای درگیر می‌شوند که عملاً امکان دریافت اطلاعات بیشتری از اطراف شدنی نیست. هر چه هست رابطه‌ی وجودی شخص و جهان است.

علیرضا کسمایی مقدم: من خیلی باتمركز نیستم. گمان می‌کنم ذهن را باید آزاد گذاشت، ولی چاره‌ای مگر انضباط و تسلط بر ذهن داریم؟

وحید آقایی: نکته‌ی مهم این است که این تمرینها بخشی از فلسفه‌ی عملی این مکتب است و طبعاً انتظار می‌رود در امتداد آموزه‌های آنها باشد. همچنانکه خلوت‌گزینی در میان عرفا صرفاً یک موقعیت وجودی نیست، بلکه از غیر برداختن و توجه به معشوق بوده است. منظورم این است که از نوع خلوت‌گزینی بدون هدف نیست.

نوید شهروزی: شما اگر چیزی مانند ریتالین هم بخورید ممکن است نتیجه‌ی خوبی بگیرید. به نظرم با اینکه اعتیادآور است مانع از گفتگوی بیخود درونی می‌شود. منظورم این است که رخدادهای شیمیایی در مغز می‌تواند آن چیزی را که به دنبالش هستیم میسر کند یا ناممکن.

مهرنوش زمانیان: سپاس دوستان که تجربه‌هایتان را به اشتراک گذاشتید. برای من ویژگی‌هایی که شروین جان برای این شکل از حضور مطرح کرد بسیار پرسش‌برانگیز بود. آیا مثلاً خطاهای شناختی در این ارتباط با خود حذف می‌شوند؟ به این اشاره شد که از مزایای این شکل از ارتباط این است که کیفیت بالاتری از شناخت را ممکن می‌کند، اما واقعا تا چه اندازه؟ مثلاً یک‌جا به این اشاره شد که وقتی به خلوت دسترسی پیدا می‌کنیم، افسانه‌ها و داستان‌هایی که درباره‌ی خود و دیگران داریم از بین می‌روند، ولی بخش توجه‌شدنی‌ای از ادراک ما با همین داستان‌پردازی رخ می‌دهد. این آزمایش شده است که بخشی از مغز حتماً برای رویدادهای کاملاً تصادفی هم الگویی می‌سازد و روایتی تعریف می‌کند. همان بخشی که در متون فارسی با عنوان مترجم نیم‌کره‌ی چپ مغز بهش اشاره شده است. در واقع شاید بتوانم پرسش‌م را این طور هم مطرح کنم که با ویژگی‌هایی که در ماسیم کشی شده تا چه اندازه شناخت شفاف و بی‌نقص و دیدن بی‌مانع امکان‌پذیر است؟

نوید شهروزی: باید بر امواج مغزی تسلط پیدا کنیم.

بهنوش عافیت‌طلب: جالب است که ابزار شناخت در عرفان هم خلوت و هم چله‌نشینی بوده؛ یعنی از قدیم این

راه و رسم را ابزاری برای شناخت می دانسته‌اند.

علیرضا کسمایی مقدم: تجربیات شناخت قطعی و یقینی را رد می کند.

مهرنوش زمانیان: به نظرم این راه، بدون مشاهده و تجربه‌ی خلوتی که شروین جان پیشنهاد می کند، نمی شود قطعی گفت. اصلا در تجربه‌ای که تا این اندازه شخصی است، انتقال بعضی مفاهیم شاید سخت هم باشد؛ اگر ناممکن نباشد. با این حال اینجا باز چند پرسش دیگر پیش می آید: آیا می توان هرگز به آن شناخت خالص یا آن شکل خالص دیدن رسید که در زروان وعده داده می شود؟ یا چگونه می شود آن تجربیات خالص را از خلوت به جلوت آورد؟ می شود به بهتر کردن این انتقال اندیشید؟ یا چنین فلسفه‌ای در کار است که هر چه بیشتر نگاه کنی، بیشتر می بینی؟ پیشنهاد می کنم درباره‌ی این جمله که «هر چه بیشتر نگاه کنی، بیشتر می بینی» ویدئویی را ببینید که از این پیوند در دسترس است: <http://go.ted.com/Vze>

علیرضا کسمایی مقدم: «آنچه گویم هست از عین‌الیقین / نی به استدلال و تقلید است این»، به هر حال این اثبات شدنی نیست.

مهرنوش زمانیان: گویا به شناسایی از طریق آشکارگی و بازنمایی اشاره دارد.

علیرضا کسمایی مقدم: آشکارگی.

مهرنوش زمانیان: عالی می شود اگر تجربه‌ای دارید در میان بگذارید.

علیرضا کسمایی مقدم: تجربه‌ی شخصی و اثبات‌نشدنی و ابطال‌پذیری در همین سخن مولاناست.

محبوبه شکوهی‌فر: شروین جان میان اندیشیدن و گفتگوی درونی تفاوت می گذارد که این را پیش از این مفصل توضیح داده است. اندیشیدن یک کنش فعال است و گفتگوی درونی و هپروت عمل یا عادت است.

نوید شهروزی: بر اساس توضیح شروین ایراد گفتگوی درونی این است که پای دیگری را به میان می کشد.

علیرضا کسمایی مقدم: انسان از نظام طبیعی خارج می شود «آدمی مخفی است در پشت زبان».

نوید شهروزی: بدتر از این است. دیگری را در ذهن ما به چیزی غیر از آن که واقعیت دارد تبدیل می کند.

علیرضا کسمایی مقدم: بله، آن هم در پشت زندگینامه‌ای غیر واقعی.

نوید شهروزی: گمان می‌کنم به طور تکاملی رفتن به طبیعت راه حل این باشد که حواس پنجگانه و به‌ویژه بینایمان فعال شود و گفتگوی ذهنیمان کاهش پیدا کند. پرسش من از این‌رو است که با این نظام شهرنشینی چه جایگزینی می‌شود برای آن پیدا کرد؟

مهرنوش زمانیان: اتفاقاً در پی همین دغدغه‌ی شما اکنون ذهن‌آگاهی (mindfulness) و مراقبه (meditation) بسیار موضوع گفتگو شده‌اند. گرچه، همان‌طور که شروین جان می‌گوید، چندان عمیق نیستند و مفاهیمی تجاری‌سازی شده‌اند.

نوید شهروزی: آن‌طوری که خلوت در طبیعت ذهن‌آگاهی را به آسانی فراهم می‌کند، نمی‌توان با یکجا نشستن در خانه به آن رسید، چون که در آنجا چیزی برای برانگیختن حواس پنجگانه وجود ندارد. همان‌طور که شروین گفت، ویژگی طبیعت این است که بینایی و دیگر حواس ما را به‌شدت به شیوه‌ای غریزی درگیر می‌کند.

مهرنوش زمانیان: پیشنهاد دیگر روشهای ساده‌ای است، مانند توجه به تنفس و آنچه که در بدن جریان دارد.

علیرضا کسمایی مقدم: گمان کنم این روشها در مکتب ذن پیشنهاد شده است، ولی برای من چندان موفقیت‌آمیز نبوده است.

نوید شهروزی: من هم بارها آزمودمشان و برایم بسیار دشوار هستند. در حالی که در طبیعت، حتا در حد باغچه‌ای کوچک، می‌توانم به‌سرعت ذهنم را خالی کنم و فقط مشاهده‌گر باشم. این فرآیند از حرکت یک مورچه روی زمین شروع می‌شود و با لمس و بو کردن هر چیزی می‌تواند تداوم پیدا کند. شاید اگر می‌توانستم برای چند روز در این شرایط بمانم، آن اتفاق نابی که شروین می‌گفت روی می‌داد. اگر هیچ چیز دیگری به ذهنم نرسد ممکن است به چادر زدن در حیاط پشتی خانه فکر کنم.

مهرنوش زمانیان: محیط می‌تواند اثرگذار باشد. هرچند اگر به شکل یک حالت ذهنی که با تمرین به دست می‌آید به آن نگاه کنیم، در شرایط دیگری هم دسترسی‌پذیر و دست‌یافتنی به نظر آید.

علیرضا کسمایی مقدم: فکر نمی‌کنید اگر ذهن را آزاد کنیم، هم‌زمان از گفتگوی درونی جلوگیری می‌شود؟

مهرنوش زمانیان: به نظرم، این بر اساس تجربه ممکن است. در واقع شکل دیدن است که متفاوت می‌شود.
نوید شهری: خود ذهن آزاد من را دیوانه می‌کند که با آن از این فکر به آن فکر و از فضا و کهکشان به مشکلات روزمره می‌رسم!
محبوبه شکوهی‌فر: اگر اشتباه نکنم به این حالت هپروت می‌گویند که حدود چهل درصد از زمان ما را در روز به خودش اختصاص می‌دهد و با ذهن آزاد از گفتگوی درونی تفاوت دارد.

علیرضا کسمایی مقدم: انضباط، جلوگیری از گفتگوی درونی است؛ بدون هر گونه تخریب سیستم عصبی.
محبوبه شکوهی‌فر: گفتگوی درونی ابتدا در کودک برای یادگیری زبان شکل می‌گیرد. به مرور و پس از یادگیری هم در ما باقی می‌ماند، اما کم کم مانعی برای ادراک بی‌واسطه‌ی چیزها و پدیده‌ها می‌شود.

میلاذ وفایی: مهرنوش جان، وقتی درگیر فکرهای گوناگون می‌شویم و مدام فکرمان از یک جا به جای دیگر می‌پرد، شدنی نیست که همه‌ی این فکرها را با هم خاموش کنیم. هر کدام را که خاموش می‌کنیم آن یکی روشن می‌شود. اگر همه‌ی آنها به یک فکر یا تمرکز روی یک چیز تبدیل بشود دیگر خاموش کردن یکی آسان‌تر است. برای همین تصور می‌کنم تمرکز روی تنفس یا ذکر گفتن عرفا برای این باشد که می‌خواهند همه چیز را خاموش کنند تا فقط یکی باقی بماند. به نظرم آقای شهری هم که گفتند تمرکز روی حرکت یک مورچه می‌تواند ذهنشان را خالی کند، همین الگو را پیاده می‌کنند.

مهرنوش زمانیان: پیش‌فرضشان این هست که از این شاخه به آن شاخه پریدن و از فکری به فکری دیگر رفتن طبیعی است و باید بهش هوشیار بود و ذهن را به حواس اصلی و ارتباط با جهان متمرکز کرد. در واقع دنبال فکرها نباید رفت. مانند کسی که نشسته و به جاده نگاه می‌کند؛ ماشین‌ها می‌آیند و می‌روند، اما این آدم دنبال ماشین‌ها نمی‌دود. به حالتی که ذهن از فکری به فکری دیگر دوست دارد بپرد، ذهن میمون‌وار (monkey mind) می‌گویند. دقیقا همان‌طور که شما گفتید باید یک کار ساده برایش تعیین کرد که حواس فقط به سوی آن برود.

میلاذ وفایی: این مرتبه‌ای بسیار عالی هست و اگر شدنی باشد کلی کار دارد.

نوید شهری: آقای وفایی، واقعا تمرکز روی تنفس کاری دشوار است. آن هنگام انواع فکر از در و دیوار به

ذهن فشار می‌آورد و مقاومت در برابرش تاکنون برای من نشدنی بوده است.

میلاذ وفایی: بله، سخت است. من هم امتحان کرده‌ام، ولی استمرار نداشته است. با تمرین باید زمانش را بیشتر کرد. حالا تنفس مثالی بود که دوستان آوردند و من هم روی آن تاکید کردم. هر کدامشان هر چه قدر هم که سخت باشد، سخت‌تر از خاموش کردن هم‌زمان ده تا گفتگوی درونی نیست.

نوید شهروزی: کاملاً درست می‌فرمایید.

محبوبه شکوهی‌فر: گمان می‌کنم تفاوت تمرکز با مشاهده روشن‌تر است. معمولاً چیزی که در طبیعت اتفاق می‌افتد یا در تمرین تنفس می‌تواند یاریگر باشد، مشاهده است.

وحید آقایی: برداشت من این است که بیشتر بحثهای مطرح شده درباره‌ی دستیابی به ذهنی خالی از پردازش و رها از هر اندیشه‌ای است. پرسش من این است که آیا منظور از خلوت‌گزینی رسیدن و ماندن در چنین موقعیتی است؟ میلاذ وفایی: رها از اندیشه؟ نه، فکر نمی‌کنم منظور این بوده باشد.

پرویز ورجاوند: فکر نمی‌کنم، پس نیستم.

علیرضا کسمایی مقدم: منظور ذهن خالی از پردازش، خالی از گفتگوی درونی و هپروت و خیال‌پردازی است.

نوید شهروزی: دوستان نگاهی به متن «اندر آداب چله‌نشینی» شروین انداختید؟ به نظرم بسیار عملیاتی و مفید است.

مهرنوش زمانیان: بله، راستش این متن کلی هم پرسش برایم ایجاد کرد! گرچه من هم با شما موافقم که کمک می‌کند تا کاربردی‌تر به موضوع نگاه کنیم.

نوید شهروزی: چه پرسشهایی برایتان پیش آمده؟

مهرنوش زمانیان: مثلاً جایی که گفته شده ما بسیاری چیزها را به واسطه‌ی زبان درک می‌کنیم. برای نمونه می‌گویند که اسکیموها واژه‌هایی گوناگون برای سفیدی‌های مختلف دارند که ما در آنها هیچ تفاوتی نمی‌بینیم. آیا این رها شدن از زبان از این مرزها هم می‌گذرد؟

بهره‌وری و درنگ و خلوت - بودن در زمان

نشست سیزدهم: ۱۳ آذر ۱۳۹۹

نوید شهروزی: بحث زمان نسبتاً پیچیده بود و همه‌ی جوانب آن را درک نکردم. آیا این استنباط و ساده‌سازی من درست است که بگویم حضور با خود و دیگران، چنانچه همراه با احساس زمان کرانمند باشد، به معنای آن است که خلوت و جلوت کم کیفیتی را دارم تجربه می‌کنم؟

شروین و کیلی: آره، به نظرم چنین گزاره‌ای درست است. نکته اینجاست که اصولاً حضور واقعی فقط در اکنون ممکن است و زمان کرانمند پیشاپیش این حضور را به امری مشروط و رمزگذاری شده بر زبان/ زمان خطی دگرگون می‌کند. به بیانی دیگر می‌شود گفت که به نظرم زیست جهان امری است چسبیده و سرشار از هستی؛ یعنی در شکل پایه‌اش از جنس بود است. هرچند این بود در بافتی زبانی-اجتماعی به نمودی منعکس شده بر زمان خطی بدل می‌شود. آنچه که در این میان از بین می‌رود، اکنون است که مرکز استقرار هر هستی‌ای هست.

محبوبه شکوهی‌فر: شروین جان، جایی گفته بودی ما هنگامی که با هم وارد رابطه‌ای می‌شویم زمان خطی را درست می‌کنیم. من یک اکنون دارم و دیگری هم یک اکنون دارد، اما ما با اکنونهای هم نمی‌توانیم با هم ارتباط برقرار کنیم.

شروین و کیلی: فکر کنم بشود محبوبه جان. در کل به گمانم شکل پایه‌اش آن است که آدمها با هم بر اساس زمان خطی و زبان ارتباط برقرار کنند. هرچند این وضعیت پایه با نیروهایی - که مهم‌ترینش مهر است - بخشهایی از خلوت را هم لمس می‌کند و از آن بار می‌گیرد. شهریار آنجا که می‌گوید «نشود فاش کسی آنچه میان من و توست» به نظرم به این اشاره دارد، چیزی میان خلوت و جلوت که هر دو را لمس می‌کند.

نوید شهروزی: چه بسا مهرورزی مصداقی از بودن با دیگری در اکنون باشد؟

شروین و کیلی: دقیقا منظورم همین بود.

علیرضا کسمایی مقدم: من در مواجهه با زیست جهان خود با سه عرصه‌ی من و دیگری و جهان روبه‌رو می‌شود. رویارویی من با من چگونه است؟ آیا ما دو من داریم؟ هر من‌ای چه تعریفی دارد؟ «چه باشم من مرا از من خبر کن / چه معنی دارد اندر خود سفر کن».

شروین و کیلی: علیرضا جان، دقیقا مساله همین جاست. من که قاعدتا یک هستنده‌ی یگانه و یکپارچه است و باید در اکنون (زمان بی‌کرانه) مستقر باشد، پس از این برکنده شدن از زمان حال به چیزی تکه‌پاره و واگرا تبدیل می‌شود و لایه‌های متفاوتش در چهار لایه‌ی «فراز» با سیستم‌های گوناگونی ناوبری و مدیریت می‌شود. این همان است که در قرن نوزدهم و بیستم فیلسوفان و اندیشمندان اروپایی با نام‌هایی متفاوت، مثل از خود بیگانگی (هگل و مارکس) و ناخرسندی (فروید)، تشخیص‌اش دادند. گرچه آنها از سویی به زمان به کلی بی‌توجه بودند و از سوی دیگر این را دریافتند که این وضعیت طبیعی بشر نیست؛ شکلی تازه از پیکربندی زبان-زمان در دوران مدرن است. تفکیک انسان به سه تایی‌های روان‌شناختی (ایگو / سوپرایگو / اید) یا دوقطبی‌های جامعه‌شناسانه (پرولتر / بورژوا) نتیجه‌ی این ساده‌نگری و غفلت بود. ماجرا ولی عمیق‌تر است. انسان به حکم این که زبان‌مند است و اجتماعی، همیشه با کشمکش زمان کرانمند و بی‌کرانه درگیر است و مهم آن است که بتوانیم در میدان کرانمند هم مرکزدار بودن بی‌کرانگی را حفظ کنیم؛ این فرایندی است که به آن می‌گوییم جنگیدن. بنابراین، جنگجو را نمادی برای من مستقر بر اکنون می‌دانم. چنان که در متون کهن مان هم تا حدودی چنین است.

میلاد وفایی: به نظر من این پرسش خیلی مهم است و اگر برای هر کدام از ما روشن بشود، انگار کل بحث این درس گفتار را درک کرده‌ایم.

شروین و کیلی: بگذارید این پرسش را به شکلی دیگر صورتبندی کنیم: در پایان، من یک چیز یگانه و منسجم و یکپارچه است؟ یا چیزی تکه‌تکه و چندبخشی که به زور سرهم شده است؟ من / خویش / نفس را داریم یا نفس اماره / مطمئنانه / لوامه یا I / self / me یا من / فرامن / نهاد یا والد / بالغ / کودک یا آنیما / آنیموس.

علیرضا کسمایی مقدم: پس، ما یک من کرانمند داریم و یک من بنیادی در اکنون.

شروین و کیلی: شاید بهتر باشد بگوییم یک من یکپارچه‌ی یگانه و منسجم داریم که اگر حواسمان نباشد به

چیزی واگرا و تکه تکه تجزیه می شود. قدیمها به این می گفتم «من چهل تکه». مشهورترین نمودش من ای است که محورهای مرکزی لایه های «فراز» اش با هم پیوند نمی خورند و قدرت و لذت و بقا و معنا را در روندهایی ضد و نقیض و ناهمساز دنبال می کند.

محبوبه شکوهی فر: فکر می کنم ما یک من یکپارچه داریم که در اکنون ساکن است، ولی گاهی در قالب زمان کرانمند کردارهایش را تنظیم می کند.

شروین و کیلی: این شکل درستش است به نظرم.

محمد حمیدی: چگونه زبان/ زمان در عصر پیشامدرن صورتبندی می شده است که انسانها دچار «ازخودبیگانگی» نمی شده اند؟ یا گذشته از «ازخودبیگانگی» در عصر مدرن چه چیزی تغییر کرده است که صورتبندی زبان/ زمان به این نتایج رسیده است؟

شروین و کیلی: محمد جان، راستش من این تصویر را نمی پذیرم که گذشته ای آرمانی و آغازگاهی زرین داشته ایم. گونه ای ما از لحظه ای که به انسان هوشمند تبدیل شده، زبان داشته و در نهاد غرقه بوده است. به نظرم وضعیت «ازخودبیگانگی» نتیجه ای ناخرسندی یا «Zeitgeist» ویژه ی عصر نو ابداع تمدن مدرن نیست. اینها با گونه ای ما درهم تنیده اند. در دوران مدرن پیکربندی ای مجدد، فناورانه شدنی شدید و استیلای فراگیرشان را داریم؛ یعنی تفاوت بیشتر کمی است تا کیفی.

محمد حمیدی: مانند نظر هایدگر درباره ی ایدئولوژیک بودن تکنولوژی که بیشتر «ازخودبیگانگی» را به همراه آورده است.

شروین و کیلی: آره، ایراد هایدگر این بود که می اندیشید تاریخ گسسته است و اینها چیزهایی به کلی نو (گشتل مدرن) هستند.

میلاد وفایی: پس، با این حساب من در زمان بی کران یگانه و در زمان کرانمند تکه تکه شده است. در واقع رویارویی من با من دارد به این انسجام کمک می کند؛ از راه حضور در زمان بی کران.

شروین و کیلی: میلاد جان، اگر در زمان یگانه درست یکپارچه شده باشد، در زمان کرانمند هم قوام و انسجام

خود را حفظ می‌کند. چهل تکه شدن من نتیجه‌ی کنده شدن‌اش از اکنون است.

آرزو آتش: اگر بخواهیم خلوت را تجربه کنیم، باید پیش از رفتن به آن هدفمان سکوت کردن باشد؟

شروین و کیلی: آرزو جان، یکی از ارکان خلوت به نظرم رهاشدگی است؛ یعنی باید در خلوت از وسواسِ نگه داشتن زمان کرانمند یا نظمهای قاعده‌مند نهادی پرهیز کرد. برای همین است که فنون مدرن مراقبه یا شیوه‌هایی که چند بار وامگیری و الگوبرداری شده‌اند، مانند داذن (شیوه‌ی ژاپنی نشستن در حالت مراقبه) را چندان کارآمد نمی‌دانم. چون اصل داستان، یعنی خلوت کردن من با من، را نادیده می‌گیرند و همچنان قاعده‌ای نهادی (استادی/ مرشدی/ زنگ ناقوسی/ خواندن دعایی و وردی) را بر آن مسلط می‌کنند. مانند این است که از در، زبان و زمان کرانمند را بیرون می‌کنند و پنجره را باز می‌گذارند تا دوباره وارد شود. به نظرم تعریف چارچوبی کلی از خواست/ میل (مثل چگونه خوردن/ چه قدر و چه طور ورزش کردن/ حتا خواندن کتاب و شنیدن موزیک و دیدن فیلم) را می‌توان در خلوت گنجانند، به شرط این که سیال باشند و به اکنون گره بخورند.

عفت جمالی‌زاده: چرا برای رسیدن به زمان بی‌کران یکی از روشها دیدن است، مانند دیدن جهان؟ در حالی که

جهان بی‌کران در رودرویی با من است؟

شروین و کیلی: گمان می‌کنم، اصولاً به عنوان قاعده‌ای تکاملی، بینایی در میان حواس از همه به حضور نزدیک‌تر باشد. شاید برای این باشد که نور سریع‌ترین محرک است یا شاید چون عصبهای گیرنده و پردازنده‌ی نور در گونه‌ی ما گسترش شگفت‌آوری یافته‌اند. به هر صورت در گونه‌ی ما بینایی با اکنون و حضور پیوندی سراسر و روشن دارد. زبان و شنوایی با یادآوری و احضار امر غایب بیشتر ارتباط دارد.

نوید شهروزی: تجربه‌ی شکارچی/طبیعت‌شناس یکی از تجربه‌های ناب حضور در اکنون بر پایه‌ی بینایی است که تجربه‌ای بسیار کهن است.

شروین و کیلی: دقیقاً. دوستانی که در طبیعت بوده‌اند، به‌ویژه حشره‌شناسها، احتمالاً این تجربه را دارند که «دقت» با نوعی سکون و رها کردن خود آغاز می‌شود. سپس یک‌باره انبوهی از جانداران که دقیقاً دوروبرمان بوده‌اند و پیشتر به چشم‌مان نمی‌آمدند، ناگهان نمایان می‌شوند.

آرش شریف: این طور به نظرم می‌رسد که تدوین و تعریف آرمان و هدف و خواست اگر در خلوت، با حضور کامل من و بدون گفتگوی درونی رخ دهد، بهتر است. چون با گفتگوی درونی برایم این خطر هست که با خودم روراست نباشم و آن چه را که به عنوان مطلوب من می‌نویسم، چیزی نباشد که واقعا می‌خواهم و آرمان و اهداف هنجارین و شعاری بشود. همچنین نوشتن برنامه و نقشه، گرچه با ابزار زبان و زمان کرانمند انجام می‌شود، ولی کمک می‌کند که من از زمان کرانمند و گفتگوی درونی آزادتر شوم.

شروین و کیلی: دقیقا چنین است آرش جان. این را هم در نظر داشته باشید که وقتی حضور استوار باشد و در اکنون ریشه بدوانیم، زمان کرانمند به ابزاری سودمند و کارآمد در دستانمان تبدیل می‌شود. ابزاری که از جایگاه ابزار گونگی‌اش تجاوز نمی‌کند و به چیزی برتر و سروری جبار بدل نمی‌شود. پس، زمان کرانمند و زبان چیز بدی نیست، به شرط این که در جای خودش بنشیند. در این حالت میان خلوت و جلوت نوسانی رخ خواهد داد که بسیار زاینده است. خواستها و میلهایی که در خلوت در غیاب زبان و زمان خطی ظهور می‌کنند، در جلوت و هنگام اندرکنش با دیگران شفاف می‌شوند و رمزگذاری عینی و عملیاتی پیدا می‌کنند و باز در خلوت بازبینی می‌شوند و پالایش و ویرایش برشان انجام می‌پذیرد.

آرش شریف: نقش تلویزیون و شبکه‌های اجتماعی اینترنتی و اخبار رسانه‌ای در از بین بردن حضور و کنده شدن از اکنون چه قدر جدی است؟

شروین و کیلی: آرش جان، فکر کنم همان قدیم ندیمها که در دوران پالئوسن کلاس زروان می‌آمدی بحثهایی داشتیم درباره‌ی نهادهای هنجارساز! اینها ساختارهایی در لایه‌ی اجتماعی، بنابراین سیستمهایی از جنس نهاد، هستند که کردارهای افراد را همسو و در سطح نهادی یکپارچه می‌کنند. در واقع ماشین‌هایی هستند که هدفشان تبدیل کنش به عمل است؛ یعنی کردارهای خودمختار و اندیشیده، بنابراین از بیرون پیش‌بینی‌ناپذیر، را به رفتارهای آماری و تقلیدی و توده‌ای بدل می‌کنند. همین‌ها به نظرم مراکز ترشح زمان کرانمند هستند. در لایه‌ی فرهنگی، رسانه‌های عمومی بخشی از ابزارهای عملیاتی این نهادهای هنجارساز هستند. مدرنیته در واقع نوعی بازسازی و تثبیت نهادهای هنجارساز در ترکیب با هم است که همچنین با انفجاری در این ابزارهای فرهنگی همراه بوده است. برای همین تلویزیون و رادیو و مطبوعات در همان حال که آگاهی‌بخش و سودمند هستند، ابزارهای هم‌ریخت‌سازی و سرکوب اکنون هم محسوب می‌شوند.

آرش شریف: پس، شاید بهتر باشد که در خلوت مقداری از رسانه پرهیز کنیم؟

شروین و کیلی: به نظرم دست کم از رسانه‌هایی که زمان کرانمند را نشان می‌دهند (مثل اعلام ساعت در رادیو) خوب است پرهیز کنیم.

نوید شهروزی: آرش جان، من این گونه متوجه شدم که در خلوت حتا خواندن هر کتابی و شنیدن موسیقی هم مفید نیست. برخی محتواها جریان ذهن ما را فعال می‌کنند و باید ازشان در آن شرایط پرهیز کرد.

شروین و کیلی: البته شکل خالص خلوت واقعا رویارویی کامل با طبیعت برهنه است، مانند وقتی که تنهایی به کوه و جنگل می‌رویم.

نوید شهروزی: کاملا درست است.

ثریا خنجری: در تجربه‌ی خودم درباره‌ی توقف گفتگوی درونی برایم جالب بود که قطع کردنش در زمان خشم یا اندوه یا ترس سخت، اما کاملا شدنی بود و بازایستاندنش در زمان شادی و هیجان بسیار سخت و گاهی حتا ناممکن بود! تجربه‌ای هم درباره‌ی دیدن دیگری برای برگشتن به اکنون داشتم و آن این است که ما همیشه دیگری و جهان را در اکنون می‌بینیم؛ یعنی وقتی بهش نگاه می‌کنیم گذشته یا آینده‌اش پیش چشممان نمی‌آید. اگر واقعا دیگری و جهان را ببینیم می‌توانیم در اکنون مستقر بشویم.

شروین و کیلی: ثریا جان، این تجربه‌ای بسیار جالب است. شاید دلیلش این باشد که خود گفتگوی درونی پاداش‌دهنده است و ما از دوران کودکی برای انجامش شرطی می‌شویم. تا جایی که من دیده‌ام، آدمها گفتگوی درونی‌شان را پس از عواطف منفی (مثل خشم) و هم‌زمان با عواطف مثبت (مانند شادی) شروع می‌کنند. در هر دو حالت گند می‌زنند به همه چی!

علیرضا کسمایی مقدم: این جمله‌ی عجیب شما در نمی‌یابم که «هر من‌ای در درون خود زمان را تراوش می‌کند»؟! ابتدا گمان کردم اشاره‌تان به زمان زیستی باشد یا شاید زمان روان‌شناسی، اما ظاهرا منظورتان زمان ناکرانمند است؟

شروین و کیلی: علیرضا جان، این بحث به این پرسش بازمی‌گردد که اصولا زمان چیست؟ در نظریه‌ای که

رویگرد چیره و مورد پذیرش در چارچوب سیستمهای پیچیده هم هست، زمان از ضرباهنگ رفتارهای درونی سیستم زاییده می‌شود. پس، کمیتی عینی و بیرونی نیست که مانند نور و صدا درک شود؛ بلکه ماهیتی برساخته مانند مهر است. در این معنا تمام اشکال زمان را که ما درک می‌کنیم، خودمان به شکلی تولیدش می‌کنیم. این البته متفاوت است با مفهوم فیزیکی زمان که در کتاب *درباره‌ی زمان* مفصل بدان پرداخته‌ام و نشان داده‌ام که مفهومی معادلاتی است و متفاوت با زمانی که ما به طور شهودی درک می‌کنیم.

علیرضا کسمایی مقدم: این تعریف زمان زیستی نیست؟

شروین و کیلی: چرا، در واقع ساعت درونی و تیک‌تاک‌های درونی سیستم زنده چرخه‌هایی بیوشیمیایی از همین جنس هستند.

آرش شریف: به گمانم من با تصمیمهایی که می‌گیرد و عملی که انجام می‌دهد، به عبارتی باعث تراوش زمان می‌شود. کتاب *درباره‌ی زمان* مفصل این موضوع را توضیح می‌دهد.

علیرضا کسمایی مقدم: تراوش زمان بی‌کرانه؟

شروین و کیلی: اصولاً تراوش زمان.

عفت جمالی‌زاده: یعنی زمان در حرکت معنا پیدا می‌کند؟

شروین و کیلی: خب، این تعریف کلاسیک زمان است. نگاهی اخترشناسانه است که احتمالاً در ایران شرقی نخستین بار پیکربندی شده و امروز با روایت ارسطو از آن بیشتر می‌شناسندش. ارتباط زمان و هستی با حرکت و حتا آن گونه که پل ویریلیو می‌گوید، با سرعت، بسیار جای اندیشه دارد و جذاب است. گرچه باید توجه کرد که به شکلی دیگر هم می‌توان زمان را تعریف کرد و آن از جنس هم‌حضوری در مکان است، به جای آن که گذر از مکان (حرکت) باشد.

عفت جمالی‌زاده: پس، همان زمان بی‌کران در مکان است؟

شروین و کیلی: آره، این تعبیر از زمان به نظرم در اخترشناسی کهن ریشه دارد که زمان تقویمی را با حرکت اختران می‌سنجیدند. این البته به هیچ عنوان بدیهی نیست. ارتباط این دو فقط در تمدن ایرانی و خیلی هم دیر (سه

هزار سال پیش) کشف شده است.

محمد حمیدی: مثل اینکه زمان در روستاها کندتر از زمان در شهرهای بزرگ است.

شروین و کیلی: آره، گرچه آنجا هم چارچوب زمان کرانمند را داریم، اما ساعت نهادها کندتر تیک تاک می کند.

مهرنوش زمانیان: فکر می کنم ما هستی را با تغییر وضعیت/حرکت چیزها درک می کنیم. یک محورش زمان است و چون ما خودمان هم متغیر و هم عامل تغییر هستیم، این ضرباهنگ زمان را تولید می کنیم. درست متوجه شده ام؟

شروین و کیلی: آره، ولی این ضرباهنگ به شکلی عمیق تا سطح مولکولی ادامه دارد. ما بیشتر آن را به حرکت چیزها فرو می کاهیم؛ یعنی تعبیری زبانی-تصویری از آن به دست می دهیم که می شود همان زمان ارسطویی.

مهرنوش زمانیان: بله، منظور من هم در خردترین حدش است و با اولویت نگاه به خود.

پوریا آزادی: پرسشم درباره ی قطع گفتگوی درونی است که آیا این طبیعی هست پس از تلاش برای بازایستادنش در درون ذهن عکس یا موسیقی یا فیلم به تصویر درآید؟ یا مثلاً حرفی تکرار شود که بیشتر شنیده شده است؟

شروین و کیلی: آره، به نظرم عادی است. پیشنهادم این است که چیرگی بر گفتگوی درونی را به صورت نوعی بازی و فارغ از تنش و وسواس پیش ببرید. چون این عادت موزی است و مدام بازمی گردد. کم کم با جایگزین شدن «دیدن» خود به خود از میدان به در می شود. هرچند پیش از آن تهیای زبان تحمل پذیر نیست و ذهن آن را با چیزهایی هم سنخ تصویر یا نماد یا شعر یا موزیک پر می کند. نگرانش نباشید و در دور بعدی بازی یک گام عقب تر برانیدش.

مهرنوش زمانیان: محک درستی شناخت خود و دیگری همان فوران «قلبم» است؟ مثلاً در بخشی از صحبت ها که گفته شد داستان های دروغین در خلوت محو می شوند، ما به این باور داریم که یک داستان درست وجود دارد که با محک «قلبم» از داستان های قلبی جدا می شود یا این نسبی است؟ یعنی روایت ها هستند، ولی دقیق تر می شوند؟

خطاهای شناختی هم در خلوت با این محک تصفیه می‌شوند؟ شهودی که ما به پیشنهاد زروان بهش مراجعه می‌کنیم، خطاهای درک و شناخت بر اساس عواطف را ندارد؟ گمان می‌کنم شکلی که در درس گفتارها مطرح شد، اتفاقاً یک توقف را ایجاد می‌کند؛ چون وعده‌ی از بین رفتن روایت‌های دروغین را می‌دهد. در حالی که آن گونه که من دریافته‌ام، این دقیقاً منظور شما نیست.

شروین و کیلی: راستش من به همان اندازه‌ای که با عدم قطعیت موافقم، با نسبییت هم مخالف هستم! فکر نمی‌کنم نفی قطعیت (یا تعصب درباره‌ی یک روایت خاص) به معنای پذیرش متقارن بودن همه‌ی روایتها (یا نسبی‌گرایی) باشد. حقیقتی عینی وجود دارد که ما هرگز بر آن اشراف کامل پیدا نمی‌کنیم، اما برآوردهایی دقیق‌تر و دقیق‌تر از آن می‌توانیم پیدا کنیم. بنابراین، به تمایز عینی راست/دروغ باور دارم و بر همین مبناست که می‌گویم تاریخ یک علم است یا علم روش‌شناسی‌ای برتر از گفتمانهای غیر علمی دارد. در این معنا خلوت و طرد گفتگوی درونی ابزاری شگفت‌انگیز و کارآمد برای محک زدن این مرزبندی است.

مهرنوش زمانیان: پس، ما با نسبی‌گرایی در روایت‌های موجود ساکن می‌شویم. در حالی که درست‌تر این است که با علم به عدم قطعیت در جهت روایت راستین‌تر حرکت کنیم؟ در واقع این در مورد هر «نگاه کردن» ای صدق می‌کند؟

شروین و کیلی: آره، مهرنوش جان. به نظرم می‌شود قاطعیت داشت و قاطعانه درست‌ترین گزینه را جست و برگزید و در همان حال مقتدرانه قطعیت را طرد کرد و جلوی تعصب ایستاد.

علیرضا کسمایی مقدم: از این که گفتید معنای پیوند دادن نمادها با ارجاعات است، من این گونه متوجه شدم که پدیده‌ها به رخدادها متصل می‌شوند یا به تعبیر زبانی اسامی به افعال می‌پیوندند.

شروین و کیلی: این تعبیری از داستان است. یک چهارچوب دیگر - که سیستمی هم هست - این است که سیستم ارجاع خودبسنده و خودفروسته است؛ یعنی نظامهای زبانی در اصل خودارجاع هستند و نمادها تنها به همدیگر ارجاع می‌دهند. هرچند کلیت این سیستم در نهایت تصویری از جهان بیرون را ایجاد می‌کند که بسته به دقت و کارآیی‌اش به تداوم یا انقراض آن نظام زبانی می‌انجامد.

حامد علیخانی: گفتید که لازمه‌ی ارتباط من با من گفتگوی درونی نیست و راههایی دیگر مگر زبان برای ایجاد

معنا در رابطه‌ی من با من هست. پرسش من این است که آن راهها چیست؟ به نظر می‌رسد موسیقی و نقاشی به تنهایی پدیدآورنده‌ی معنا نباشند و باز هم به زبان برای پدیدآوری معنا نیاز دارند. به گمانم «مشاهده‌گری» فقط به «تصور» ختم می‌شود و برای تبدیل آن به «تصدیق» و ساخت گزاره نیاز به دلالت داریم که مگر در ساختار جمله و زبان چاره‌ی دیگری ندارد. آیا منظور از حذف گفتگوی درونی فقط حذف کشمکش درونی است؟

شروین و کیلی: آره حامد جان، داستان همین است. اصولاً تصدیق میان من و دیگری رخ می‌دهد. من با من نیازی به تصدیق ندارد. پشتیبانی از راستی گزاره‌ها امری اجتماعی است.

حامد علیخانی: اگر تصدیق به معنای «حمل موضوعی بر محمولی» که معنا فقط بر اساس آن صورت می‌گیرد باشد، چگونه معنا راهی به جز این دارد؟ مگر علم مجموعه‌ای از گزاره‌ها نیست؟ آیا مثالی از تولید معنا در ارتباط من با من مگر استفاده از زبان و ایجاد گزاره وجود دارد؟

علیرضا کسمایی مقدم: این پرسشی جالب است.

شروین و کیلی: درست است، اما علم هم خودش یک فراورده‌ی زبانی است؛ یعنی باید توجه داشته باشیم که هستی ما امری فربه‌تر و گسترده‌تر از ارتباطمان با دیگری است. بخشی اساسی از این ارتباط را زبان رمزگذاری می‌کند و علم تازه در این میان یکی از نظامهای ساماندهی این رمزگان است و البته دقیق‌ترین و بهترینش؛ ولی این را نباید با کل هستی یا ادراک یکی انگاشت.

نوید شهروزی: حامد جان، به نظرم گفتگوی درونی آنجایی مفید نیست که درش گفتگوی من با دیگری باشد. نمود «بودن من با من» شاید این باشد که به سرعت میل و خواست در آن آشکار می‌شود. رد و اثر، نیاز به «کنشگر بودن من در رودررویی با آنچه می‌خواهم و نیست» دارد که این گفتگوی من با من است.

حامد علیخانی: به گمانم در گفتگوی درونی حتا معانی‌ای فراتر از میل و خواست هم شکل می‌گیرند؛ مانند کشف راه حل یک مشکل یا ابتکار برای اختراعی یا ایده‌های خلاقانه برای ایجاد هنر. به هر حال به نظر من با حذف گفتگوی درونی شاید همه‌ی اینها از بین برود.

شروین و کیلی: دقیقاً اینطور است. اصولاً به نظرم شهود جرقه‌هایی از ادراک است که همیشه در زمان بی‌کرانه

می درخشد.

علیرضا کسمایی مقدم: اما حامد گفت اینها از گفتگوی درونی برمی خیزد و شما تایید کردید!

شروین و کیلی: شاید سخن حامد عزیز را اشتباه برداشت کرده باشم. راستش به نظرم پس از سن یادگیری زبان از گفتگوی درونی هیچ چیز سودمندی بر نمی خیزد.

محمد حمیدی: به نظرم شهود و گفتگوی درونی خلط مبحث شد.

شروین و کیلی: آره شهود بحث مفصلی دارد که اگر خواستید بعدها به آن می پردازیم. بیشتر با خلاقیت و حل مساله پیوند دارد و مدارهای عصبی اش بسیار جالب هستند.

آرزو آتش: چگونه می توانیم به شهود اعتماد کنیم؟

شروین و کیلی: نکته اینجاست که نمی توانیم! هیچ ادراکی مطلقا اعتمادپذیر نیست و همه را همیشه باید محک زد.

فرشته امامی: تجربه ی شخصی ام این است که لمس و یا درک یا تجربه ی تفاوت این دو می تواند باعث درک بهتر بی کرانگی شود.

حامد علیخانی: به مفهوم سن اشاره کردید. آیا پیش از پدید آمدن زبان در ذهن انسان مثالی از ایجاد معنا وجود دارد؟ البته به جز مفاهیم بدیهی ای مانند سرد بودن برف و گرم بودن آتش و چنین مثالهایی.

شروین و کیلی: آره، به نظرم نمونه های آزمایشگاهی اش را در کودکان زیر دو سال و جانوران می شود دید.

علیرضا کسمایی مقدم: گفتید زمان را که ماهیت هستی شناسانه ی مستقلی است به مکان فرو می گاهیم که ماهیت هستی شناسانه ی مستقل دیگری است؛ در صورتی که زمان و مکان نمودهایی از تحولات مه روند هستند و از یکدیگر مستقل نیستند.

شروین و کیلی: شاید بهتر باشد بگوییم زمان-مکان چارچوبهای ادراک مه روند هستند. تصویر نیوتونی از زمان و مکانی مستقل از هستی امروز چندان هواداری ندارد.

آرش شریف: احساسات منفی و معمولاً غیر سازنده از جنس سرزنش خود و دیگران، پشیمانی و افسوس، آیا صرفاً نتیجه‌ی کنده شدن از اکنون هستند؟ از سویی شاید پیش بیاید که در لحظاتی از خلوت و درک من و جهان اندوه را به جای شادمانی تجربه کنیم.

شروین و کیلی: به نظرم کاملاً چنین است. احساسات منفی خاستگاهی تکاملی دارند و این کاملاً با اکنون مربوط است؛ مانند خشم هنگام رویارویی با حریفی خطرناک ولی هم‌زور، ترس موقع درگیری با حریفی نیرومندتر، نگرانی هنگام حدس نزدیک شدن خطری ملموس. اینها همه به اکنون بند هستند. گرچه مردم بیشتر این عواطف را برکنده از اکنون و به صورت یک امر ممتد و نابه‌جا، به لحاظ زمانی، تجربه می‌کنند؛ مانند خشم از کسی که غایب است، نگرانی از چیزی که معلوم نیست (اضطراب)، ترس از امری در آینده یا تجربه‌ای در گذشته. اینها نمود منتفی شدن اکنون است.

حامد علیخانی: آیا نگرانی از آینده (زمان کرانمند) یک نگرانی واقعی نیست؟ مثلاً نگرانی کشاورزی که شبی بهاری می‌بیند هوا ابری شده و بسیار سرد و احتمال بارش برف سنگین در آینده‌ای نزدیک هست و شاید که محصول امسالش نابود شود. احتمال وقوع بسیاری از خطرات پیش‌بینی‌پذیر هستند.

شروین و کیلی: شاید نگرانی مورد نداشته باشد، به جایش احتمالاً نگرستن درست‌تر است؛ یعنی کشاورزی که بر اکنون می‌ایستد و به آینده می‌نگرد، تدبیرهایی برای جلوگیری از آفت زدن مزرعه‌اش می‌اندیشد و اجرا می‌کند و بعد از آن می‌گذرد. در هیچ نقطه‌ای نیاز ندارد نگرانی‌ای، در معنای اضطراب، داشته باشد.

حامد علیخانی: نگرانی از عدم قطعیت برمی‌آید و چه بسا عدم قطعیتی که به دست انسان نیست و کاملاً تصادفی است. بنابراین، اگر مثلاً کسی با ماشین شخصی در نوروز در ایران به سفر برود، شاید ده درصد احتمال تصادف داشته باشد. این احتمال، نگرانی ایجاد می‌کند؛ اگرچه انسانها تدبیری هم برایش می‌اندیشند.

شروین و کیلی: اصولاً به نظرم همین ارزشمند است که بشود نبود قطعیت را تاب آورد. بخش مهمی از پاداش‌دهندگی گفتگوی درونی همین است که این غفلت از عدم قطعیت را به دنبال دارد. مانند مخدری عمل می‌کند؛ در برابر پویایی شگفت‌انگیز هستی.

مهرنوش زمانیان: در خود کلمه‌ی نگران، نگرستن هم هست.

شروین و کیلی: دقیقا و مشتق‌های دیگرش هم شگفت‌برانگیز هستند: نگره و انگار و، صد البته، خودانگاره!

آرش شریف: ما با تمرینهایی که انجام می‌دهیم، اگر موفق باشیم، حضور و اکنون و قطع گفتگوی درونی را به مدت محدودی تجربه می‌کنیم. آیا حضور ممتد و همیشگی ممکن یا اصلا لازم است؟ آیا با تمرین بسیار به دست می‌آید؟

شروین و کیلی: گمان می‌کنم اصولا شکل پایه همین است. به تعبیری، حضور است که واقعی است و باقی دروغ، مگر این که بر این حضور تکیه کند. پس، پاسخ مثبت است. به نظرم ما در آن حدی هستیم که این حضور را درک می‌کنیم. آنجا که غیاب رخنه می‌کند، ما نیستیم.

عفت جمالی‌زاده: آیا می‌توان گفت که زمان بی‌کران در مکان است و زمان کرانمند با حرکت تعریف می‌شود؟

شروین و کیلی: تا حدودی، صورتبندی دقیق‌تر این است که زمان بی‌کرانه زمان-مکان را به هم جوش می‌دهد چون از هم‌زمانی-هم‌مکانی محض برخوردار است. زمان کرانمند از فروکاسته شدن و ترجمه شدن زمان به محور مکان برمی‌خیزد.

حامد علیخانی: اگر درست متوجه شده باشم، در تعریف زمان بی‌کران ساختارهای ساختگی گذشته و آینده کنار می‌روند. همچنین آثار مکتوب آدمها، حتا اگر در گذشته‌ی تاریخی باشند، به صورت دیگری در اکنون صورتبندی می‌شوند. به نظرم در تعریف خلوت نیازی به استفاده از این مفهوم نیست. شاید در همان زمینه‌ی زمان کرانمند هم بشود خلوت را تعریف کرد تا آن «گذار از گذشته و آینده و تمرکز روی اکنون» باشد؛ یعنی زمان بی‌کرانه جزئیات دیگری دارد که به درد خلوت نمی‌خورد و همان عنصر حضور در اکنون برای تعریف خلوت کافی است. همچنان برای من لزوم کاربرد مفهوم زمان بی‌کرانه کمی گنگ است.

شروین و کیلی: می‌شود چنین هم گفت. هرچند این هم سخن گفتن درباره‌ی حضور است و نه خود حضور؛ یعنی وقتی زمان کرانمند حضور داشته باشد، وزن گذشته و آینده خود به خود حال را له می‌کند. این برعکس حالتی است که حال پیشاپیش حضور دارد و به گذشته و آینده می‌نگرد. این دومی به نظرم خلوت است و اولی نیست. در حالت نخست می‌شود درباره‌ی خلوت سخن گفت و فنون مراقبه و ورد خواندن و این جور چیزها. به نظرم

شیوه‌هایی زبانی برای احضار روحی ناموفق هستند. حضور و اکنون تناور و پیکر مند هستند و نمی‌شود به شکلی رقیق روحشان را احضار کرد و تن‌شان را نادیده گرفت.

مهرنوش زمانیان: می‌توانیم بگوییم که خواب دیدن هم شکلی از تجربه‌ی خلوت یا تجربه‌ی زمان بی‌کرانه‌ست؟
شروین و کیلی: شاید بشود گفت. یک چیز شگفت‌انگیز این است که تا جایی که من دیدم آدمها در خواب هم مدام با خودشان حرف می‌زنند!

عفت جمالی‌زاده: آیا من منسجم با زمان بی‌کران از نظر مکانی هم بی‌کران است؟

شروین و کیلی: در واقع منظور از بی‌کرانگی در زمان-مکان بی‌کرانه فراگیر بودنش نیست، که مرزناپذیری اش است. منظور این نیست که زمانی دربرگیرنده‌ی ازل تا ابد یا مکانی مشرف بر شرق تا غرب است. اینها استعاره‌هایی کرانمند از امر بی‌کرانه‌اند و برای همین هم ساده‌انگارانه‌اند و بی‌اعتبار. بی‌کرانگی استقرار در مکان-زمانی است که حد و مرز و گسست نپذیرد، یعنی برخورداری از حضور در اینجا-اکنون.

عفت جمالی‌زاده: تفاوت اندیشیدن با گفتگوی درونی چیست؟

نوید شهری: پرسش خوبی است.

شروین و کیلی: کسانی مانند ویگوتسکی می‌گویند اینها یکی هستند. دیگرانی هم، نظیر من، می‌گویند که گفتگوی درونی شیوه‌ی اجتماعی ایستاده کردن و مهار کردن اندیشیدن است.

نوید شهری: نظر ما به نظر شما نزدیک‌تر است!

عفت جمالی‌زاده: من که متوجه نشدم!

شروین و کیلی: زیاد نگرانش نباش، ویگوتسکی هم درست متوجه نشده بود!

عفت جمالی‌زاده: به عبارتی اندیشیدن زاییده‌ی در اکنون بودن و حضور است.

شروین و کیلی: دقیقا.

مهرنوش زمانیان: یک بار هم ای کاش درباره‌ی این صحبت کنیم که در برابر دروغ‌ها/بدل‌های واقعیت چه

کنشی داشته باشیم؟

شروین و کیلی: یک بار قدیمها چنین دوره‌ای داشتیم. شاید بعدتر هم باز برگردیم به این موضوع از زاویه‌ای دیگر.

ترسیم خودانگاره: ترغیب و تنه‌های خودانگاره

نشت چهاردهم: ۱۷ آذر ۱۳۹۹

هانا آقاپور: شروین ابتدا کلمه‌ی من را معنا می‌کند و من را خودآگاه می‌داند و از پیکربندی می‌گوید و شناسایی خود. سپس اشاره به نخستین انگاره‌ی زرتشت می‌کند و خویش‌کاری‌اش. این‌گونه نیست که پیکربندی من با خویش‌کاری‌اش تعریف می‌شود؟

علیرضا کسمایی مقدم: ممکن است پرستان را توضیح دهید؟

هانا آقاپور: چفت و بستی که من پیدا می‌کند، به نوعی خویش‌کاری من است؟

فرشته امامی: من هم پرسشی مشابه دارم.

مهرنوش زمانیان: منظورتان این است که من با کاری که انجام می‌دهد تعریف می‌شود؟

علیرضا کسمایی مقدم: کاری که انجام می‌دهید بخشی از شاخصهای شماست.

سعید تفاق: به نظرم این طور می‌شود گفت که من ای که خویش‌کاری ندارد منِ ضعیفی است یا هر چه آن من خویش‌کاری بیشتری داشته باشد، قوی‌تر ساخته می‌شود.

نیما کی‌نژاد: من فکر می‌کنم خویش‌کاری با من مرکزدار تعریف می‌شود.

فرشته امامی: نقش خویش‌کاری و تمرین توصیف خود در خودآگاهی چه قدر است؟

هانا آقاپور: یعنی چه تمرین توصیف خود در خودآگاهی؟

علیرضا کسمایی مقدم: خویش‌کاری بر اساس آرمان خود و در مواجهه با شرایط مطرح می‌شود. خویش‌کاری

امری درون‌زاد است و جهت و شکل آن با شکل‌گیری نقشه، برنامه، هدف و آرمان در درون هر فردی مشخص می‌شود.

نیما کی‌نژاد: به عبارتی پیکربندی از من خویش کاری را تعریف نمی‌کند و عکس این گزاره درست است.

شروین و کیلی: گاهی هم البته مسیر واژگونه طی می‌شود.

فرشته امامی: اگر درست در خاطر من باشد و درست متوجه شده باشم؛ یک خویش کاری داشتیم که در آن من به توصیف خودش می‌پردازد یا خودش را در یک داستان بیست دقیقه‌ای توصیف می‌کند و هر بار ممکن است در توصیفی که از خودش ارائه می‌دهد به واقعیت خودش نزدیک‌تر بشود!

علیرضا کسمایی مقدم: این توصیفها به زندگی‌نامه‌ی واقعی نزدیک می‌شود، ولی زندگی‌نامه‌ی من نیست.

رحمان عزیز هروی: دوستان ممکن است کتابی مرجع معرفی کنید که تاریخ‌وار به آرای دانشمندان پارسی پیرامون پیکربندی من پرداخته باشد؟

لیلا امینی: کتاب خوبی در این مورد نداریم. این مبحث تازه مطرح شده است. اگر متنهای اصلی را بخوانید، شاید پاسختان را بیابید.

عفت جمالی‌زاده: تا جایی که یادم هست، من با دیگری تعریف می‌شود.

علیرضا کسمایی مقدم: زندگی‌نامه با دیگری تعریف می‌شود.

مهرنوش زمانیان: دوستان درباره‌ی تطبیق خودانگاره و انگاره و شکافی که میان این دو به وجود می‌آید، چه تجربه‌هایی داشته‌اید؟ چگونه انگاره‌تان را بر اساس خودانگاره‌تان تنظیم می‌کنید؟ چه‌طور خودانگاره‌تان را با انگاره‌ای که از دیگران می‌گیرید اصلاح می‌کنید و این دو و درستی‌شان را می‌سنجید؟ چگونه بخش‌های نادیده‌ی خودتان را مرئی می‌کنید؟

رحمان عزیز هروی: در پاسخ نخست‌تان استاد گفتند که پس از گرفتن بازخورد از دیگران، ارزیابی نهایی را خودتان انجام دهید؛ یعنی منصفانه از خود همانها را بپرسید. اگر پاسخ‌تان به حقیقت‌تان نزدیک بود، حرف خودتان مهم است.

عفت جمالی زاده: پس، من با ارتباطش با دیگری و جهان و کنشهایش موجودیت پیدا می کند.

هانا آقاپور: منظورتان چیست؟ برای این که انگار گاهی در جمع هست که من هویت پیدا می کند. اگر تنها یک من بود، کافی بود فقط زنده بماند.

عفت جمالی زاده: من در ارتباط با جهان (من، محیط، دیگری) شکل می گیرد.

مهرنوش زمانیان: گمان می کنم ما برای ساده کردن موضوع من را در یک حالت ساکن فرض می کنیم یا به شکل ایستگاه های وجودی متوالی. در حالی که همیشه ما بخشی از یک سیستم بزرگ تر هستیم و در حال تعامل و دگرگونی شناخت از خودمان، جهان و دیگری با مشاهده ی این دگرگونی شکل می گیرد.

علیرضا کسمایی مقدم: این همان بازتعریف من است.

عفت جمالی زاده: انگار من وسیع است و محدودیت ندارد.

مهرنوش زمانیان: پس، ما هم خودمان را با استفاده از خویش کاری بازتعریف می کنیم و هم خویش کاری را بر اساس شناختی که از خود داریم تعیین می کنیم؟

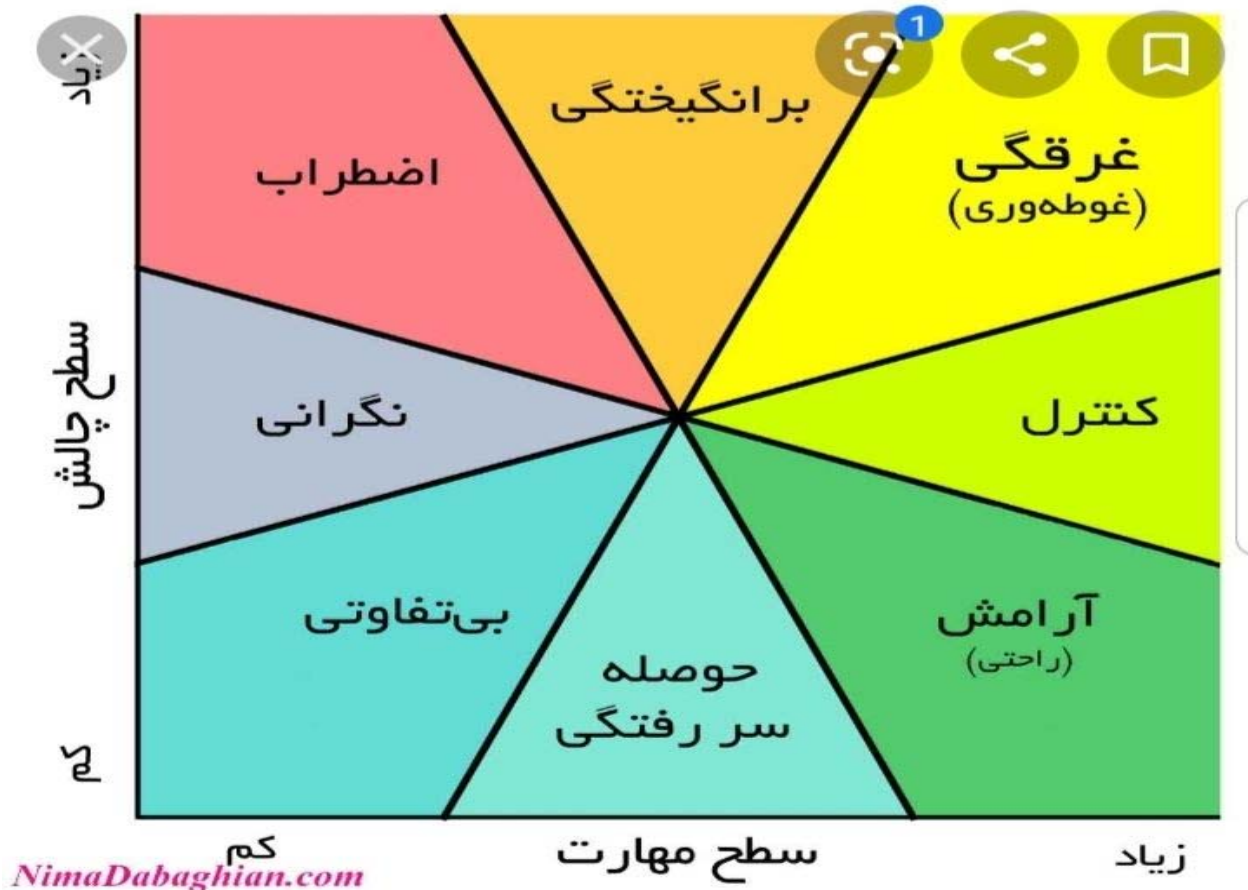
فرشته امامی: مهرنوش جان، معنای خویش کاری در اینجا همان بازتعریف یا توصیف از خود است دیگر، درست است؟

مهرنوش زمانیان: کاری است که من آگاهانه انجامش را برمی گزیند تا دگرگونی ای به وجود بیاورد.

شروین وکیلی: تا اینجا بحث پرسشی مهم مطرح کرده اید که با اجازه تان دوباره صورتبندی اش می کنم تا شاید به ادامه ی بحث کمک کند: رابطه ی میان خواست و خودانگاره چیست؟ عناصر خواست (آرمان، هدف، قصد...) چگونه با ساختارهای خودانگاره-انگاره (زندگینامه / نمایشنامه / سطوح فراز ...) ارتباط برقرار می کنند؟

مهرنوش زمانیان: اگر خودانگاره مان دقیق نباشد، خویش کاری مان را متناسب با آن چه هستیم انتخاب نخواهیم کرد. باز ممکن است اقدام به انجام این خویش کاری نامناسب کنیم، ولی حواسمان به نتایجش باشد و بر اساس خودنگاره را اصلاح کنیم. ممکن است توانایی هایمان را دست کم بگیریم که این رشد من را محدود می کند یا ممکن است هدفی ناواقعی انتخاب کنیم. این من را یاد الگوی روان شناسی مثبت گرا و تعریف غرقگی (flow

(state) می‌اندازد که در آن باید به نسبت میان توانمندی و سختی کاری که انجام می‌شود توجه داشت.



نیما کی‌نژاد: شروین جان، من هم تا اینجا این نتیجه را گرفتم: یا من مرکزدار و منسجم است که در این صورت خویش کاری را بر اساس عناصر خواست خودش تعریف می‌کند که این خواست برگرفته از خودانگاره است؛ یا این خویش کاری است که من را پیکربندی می‌کند که در این صورت مسیر برعکس طی شده و این عناصر خواست هستند که انگاره را صورتبندی می‌کنند.

عفت جمالی‌زاده: آیا این درست است که خودانگاره خواست را جهت می‌دهد و برعکس خواست خودانگاره را؟ انگاره در تسلط بر خودانگاره و خواست شکل می‌گیرد که البته درستش این است که انگاره در تسلط انگاره و خواست باشد.

علیرضا کسمایی مقدم: خواست و میل و خودانگاره سیال و پویا و درهم‌تنیده هستند. نظامهای زیستی مانند سازه‌های یک بنا زیرساخت و روبنا ندارند.

عفت جمالی‌زاده: درستش این است که انگاره هم با انگاره تنظیم شود؟

علیرضا کسمایی مقدم: متوجه نشدم؟

عفت جمالی‌زاده: منظورم جایی است که استاد گفتند پس از گرفتن بازخورد از دیگران، ارزیابی نهایی را خودتان انجام دهید؛ یعنی منصفانه از خود همان پرسشها را بکنید. اگر پاسخ‌تان به حقیقت خودتان نزدیک بود، همان مهم است.

مهرنوش زمانیان: خودانگاره با بازخوردهای انگاره می‌تواند صیقل بخورد.

ثریا خنجری: فکر می‌کنم یکی از زمان‌های خطیری که آدم‌ها با خودانگاره‌شان روبه‌رو می‌شوند، هنگام پر کردن پرسش‌نامه‌ی استخدامی است. به نظرم همه‌ی بخش‌های آن پاسخ‌های سرراستی می‌خواهد که از جنبه‌هایی گوناگون زندگی انسان را در برمی‌گیرد. در واقع همه‌ی لایه‌های «فراز» را که بیشتر وقت‌ها می‌بینیم پاسخ دادن به آنها آسان نیست؛ چون خودانگاره‌مان را خوب صورتبندی نکرده‌ایم. به گمانم تمرین خوبی است که ببینیم چه اندازه می‌توانیم خودمان را تعریف کنیم.

فرشته امامی: مثال شما شبیه اتفاقی است که در روان‌کاوی می‌افتد! هرچند روان‌کاوی من را در نظریه نادیده بگیرد، در عمل بیمار بازتعریفی از خود در دست دارد که در پیوندی نزدیک با خودانگاره است. پرسش این است که آیا روان‌کاوی در تئوری و عمل دو مسیر واگرا را می‌پیمایند؟

ثریا خنجری: اگر منظورتان از اتفاقی که در روان‌کاوی می‌افتد تداومی آزاد است، آن را نمی‌گویم. منظورم این است که در پرسش‌نامه‌های استخدامی ما پیشینه‌ی شغلی و شخصی‌مان را می‌نویسیم. همین‌طور معیارهای مادی و غیر مادی مهمی را که در چشم‌انداز زندگی فردی و به‌ویژه اجتماعی برایمان مهم است. معمولاً کسانی که تصویری دقیق و درست از خواسته‌ها، اهداف و توانمندی‌هایشان دارند در به دست آوردن شغل و سپس در محیط کار موفق‌تر هستند. در واقع با دیدی روشن‌تر و ذهنی برنامه‌ریزی‌شده‌تر با کار و محیط کار روبه‌رو می‌شوند. کسانی که خودانگاره‌ای قوی ندارند، باید مسیری سخت‌تر و پیچیده‌تر و اغلب با موفقیت کمتری را طی کنند. در هر صورت زمان بیشتری صرف بازیافتن خودشان در محیط جدید می‌کنند.

علیرضا کسمایی مقدم: اراده‌ی آزاد مشتقی از میل و خواست است و خودانگاره در ارتباط تنگاتنگ با برداشت از اراده‌ی آزاد و عکس آن است.

پرویز ورجاوند: «چهر دفتر» یا (Face Book) روی همین مهری که به چهره‌ی خود داریم، موفقیت خود را کسب کرد. با این حال تعریفهایی که ما از خود داریم، گاه واقع‌بینانه نیستند و خودشیفتگی در آنها بسیار است.

هانا آقاپور: اگر زندگی‌نامه به صورت داستان یا، به قول شروین، به روایتی زبانی فروکاسته می‌شود، در نمایش‌نامه یا متن به چه صورت است یا چگونه من را می‌آفریند؟

علیرضا کسمایی مقدم: نمایش‌نامه هم به همان صورت روایت‌های زبانی است.

مهرنوش زمانیان: پرستان چه پیشنهاد جالبی را طرح می‌کند! این که نمایش‌نامه را با ابزاری مگر نوشتار خلق کنیم؛ مانند یک فیلم کوتاه با موسیقی و پالت رنگی مشخص و دیگر موارد.

نیما کی‌نژاد: در این صورت باز هم در قالبی زبانی است.

علیرضا کسمایی مقدم: بله، این هم نوعی روایت زبانی است.

مهرنوش زمانیان: در هر صورت باید رمزگذاری شود، ولی فکر می‌کنم تصویر و موسیقی پیچیدگی بیشتری تولید می‌کنند.

علیرضا کسمایی مقدم: گرچه باید با من یکی نشود: «رهر و آنست که چون آتش بود / تیزرو و سوزنده و سرکش بود».

مهرنوش زمانیان: من مدتی بر اساس بیتی در هفت‌پیکر یک آزمایش کوچک طراحی کرده بودم و برای مدت یک ماه انجامش می‌دادم و نتایجش را ثبت می‌کردم: بهرام گور با تصویری از آینده‌ی خود در قالب یک نقاشی در اتاقی مخفی در قصرش به خواب می‌رود. به شکل یک عادت این تصویر دیدن را با موسیقی همراه می‌کند و برای خودش با آرزویی که دارد می‌سازد، انگار دارد آینده‌اش را هم پیش‌بینی می‌کند. من هم کوشیدم چنین موقعیتی را بسازم که نتایجش جالب بود. پیشنهادش می‌کنم و اگر مایل باشید تجربه‌ی خودم را هم در میان خواهیم گذاشت.

عفت جمالی‌زاده: چه جالب! این تجسم خلاق است.

مهرنوش زمانیان: یک تجربه‌ی دیگر هم این است که در یک کلاس فیلم‌سازی باید در مدت زمانی کوتاه، میان دو جلسه، سه فیلم می‌ساختیم با سه موضوع ترس و عشق و من. هنگامی که فیلم‌ها را در کلاس نمایش دادیم همه شروع می‌کردند به کشف آن آدمی که موضوع بود. گرچه این بخشی از کلاس نبود و ناخودآگاه رخ می‌داد. نکته‌ی جالبش این بود که ما آن بخش‌هایی از خودمان را در فیلم‌ها باز می‌تابانیم و دیگران می‌دیدندش و ابرازش می‌کردند که برای خود آن فرد نامرئی و جدید بود! یک بخش از خودانگاره دقیقاً با ساختن و نگاه آگاهانه داشتن به آن‌چه ساخته شده شکل می‌گیرد.

فرشته امامی: شاید به همین دلیل حضور من در اکنون تعریف می‌شود و هر بار می‌تواند بازتعریف بشود! یا شاید چون هر بار به آن آگاه‌تر می‌شویم، بازتعریف بشود.

شروین و کیلی: به پیوند زبان با این مفاهیمی که می‌گویید هم فکر کنید. این که چگونه اینها در زبان بازتاب می‌یابد و پس از این صورتبندی چه تغییراتی را رقم می‌زند؟

علیرضا کسمایی مقدم: در قالب زمان کرانمند شکل می‌گیرند و از اکنون فاصله می‌گیرند.

فرشته امامی: متأسفانه، اتفاقاً من بیشتر درگیر توصیف کلامی شده‌ام! تصور می‌کنم شاید زبان است که دارد به عنوان واسطه هدف و آرمان را شفاف‌تر می‌کند! و هنگامی که هدف شفاف‌تر می‌شود، خودانگاره کارآمدتر می‌تواند اهداف را پی‌بگیرد!

عفت جمالی‌زاده: شروین جان، مفاهیم در زبان با محدودیت مواجه می‌شوند و حد و مرز پیدا می‌کنند. در حالی که انگار در حقیقت مجموعه‌ای از سایه-روشنهایی هستند که در هم امتداد دارند.

سعید تفاخ: در درس گفتار اشاره شد به زمانی که ما در حال صورتبندی خودانگاره‌مان هستیم با مواردی روبه‌رو می‌شویم که حتا دوست نداریم بهشان بیندیشیم. می‌شود گفت که همیشه آنها را پس ذهنمان نادیده می‌گیریم. منظورم همان زوایای تاریک من هست که، به گفته‌ی شروین جان، همگی مان هم داریم. پرسش من این است که اکنون باید با این چیزها چه کار کرد؟ آیا باید فقط مشاهده‌شان کرد یا نادیده‌شان انگاشت؟ باید زدودشان و اگر بله چگونه؟ یا باید روسووار اعتراف کرد؟

علیرضا کسمایی مقدم: با خودمان باید روراست باشیم و با تیغی تیز کتمان و اغراق را پاکسازی کنیم.

عفت جمالی‌زاده: گمان کنم باید با آنها روبه‌رو شد و با خواست اصلاحشان کرد. مواجهه یعنی آگاه شدن و روکردن آنها برای خود. اصلاح هم می‌تواند زدودن برخی باشد و هم روکردن برخی‌شان.

علیرضا کسمایی مقدم: «صورتگر نقاشم هر لحظه بتی سازم / وانگه همه بتها در پیش تو بگدازم».

سعید تفاخ: بسیار عالی، ولی افرادی مانند روسو اتفاقا همینها را برای همه عیان کردند و به نظر می‌رسد که این راه حلشان بوده است.

علیرضا کسمایی مقدم: فکر می‌کنم در زمان روسو برخورد با ظاهرسازی یک ضرورت بوده است. مهم این است که خود را نفریبیم.

سعید تفاخ: از زاویه‌ای جالب نگاه کردید به داستان!

محبوبه شکوهی‌فر: اگر با چیزهایی روبه‌رو می‌شویم که دوست نداریم، شاید از میل و خواست ما ریشه نگرفته‌اند و نهادها به ما تحمیل کرده‌اند. اگر چیزی منجمد است و توانایی تغییر را ندارد، احتمالا مال دیگران است. میل و خواست مال ماست و همیشه می‌توانیم بهش نگاه کنیم و تغییرش بدهیم.

دلنواز فرجی: گاهی میل ما آنقدر از ما فاصله دارد که خودمان هم نمی‌توانیم آن را ببینیم. تصور می‌کنیم که میل ما آن نیست، در صورتی که این نداشتن تمایل همان چیزی است که به ما داده‌اند.

سعید تفاخ: موافق‌ام.

محبوبه شکوهی‌فر: برای همین زروان پیشنهاد می‌کند که میل‌ها و خواست‌ها را بنویسیم و بسنجیم که آیا با هم هماهنگ و در یک راستا هستند یا نه؟ اگر نباشند، پس ایرادی در کار است.

مهرنوش زمانیان: برای من هم این تجربه پیش آمده است که اصلا کشف کنم چه می‌خواهم. انگار زیر یک لایه‌ی سنگین تغییر شکل یافته از من مدفون بوده‌اند. این می‌تواند با محدودیت‌هایی که تعریف زبانی ایجاد می‌کند مرتبط باشد؟

سعید تفاخ: گمان می‌کنم این بیشتر مربوط به نهادها باشد.

دلنواز فرجی: به نظرم در این زمینه فرهنگ نقشی پررنگی دارد.

ثریا خنجری: گاهی هم کاملاً برعکس است. ما پروا نداریم به خواست و میلمان نگاه کنیم، چون با هنجارهای نهادی متعارض‌اند. تصور مقابله با هنجارهای محکم و نهادینه‌شده دشوار و ناممکن به نظر می‌رسد و انباشت امیال و خواست‌های متعارض با هنجارها به آدم احساس گناه می‌دهد. برای این که نمی‌توانی نادیده‌شان بگیری و قدرت برخورد با هنجارها را هم در خودت نمی‌بینی.

محبوبه شکوهی‌فر: به نظرم نوشتن آنها بدون نگرانی از تابوها به شفاف شدن و الویت‌بندی‌شان کمک می‌کند. ممکن است میل و خواستی داشته باشیم، ولی در فرآیند نوشتن متوجه بشویم که الویت ندارند یا کاری برایشان انجام ندهیم.

علیرضا کسمایی مقدم: به نظر شما چه باید کرد؟

ثریا خنجری: باید رندانه خواست و میل را کشف و برآورده کرد؛ بدون آسیب زدن به هنجارها.

علیرضا کسمایی مقدم: مانند کشیش نوتردام!

ثریا خنجری: بله و مانند دیگر رندان صاحب‌نام جهان. اصولاً کسانی که نظم‌های نو ایجاد کرده‌اند و طرح‌های نو در انداخته‌اند، به نظرم نه با به آشوب کشیدن نظم‌ها که با حرکت ظریف در کنارشان و با ایجاد تغییرات ظریف این کار را کرده‌اند.

علیرضا کسمایی مقدم: کشف میل و خواست و آرمان بسیار ارزشمند است. خویش‌کاری پشت آن شکل می‌گیرد: «خود راه بگویدت که چون باید رفت».

ستاره علی‌دوست: مساله‌ی من با موضوع آرمان این است که پویایی خودانگاره و من که در اکنون و در تعامل با جهان پیوسته متغیر پیرامون بروز و ظهور پیدا می‌کند با داشتن آرمان و مرکز چگونه در کنار هم قرار می‌گیرند. شروین عزیز هم تاکید می‌کند مثبت رویشان دارد که انگار تداوم و ثبات را در زمان می‌طلبند.

مهرنوش زمانیان: تفاوتی که انسان کنشگر با فرد منفعل دارد، شاید گزینشی از سر ترس یا انتخابی از سر اشتیاق

یا همان میل همراه با خواست باشد. نهادها با عذاب وجدان و ترس، مرزبندی‌ای مشخص برای خواست و میل را مشخص می‌کنند.

علیرضا کسمایی مقدم: نهادها میل و خواستمان را صورتبندی می‌کنند. رهایی از هنجارزدگی آن قدرها هم ساده نیست.

مهرنوش زمانیان: با شما موافق هستم. این بیشتر یک حرکت مستمر است تا یک اتفاق یک‌باره.

دلنواز فرجی: بعضی از گزینشهای ما - که تصور می‌کنیم میل خودمان هستند - در مدت زمانی طولانی آمیخته با مذهب و فرهنگمان شده‌اند و تفکیک آنها از خواست واقعی خودمان بسیار دشوار است و گاهی ترسناک.

علیرضا کسمایی مقدم: رهرو آن است که چون آتش بود. هر چه در چنگال هنجارها بمانیم به پویایی خود و جهان و دیگران خیانت کرده‌ایم.

محبوبه شکوهی‌فر: میل و خواست ما برآمده از دستگاه انتخابگر ما هستند و مستقیم می‌توانیم آنها را تشخیص بدهیم. سنجهی نهایی آنها این است که باعث افزایش «قلبم» شوند.

ترسیم خودانگاره: سالمندی انگاره و بازسازی خودانگاره

نشست پانزدهم: ادی ۱۳۹۹

آرش شریف: برای این که نوشتن زندگینامه و نمایشنامه به درد بخورد، دست کم چه قدر باید از شان بنویسیم و با چه مقدار جزئیات؟ چون می شود از یک بند تا یک کتاب دویست صفحه ای درباره ی آنها نوشت.

شروین و کیلی: آرش جان، پیشنهادم این است که به صورت زنجیره ای از رخدادها با درجه های درشت نمایی متفاوت بهش نگاه کنی. مثلاً در قدم اول کل عمر را در نظر بگیر و مهم ترین رخدادی که در هر سال رخ داده را بنویس. این می شود ستون فقراتی برای قدم بعدی که مثلاً در هر سال پنج و بعد ده رخداد تعیین کننده و سرنوشت ساز را استخراج کنی و بنویسی. مهم است که در حد امکان زندگینامه را به یک ساختار تبدیل کنی و از حالت روایت و داستان که مرسوم است، بیرون بیاورید؛ یعنی سیاهه ای از رخدادها و تحلیل فراز و فرود «قلبم» و بررسی عوامل درونزاد یا برونزاد (کنش یا عمل) حاکم بر آن است که مهم است.

آرش شریف: راهنمایی ای کلیدی بود. پس، ساختار داشتن و فهرستوار بودن زندگینامه بر توصیف جزئیات داستانی اولویت دارد.

شروین و کیلی: آره، کاملاً. اتفاقاً باید از غرق شدن در جزئیات و مشغولِ بلاغت داستانی شدن پرهیز کرد.

شبه‌هنگ رشیدی: انتخاب خویشکاری اصلی که کل زیست جهان ما را سازماندهی کند و در همان حال متناسب با میلها و خواسته های درونی شده و همراستا با آنها باشد چگونه ممکن است؟ خویشکاری اصلی همان مرکز ما خواهد بود و نشان دهنده ی جهت حرکت ما؟

شروین و کیلی: آره، فکر می کنم این در واقع کالبدشناسی مرکز است. مرکز همان خواست و میل همگراست که به محوری برای تغییر دادن هستی تبدیل شده باشد. چون میل و خواست هر دو شیوه هایی برای تغییر موضع

هستی از وضعیت موجود به مطلوب هستند؛ یعنی مرکز لزوماً به معنای فشار آوردن به هستی و جا به جا کردنش است.

علیرضا کسمایی مقدم: این با نهادینه شدن آرمان شدنی است.

دلنواز فرجی: ولی آرمانها تغییرپذیر هستند. برای شناخت مرزی که تا آنجا آرمان می‌تواند تغییر کند راهی هست؟ من به خودم اجازه‌ی این تغییر را می‌دهم و مشکلی هم با تغییر ندارم، با این حال از درست بودنش مطمئن نیستم.

شروین و کیلی: دلنواز جان، این را باید پیشاپیش پذیرفت که آرمان درست و غلط نداریم، مگر آن که آرمانی به کاهش «قلبم» بیانجامد که در واقع آرمان نیست و خودتخریبگر از آب درمی‌آید. برای همین به نظرم باید فارغ و رها اجازه داد که آرمان نوسان کند و پویایی خودش را داشته باشد. هرچند به تجربه دیده‌ام که این نوسان خیلی واگرا نمی‌شود و دامنه‌اش پس از چند جنبش بسته می‌شود و بر نقطه‌ای تمرکز پیدا می‌کند.

علیرضا کسمایی مقدم: آرمانهای گوناگون در مفهوم کلی افزایش «قلبم» متحد می‌شوند و مشکلی را که به آن اشاره کردید به وجود نمی‌آورند.

شروین و کیلی: همگرا هم می‌شوند؛ یعنی نقاط همپوشانی‌شان بیش از آن است که معمولاً گمان می‌کنیم و از شکل گفتمانی شدن‌شان برمی‌آید.

علیرضا کسمایی مقدم: وقتی به من فکر می‌کنیم، مجموعه‌ای از زندگینامه‌ها و نمایشنامه‌ها در نظرمان ظاهر می‌شود. نظر شما برای حل این مشکل چیست؟

شروین و کیلی: اینها هم قطعا هست، اما صورتبندیهای زبانی و داستانه‌ای من است. شکلی که زیر تاثیر نهادها و برای روایت کردن خودانگاره‌مان در فضایی عمومی شکل گرفته و کارش تصحیح پیاپی انگاره‌ی دیگران درباره‌ی خودمان است. مهم است که حضور یک سیستم حاضر و موثر را به رسمیت بشناسیم که پشت این روایت نشسته و آن را تنظیم می‌کند. به جای آن که آن منِ پساپشت را فرآورده‌ای و محصولی فرعی از این دو نوع داستان بدانیم.

علیرضا کسمایی مقدم: اینها قطعا برساخته‌های ذهنی هستند. این نکته هم مهم است که ما به‌طور تجربی با پیوستگی روبه‌رو هستیم. اینها در این حال می‌توانند به معضلی تبدیل شوند.

آرش شریف: بیشتر وقتها نوشتن اینها کمک زیادی می‌کند تا «من» را از افکار و زندگینامه و نمایشنامه جدا کنیم. وقتی نویسیم یک تصور کلی و درهم از همه‌ی اینها ممکن است داشته باشیم که خیلی از جاهایش روشن و خودآگاه نیستند.

شروین وکیلی: آره، من با نوشتن زندگینامه و نمایشنامه موافقام. همان هم کلی اطلاعات به دست می‌دهد و مهمتر از همه این که برشی از خودانگاره را در زمان ثبت می‌کند و از تحریف پیگیر و همیشگی‌اش در گذر زمان و در تار و پود حافظه پیشگیری می‌کند. با این حال آن را نباید با تمرینی برای استخراج ساختار زندگینامه و نمایشنامه یکی انگاشت.

شباهنگ رشیدی: منسجم کردن رفتارها در راستای خواستها که موجب افزایش «قلبم» شود و همزمان صرفا با توجه به الگوها و القاتات بیرونی نباشد، چگونه ممکن است؟ زمانبندی و بازنگری و مدیریت خواستها چگونه است؟ شروین وکیلی: به نظرم این فرایندی است که گام به گام و منتشر شکل می‌گیرد؛ یعنی چنین نیست که با یک ضرب و یک حرکت بشود من را از نهاد مستقل کرد و خواستهایش را خودمدار ساخت. روندش با نوعی مقاومت مویرگی و منتشر ممکن می‌شود. هر از چندی جایی سرپیچی‌ای از هنجاری رخ می‌دهد و قاعده‌ای مشکوک جلوه می‌کند و هر بار آن محورهای درونی میل و خواست اعتبار و مشروعیت بیشتری به دست می‌آورند و نیرومندتر می‌شوند.

آرش شریف: نظرتان در این مورد چیست؟ به گمانم در فهرست کردن ویژگیها در انگاره‌ی روانی افکار خودکار (schema) و همچنین اختلالهای شخصیتی خفیف بسیار مهم و مرکزی هستند. بسیاری از ما نمی‌دانیم که ممکن است چنین اختلالاتی داشته باشیم. ما تا شجاعانه با این افکار خودکار - که درونی شده‌اند و افکار دیگر و احساسات ما را هدایت می‌کنند - روبه‌رو نشویم، تغییر نمی‌کنند.

شروین وکیلی: کاملا موافقم، اما باید اینهایی را شکار کرد که از روشهای مرسوم گفتمانی هستند؛ یعنی اگر بخواهیم از درون زبان این عوارض را شناسایی و شکار کنیم، ممکن نیست. اتصال به کردار و کنش و عینیت «قلبم»

به همین خاطر به نظرم کلیدی است.

عفت جمالی زاده: چگونه کنش به من شکل می دهد؟

شروین و کیلی: این روندی دوسویه است عفت جان. من کنش را می آفریند و به نوبه‌ی خود از کنشهایش آفریده می شود. در میان آنچه که از من صادر می شود، اما کنش مهمترین متغیر است و می شود گفت که زنجیره‌ی کردارهاست که من را تعیین می کند و به زندگینامه شکل می دهد.

علیرضا کسمایی مقدم: یا تعبیر مجموعه‌ی پردازش انتخاب و کنش است.

شروین و کیلی: دقیقا، یا همان مفهوم شکست تقارن است.

عفت جمالی زاده: کنش چه اثری روی من بیکران دارد؟ آیا صحیحتر نیست کنش از من بیکران برخیزد؟

شروین و کیلی: عفت جان، توجه داشته باش که کرانمند/بیکرانه صفت زمان است، نه من. زمان بستر شکل گیری من است و زاده‌ی من، ولی اینها دو چیز متفاوت هستند.

علیرضا کسمایی مقدم: فکر کنم مجموعه‌ی زندگینامه و نمایشنامه ارزش پردازشی دارد و انتخاب در اکنون انجام می شود.

عفت جمالی زاده: به عبارتی من بیکران را همان اراده‌ی آزاد می گیرید؟

علیرضا کسمایی مقدم: اگر منظور شما من در اکنون باشد، بله.

شروین و کیلی: عفت جان، عبارت «من بیکران» نادرست است. احتمالا کردارها یا برخورداری من از زمان بیکرانه مورد نظرت است. شاید دقیقتر باشد این را بگوییم که من، اراده‌ی آزادی است که در زمان بیکرانه حضور دارد. من خودش یک سیستم تکاملی است و دوقطبی کرانمند/بیکرانه درباره‌اش معنا ندارد.

عفت جمالی زاده: می شود لطفا درباره‌ی من بیشتر توضیح دهید؟

شروین و کیلی: من سیستمی است تکاملی، خودسازمانده، خودارجاع و خودمختار که امکان بازنمایی خود (خودآگاهی) و تعیین رفتار خود (اراده‌ی آزاد) را دارد.

عفت جمالی‌زاده: و همچنین زاینده در بستر زمان است؟ من اراده‌ای آزاد است که هم در زمان بیکرانه و هم کرانمند حضور دارد. درست است؟

شروین و کیلی: آره، عفت جان. درباره‌ی من باید به درس گفتارها و نوشتارهایی که روی کانالم هست مراجعه کنی. بحثی مفصل است. کتاب روانشناسی خودانگاره در این مورد است.

عفت جمالی‌زاده: به نظرم بیشتر کنشها بر مبنای خودانگاره‌ای است که از تصویر دیگران از خودمان داریم. چگونه می‌توان کنشی داشت که بر مبنای من بیکران باشد؟

شروین و کیلی: تشخیص این که کجا انگاره‌ی دیگری ختم می‌شود و خودانگاره شروع می‌شود، قدری تمرین می‌طلبد. مرز میان این دو شفاف نیست و خاکستری است و تداخل‌شان ایرادی هم ندارد. فقط باید دریافت که مرکز سازماندهی من در درونش باشد و نه بیرون. تغذیه کردن از داده‌های بیرونی برای این منظور ایرادی ندارد و خیلی هم خوب است.

عفت جمالی‌زاده: به عبارتی آرمانی که از من بیکران برخیزد، نه انگاره است و خودانگاره. به نظرم انگاره و خودانگاره در زمان کرانمند هستند. درست است؟

شروین و کیلی: ببین، داستان این طوری است که محصور شدن در زمان کرانمند خودانگاره‌ای درست می‌کند که در قالبی زبانی محدود شده است. استقرار در اکنون این قالب را می‌شکند و تصویری واقعی از من به دست می‌دهد که خود به خود روی انگاره‌ی دیگران هم اثر خود را می‌گذارد.

عفت جمالی‌زاده: پس من با در اکنون بودن می‌تواند اراده‌ی آزاد داشته باشد و نیز انتخاب و شکست تقارن. در نتیجه کنشی برخاسته از انتخاب است که بر خودانگاره و من اثر می‌گذارد. به عبارتی از درون به بیرون است و برعکس؟

شروین و کیلی: دقیقاً اینطوری است.

شباهنگ رشیدی: در نوشتن خودانگاره به گمانم گفتید که انگاره‌های دیگران را دریافت کنیم و در نهایت آنچه می‌پذیریم که همان هستیم را به عنوان خودانگاره‌مان ثبت کنیم. حال اگر بیشتر کسان صفتی را در ما تشخیص

دهند که با آن موافق نباشیم، می‌بایست آن را بپذیریم یا صرفاً به آن مظنون شویم و بررسی‌اش کنیم؟

شروین و کیلی: به نظرم در هیچ شرایطی نباید صرفاً به دلایل آماری نظر دیگری را پذیرفت. نظر دیگری و انگاره‌ای که درباره‌ی خودمان می‌گیریم، در نهایت نوعی منبع اطلاعاتی است. به کمک آن باید شک کرد و خود را با بازبینی‌های پیاپی و اسازی کرد، اما در نهایت آنچه من در من می‌بیند اهمیت دارد.

آرش شریف: پرسشم درباره‌ی انسجام آرمان-خواست-میل-عمل است. من آرمان و اهداف کلان خود را دارم که بسیار بزرگ و خوب و روشن کننده هستند و بیشتر خواستها و برنامه‌هایم را منسجم می‌کنند. از سوی دیگر میلیها و خواستها و کارهای روزمره‌ای را هم نوشته‌ام که برایشان وقت صرف می‌کنم، اما بسیاری از میلیها (مثل معاشرت با خویشاوندان یا دیدن فلان سریال کم‌دی) یا کارهای روزمره‌ای که اجتناب‌ناپذیر به نظر می‌رسند (مثل برخی وظایف ملال‌آور شغلی یا تدارکات منزل یا خرید از بقالی) در راستای هیچ کدام از اهداف یا آرمان قرار نمی‌گیرند. گرچه شاید بتوان پیوند اینها را با آرمان به روشی با زنجیره‌ای بلند از دلایل توجیه کرد، ولی این‌طوری دیگر هر عملی را می‌توان با توجیهی به آرمان چسباند. بنابراین، آیا شاید باید درجه‌ای از نداشتن انسجام را پذیرفت یا این که از بسیاری از امیال چشم‌پوشی کرد؟

شروین و کیلی: به نظرم در نهایت باید اولویت‌بندی کرد. بسیاری از چیزهایی که ما فکر می‌کنیم حذف‌ناپذیر و ناگزیر هستند، در واقع چنین نیستند. میل‌ها را هم اگر بر اساس شدت مرتب کنیم، می‌بینیم خیلی چیزها که وقتی فراوان را هم می‌بلعند اصولاً چندان موضوع میل نیستند و به خاطر عادت در ما باقی مانده‌اند. پیشنهاد آن است که این بخشها را بتراشید و حذف کنید.

شباهنگ رشیدی: در نوشتن زندگینامه هنگامی که از یک اتفاق روایتهای متعارض و مختلف وجود دارد، چگونه می‌توان آنچه صحیح است را تشخیص داد یا آنچه مال خودمان است؛ به‌ویژه وقتی که رخدادها برد-برد نبوده باشند؟

شروین و کیلی: در نهایت هیچ چیز قطعی‌ای وجود ندارد؛ یعنی آخرش باید قویترین احتمال را برگزید و امکانی برای ویرایش و بازبینی باقی گذاشت. این مهارتی است که به تدریج ورزیدگی ایجاد می‌کند و تشخیص منصفانه‌ی این که کجا اشتباه کرده‌ایم و نکرده‌ایم را ممکن می‌سازد.

دلنواز فرجی: چگونه متوجه شویم در ناخودآگاهمان بخشهای از خود را حذف نمی‌کنیم؟

شروین و کیلی: پیشنهادم آن است که فرض را بر این بگذارید که چنین می‌کنید. بحث خیلی به خودآگاه و ناخودآگاه هم مربوط نمی‌شود. بخشِ بیشترش اتفاقاً خودآگاه است و در جریان کوشش برای ویرایش انگاره‌ی دیگران رخ می‌دهد.

رحمان عزیز هروی: شاید پرسشم قدری ساده‌لوحانه باشد: با توجه به توانایی شدنِ انسان به هر آنچه بخواهد و ضرورت انجام دایره‌ی وسیعی از کارها، به‌ویژه در سطح اجتماعی، چگونه آرمانمان را تعیین کنیم؟

شروین و کیلی: رحمان جان، به نظرم هر کدام از ما باید خویشکاری مشخصی برای خودمان انتخاب کنیم؛ یعنی از نقطه‌ای خاص هستی را هل بدهیم به سمتی که محتوای «قلبم» بیشتری دارد. این که هر کس از چه راهی و با چه زاویه‌ای چنین می‌کند، قاعده‌ی عامی ندارد و به شخصیت و انتخاب و متغیرهای شخصی‌اش بستگی دارد، اما شیوه‌ی انتخاب و جهت هل دادن را می‌شود الگو کرد و زروان با کمک مفهوم «قلبم» این سنجها را به دست می‌دهد.

علیرضا کسمایی مقدم: آرمان محوری است که به کنشهای ما جهت می‌دهد.

شروین و کیلی: آرمان تقریباً مثل قطب‌نمایی است که کل تجهیزات کشتی میل-خواست را سمت و سو می‌دهد.

رحمان عزیز هروی: پرسشم این است که میان هزاران هزار کنش موثر و ضروری - که قطعاً توانایش را کسب می‌توان کرد - چگونه دست به انتخابی آرمانی بزنیم تا کنشهایمان را در همان سو شکل بدهد؟

علیرضا کسمایی مقدم: در واقع به این دلیل آموزش می‌بینیم.

شروین و کیلی: به تجربه کم‌کم درمی‌یابیم که محتوای «قلبم» کدام کنشها بالاتر از بقیه است. به نوعی قله‌هایی را باید در دشتی ناهموار تشخیص دهیم از محتواهای «قلبم».

عفت جمالی‌زاده: به چه سمتی سو می‌دهد، وقتی که در یک چرخه‌ی بسته هست؟

شروین و کیلی: خودارجاع هست و در مدارهایی بسته جریان پیدا می‌کند، اما سوگیری‌هایی مشخص و غایتی‌هایی طبیعی دارد که همان «قلبم» (قدرت-لذت-بقا-قدرت) است.

عفت جمالی زاده: ارتباط من با «قلبم» چیست؟ چگونه می توان انضباط درونی داشت؟

شروین و کیلی: عفت جان، پرسشهایت خیلی پایه‌ای است و خارج از دایره‌ی بحثهای کلاسمان. در این موارد باید مطالب روی کانال را مرور کنی و بعد در کلاس شرکت کنی.

عفت جمالی زاده: فقط درس گفتارها را گوش داده‌ام.

شروین و کیلی: کتابها را هم لازم است بخوانی. پایه‌ای نظری لازم است برای این که مطالب کلاس برایت سودمند باشد. این پرسشهایی که داری به مفاهیم خیلی پایه مربوط است که در دوره‌ها دانسته فرض می‌شود.

آرش شریف: من وقتی آرمانهای بزرگ را نگاه می‌کنم، جای میل و لذت را در آن خالی می‌بینم. معمولا این تعویق لذت و انضباط و داو بستن است که من را در راستای آرمان قرار می‌دهد. متوجه هستم که لذتهای راستین و زیستی معمولا تناقضی با آرمان ندارند، اما انگار کاملا یکپارچه نمی‌شوند. همراستا بودن میل و لذت با آرمان هنوز برایم حل نشده است.

شروین و کیلی: آرش جان، اتفاقا یکی از آسیب‌شناسی‌های مهمی که می‌بینم همین است. تاریخ را افرادی با اراده‌ی آهنین به گند کشیده‌اند که راهی برای همگرا کردن خواست و میل‌شان بلد نبوده‌اند. به همین دلیل میل را سرکوب کرده‌اند و همین را از دیگران هم طلب می‌کرده‌اند. یکی از شاخصهای مهمی که به نظرم «درستی» یک آرمان یا «اعتمادپذیر بودن» یک فرد با اراده را نشان می‌دهد، همین همگرایی چهار متغیر «قلبم» است و این که خود طرف چه قدر از اینها برخوردار است.

علیرضا کسمایی مقدم: این تلاش و هنری رندانه است و از مراحل مهم پرورش است.

آرش شریف: درباره‌ی همگرا کردن خواست و میل و موضوعات مربوط به «تعویق لذت» منابعی را معرفی می‌کنید؟

شروین و کیلی: آرش جان، در این مورد لطفا با کلمه‌ی انضباط و میل روی کانالم بگرد. فکر کنم مطالب خوبی پیدا شود.

علیرضا کسمایی مقدم: نکته‌ی جالب برای من اصطلاح مرگ در ادبیات عرفانی است که با خاموشی زندگینامه

و نمایشنامه و سیلان من در اکنون همراه است.

شروین و کیلی: یا با این تصور همراه است که زندگی‌نامه جایی بایگانی می‌شود.

براز خودانگاره - تله‌ماورا برده‌های پنهان کاری و افشاگری

نشت شانزدهم: ۲۹ دی ۱۳۹۹

علیرضا کسمایی مقدم: اگر در ترسیم خودانگاره به کیفیت مناسب برسیم، بدون کتمان و اغراق گزارشهای دقیق خبری رسیدگی پذیر بی‌تناقض و برجسبهای غیر واقعی و پیراسته از کلیشه‌ها و پیشداشته‌ها و خودفریبی‌ها که با بازخوردها پرداخته و کمی شده‌اند به یک تاریخ‌نگاری دقیق از خود می‌رسیم. با توجه به پیوستگی امور در سطح هستی، آیا همه‌ی این گزاره‌ها من را تشکیل می‌دهد؟ اگر بخواهیم همچون بودا بیندیشیم، همه‌ی آن گزاره‌های زندگینامه‌ساز و نمایشنامه‌پرداز خاطراتی در گذشته و تخیلاتی در آینده است و هیچ محتوای واقعی‌ای ندارد. وقتی همه را برداریم در نیروانای سکوت و نه هستی فراگیر وارد می‌شویم: «به دریایی فرو رفتم که نه پا و نه سر دارد / ولی یک قطره زان دریا به صد گوهر اثر دارد».

شروین و کیلی: هنگام ساماندهی خودانگاره این را باید در نظر داشت که در نهایت هر آنچه در انگاره‌ها و حتا خودانگاره جای می‌گیرد، رمزگذاری‌ای و برجسب‌هایی بر من است و نباید با من اصلی در مقام هستنده‌ای خودبنیاد اشتباهش گرفت. این فاصله‌گیری از انگاره/خودانگاره برای بی‌طرفانه نگرستن به آن ضرورت دارد و در ضمن جلوی از خود بیگانگی (یا حل شدن من در انگاره یا فروکاسته شدنش به روایتی در خودانگاره) را هم می‌گیرد. این روش البته با رویکرد بودا متفاوت است که من را طرد می‌کرد و با اندیشه‌های هوادار اصالت من ستیزه داشت.

علیرضا کسمایی مقدم: در واقع آنچه از پردازش روان در مراحل مهری و عرفانی داریم، همین خاموشی ارادی خودانگاره نیست؟

شروین و کیلی: اینجا بحث قدری پیچیده می‌شود علیرضا جان. سنت عرفانی ما دو شاخه‌ی متفاوت دارد به نظرم. یکی‌اش عرفان خراسانی است که هسته‌ی مرکزی اندیشه‌ی مغانه را حفظ کرده و اصالت من را می‌پذیرد.

دیگری عرفان عراقی است که زیر تاثیر آرای مسیحی و افلاطونی است و من‌ستیز است. چارچوب زروان از اولی متأثر است و منتقد دومی است. بر این مبنا هدف از واسازی من در نهایت بازسازی من است، نه محو و نابود کردنش.

علیرضا کسمایی مقدم: بودا در بیان من سکوت می‌کند و همین باعث دستاوردهای اسطوره‌ای بعدی می‌شود.

شروین و کیلی: البته بودا سخنان بسیار جدی و نقدهایی عمیق به مفهوم من دارد. در کل، اما تلاشش آن است که من را مضمحل کند و چنین هم می‌کند؛ یعنی دستگاه فلسفی‌اش به خاطر کوشش متعصبانه‌اش برای از میان برداشتن من، پر از تناقض و گیر و گور شده است. در کتاب خرد بودایی مفصل این را شرح داده‌ام.

علیرضا کسمایی مقدم: به تمام زندگینامه همچون تاریخ نگریستن و داده‌های واقعی شخصیت و خود را نگریستن راهبردی برای یک آن جدید است.

عفت جمالی‌زاده: آیا بودا من حقیقی را نفی می‌کند یا من فرو کاسته شده در انگاره و خودانگاره را؟

شروین و کیلی: در اصل بودا با مفهوم من مشکل دارد؛ یعنی گرانیگاهی خودمختار و اراده‌مند را به رسمیت نمی‌شناسد. کسی که می‌خواهد من را ویرایش و نقد و واسازی کند و من‌های دروغین را از بین ببرد، قاعدتا من را جدی می‌گیرد و اصالتی برایش می‌انگارد، اما بودا چنین نیست و از این نظر تا حدودی به افلاطون شباهت دارد.

هانا آقاپور: خب اگر خود را خودمختار نمی‌داند، چگونه می‌تواند ادعا کند که بودا هست و می‌فهمد؟

شروین و کیلی: اصولاً همین‌طوری هم بیدارشدگی (بودهی) را تعریف می‌کند: با رهایی از کامه (میل/خواست به معنای اراده) و ادغام شدن در سیر روندهای بی‌غایت طبیعی. از دید بودا روشن‌شدگی دگردیسی یافتن به من آرمانی و ارتقا به سطحی برتر نیست، بلکه منتفی شدن من و منحل شدن‌اش در هستی بی‌اراده و پرتکاپوست. این همان مفهوم نیرواناست که کمابیش با نیستی و مرگ مترادف است.

علیرضا کسمایی مقدم: من بخشی از جریان هستی و پویایی آن است.

هانا آقاپور: باز هم نمی‌شود این‌طور حساب کرد. بودا خود را جدا می‌داند و یک کل در نظر می‌گیرد. اگر کل

نباشد، پس من هم نیست؟

علیرضا کسمایی مقدم: کلی فراگیر وجود دارد. شما فقط توهمی از این دیدگاه را می‌بینید. وجود اندر کمال خویش ساری است. تعین امری اعتباری است.

ستاره علی دوست: پس، آن که باید خاستگاه رنج و ماهیت آن را بشناسد و از خواسته‌ها دست بشوید تا رنج را متوقف کند و کردار و اندیشه و کوشش درست و دیگر راه‌های هشتگانه را بشناسد کیست؟ این برای بودا من نیست و اصیل شمرده نمی‌شود؟

علیرضا کسمایی مقدم: فرآیند آگاهی نیازمند مفهوم من نیست.

ستاره علی دوست: این را خیلی نمی‌فهمم!

علیرضا کسمایی مقدم: در فرصتی مناسب درباره‌اش بحث می‌کنیم.

شروین و کیلی: اصلا مشکل همین جاست ستاره جان. بودا با دو مساله روبه‌رو بود؛ یکی حامل لذت/رنج و دیگری ناقل حافظه و تشخیص از یک زندگی به زندگی بعدی در جریان تناسخ. برای این دو، من لازم است و او با این مفهوم درگیری داشت. به همین دلیل برای اولی فرض کرد که هستی رنج است و لذت توهمی فردی بر آن است و برای دومی چارچوبی پیچیده و به نظرم ناموفق درست کرد که چیزی که از من را برای برقرار کردن زنجیره‌ی تناسخ حفظ می‌کرد و بقیه‌اش را منتفی می‌دانست. این که رنج مستقل از من‌ها همچون امری وجودی اصالت داشته باشد و این که من‌ها هنگام رستن از چنبر تناسخ به هیچ تبدیل شوند، پیامدهای فلسفی این کوشش فکری‌اش بود. دو نگرشی که هر دو به نظرم نادرست است.

شیدا وضوئی: از دیدگاه من همه‌ی ما آن کل هستیم و جهالت ما را جدا می‌کند. فقط جهل در بیکرانگی هستی یکی است که آن هم هیچ نیست.

شروین و کیلی: حالا چرا همه گیر داده‌اید به بودا امشب؟!

علیرضا کسمایی مقدم: من شروع کردم و این خودش یک روش است!

هانا آقاپور: آره، سخن به این سو رفت.

شروین و کیلی: روی خود موضوع کلاسمان فکر می‌کنم بحث بسیار باشد. بپرسید و حاشیه نروید که ممکن

است دوباره روی این بحثها بازنگردیم.

علیرضا کسمایی مقدم: مانند امر مسلم (فاکت) علمی در پژوهش، موضوع من هر لحظه یک حس جدید است؛ پیراسته از ماضی و مستقبل!

شیدا وضوئی: برای این صحبت بودا شد، چون من امشب تنها شبی است که وارد گروه شده‌ام و عاشق بودا هستم!

شروین و کیلی: شیدا جان، برای تنظیم روابط دوستانه‌تان با بودا آن کتاب خرد بودایی را هم فرصت کردی بخوان!

شیدا وضوئی: خوانده‌ام. افزون بر خواندن تجربه هم کرده‌ام. گرچه زیاد با خواندن میانه‌ای ندارم و این درکها باید زندگی بشوند.

شروین و کیلی: این طور فکر نمی‌کنم شیدا جان. اگر نخوانی که نمی‌دانی اصولا داری درباره‌ی چه چیزی بحث می‌کنی. به هیچ بهانه‌ای خواندن و دانستن و پرسیدن را معطل نگذار.

هانا آقاپور: گمان می‌کنم اینها کاملا دو موضوع جدا هستند.

شروین و کیلی: به نظرم اتفاقا در هم تنیده‌اند. خواننده‌ها اگر تجربه نشود، فایده‌ای ندارد و سطحی باقی می‌ماند. تجربه‌ها هم اگر موضوع تامل و خواندن و اندیشیدن نظام‌مند نباشند، هرز می‌روند و گاهی خطاهای وخیم ایجاد می‌کنند.

هانا آقاپور: بله، همین طور است.

عفت جمالی‌زاده: می‌شود لطفا درباره‌ی این جمله که «تجربه‌ها موضوع تامل و خواندن و اندیشیدن نظام‌مند باشند» بیشتر توضیح دهید؟

شروین و کیلی: یعنی به نظرم یک جریان رفت و برگشتی میان سیستم شناسنده (عقلانیت، آموختن، اندیشیدن) و سیستم کنشگر (تجربه کردن، آزمودن، کار کردن) برقرار است. وقتی آموخته‌هایمان واقعی می‌شوند که در شکلی عینی و ملموس به کارشان ببندیم. فقط وقتی کردارهایمان منسجم و سامان یافته است که بتوانیم درباره‌اش طرح

پرسش کنیم و بیندیشیم و بخوانیم و بیاموزیم. این دو روند به نظرم مکمل و ملازم هم هستند و نمی‌شود یکی‌شان را بدون دیگری داشت. در واقع می‌شود، ولی چیزی افتضاح از آب در می‌آید!

عفت جمالی‌زاده: آیا منظور از تجربه در اینجا تجربیات درونی هم هست؟

شروین و کیلی: آره، مرزبندی میان این دو اصولاً به نظرم مصنوعی است. ما خیلی بیرون/درون نداریم؛ چه در تجربه‌های عملی و چه آموخته‌های نظری‌مان. هر دو در هم تنیده‌اند.

عفت جمالی‌زاده: پس، باید بتوان برای تمامی تجربیات (چه دورنی و چه بیرونی) طرح پرسش کرد و درباره‌شان خواند.

شروین و کیلی: آره، پیشنهاد اکیدم این است.

دلنواز فرجی: اتفاقاً یکی از جذابیت‌های هیجان‌انگیز این درس‌گفتارها برای من همین دسته‌بندی برخی از تجربیاتم است. با مطالعه مسیر درست را پررنگ می‌کنم و بیشتر از تجربیاتم استفاده می‌کنم.

مهرنوش زمانیان: عفت جان، برداشت من این است که جهان مانند یک آزمایشگاه بزرگ هست و پرسش و دانش تولید می‌کند.

عفت جمالی‌زاده: سپاس، چه برداشت جالبی!

شروین و کیلی: آره، ولی مهم است که توجه داشته باشیم زندگینامه در نهایت، روایتی است؛ هرچند مهم انگاشته شود. پس، باید مراقب باشیم هنگام اندیشه در خویشتن، از چسبندگی به انگاره/خودانگاره پرهیز کنیم.

عفت جمالی‌زاده: از دیدگاه زروان چرا اندکی کمتر از خودانگاره را رو کردن بهتر است؛ مانند کمی ملامتی بودن؟

علیرضا کسمایی مقدم: راهبردی موفق‌تر است.

عفت جمالی‌زاده: تجربه این را نشان می‌دهد؟

شروین و کیلی: عفت جان، ما معمولاً با واژگونه‌اش درگیر هستیم؛ یعنی بیماری مرسوم، اغراق در نمایش

جنبه‌های مثبت خویش است و کوشش برای جذاب نمودن انگاره‌ی خویش. این را روان‌شناسان اجتماعی نشان داده‌اند که اگر انگاره‌ی منفی درباره‌ی کسی داشته باشی و اصلاح شود و مثبت از آب در بیاید، اثرش بسیار بیشتر از آن است که انگاره‌ات مثبت باشد و سپس منفی از آب در بیاید. پس، حالت دوم همچون نوعی خیانت و تهدید از طرف دیگری قلمداد می‌شود، اما اولی را افراد به خطای خودشان منسوب می‌کنند. ملامتی‌ها به نظرم این فرآیند نامتقارن در انگاره‌سازی را ژرف کاویده و دریافته بوده‌اند.

عفت جمالی‌زاده: آیا این تا حدودی دروغ نیست؟

شروین و کیلی: به نظرم باید از دروغ در هر حال پرهیز کرد. تنها در جایی که حدس می‌زنی اگر یک جمله بگویی پس از آن پنجاه جمله‌ی نادرست به ذهنها متبادر می‌شود، بهتر است به جایش جمله‌ای بگویی که پنج جمله‌ی نادرست ایجاد می‌کند؛ هر چند که دومی به قیمت ملامت تمام شود.

عفت جمالی‌زاده: یعنی دروغی باشد که مانند «از خود کم گذاشتن» است. گرچه شاید لزوماً دروغ هم نباشد و در مقوله‌ی «همه چیز را نگفتن» بگنجد.

شروین و کیلی: من اصولاً فکر نمی‌کنم این ترفند دروغی داشته باشد. پرهیز است از نمایش عناصر برجسته و مشکوکی که ممکن است برایمان دلپذیر باشد، ولی یا به قدر کافی محکم و واقعی نیست یا ممکن است در دیگران تصویرهایی اغراق‌آمیز و نادرست ایجاد کند.

مهرنوش زمانیان: آیا ما با آنچه انجام می‌دهیم دگرگون نمی‌شویم؟ اگر من مدام بر اساس نسخه‌ای ضعیف‌تر از آن چه هستم رفتار کند، به آن نسخه سقوط نمی‌کند؟ برای ذهن میان روایت‌های واقعی و خیالی آن قدر تفاوت نیست. با تداوم حیات این بدل از خودمان، آن طور که گفتید، کم‌کم خودمان هم باورمان نمی‌شود که چنان‌ایم؟ به نظرم این یک نسخه‌ی توصیه‌کردنی به همه نیست.

شروین و کیلی: نکته اینجاست که ملامتی‌ها به هیچ عنوان خودانگاره‌ای فروپایه نداشته‌اند. اتفاقاً محتوای سخن‌شان این بود که خودانگاره‌ی من نیرومندتر و استوارتر از آن است که به انگاره‌ی دیگری نیازی داشته باشم. در میان شاعران دیرآیند، مشهورتر از همه حافظ است که عقاید ملامتی دارد. شعرهایش را اگر بنگری می‌بینی که مناعت طبع و حتا جاهایی خودبرتربینی دارد، اما در ضمن ملامتی هم هست. درمی‌یابد که این بازی‌ای در

بازنمایی هاست و اصراری هم ندارد انگاره‌ی دیگران را دستکاری کند.

علیرضا کسمایی مقدم: در ترسیم من گاهان با هشت شاخصه روبه‌رو هستیم. من به عنوان یک سیستم خودسازمانده‌ی خودزاینده‌ی خودارجاع خودآگاه و خودمختار است که هیچ جایگاه اختصاصی‌ای در دستگاه عصبی ندارد. من مثل زبان انتزاعی است از مجموعه‌ی کارکرد قسمتهای مختلف دستگاه عصبی با یک طرح اولیه. با این طرح دو جا مخالفت شده است: افلاطون به علت پایداری نظام اشرافی (آریستوکراسی) دولت شهرهای یونانی و افزایش پیچیدگی تمدن ایرانی با آن مخالف بود که در واقع این یک نوع مخالفت سیاسی بوده است؛ مخالفت در شرق اعتراضی فلسفی به ناواقعی بودن خودانگاره بوده است که آن را با بودا به یاد می‌آوریم. میل و خواست در بودیسم و مانویت غیر واقعی نیست، بلکه ابزار شیطان است و باید به صفر برسد. شریعتی با این جمله «خدایا با نخواستن و نداشتن یاریم فرما» نمونه‌ای از مخالفت با میل و خواست در ادبیات معاصر را بیان کرده است. «چند خوردی چرب و شیرین از طعام / امتحان کن چند روزی بر صیام». در بودیسم بودن رنج و در مانویت هستی مادی، پلیدی و تاریکی است. به نظر شما باید میل و خواست را رها کرد تا «غریزه هوایی بخورد» یا بر آن تسلط داشت یا مدیریتش کرد یا نابودش کرد؟ در افکار عمومی فردی که از میل پیروی می‌کند از انگاره‌ای مناسب برخوردار نیست. «عروة الوثقی است این ترک هوی!»

شروین و کیلی: علیرضا جان، من فکر می‌کنم بخشی مهم از چیزهایی که مردم به عنوان میل و خواسته تجربه می‌کنند، اصولاً مال خودشان نیست و با دستگاه انتخابگر و اراده‌ی آزادشان نسبتی برقرار نمی‌کند. مثلاً هنگامی که تبلیغی را تماشا کردی و بعدش دلت کوکاکولا خواست، احتمالاً از بازتابی شرطی و مداری اجبارآمیز پیروی می‌کنی و نه خواستی/میلی که درونزاد و مال خودت باشد. میل و خواست به نظرم نموده‌های اراده‌ی آزاد هستند و بسیار ارجمند و ارزشمنداند. طبعاً اینها باید با محکهای اخلاقی ارزیابی و حصربندی شوند، اما انکارشان و ستیزه با آنها را به هر شکلی نادرست می‌دانم.

علیرضا کسمایی مقدم: گمان نمی‌کنید نیازمند درس‌گفتاری برای مدیریت میل و خواست باشیم؟ آیا تسلط بر میل را می‌شود پذیرفت؟

شروین و کیلی: آره، کاملاً. یکی از بحثهای اصلی مان همین مدیریت میل و خواست است. ماههای پیش چند

دوره درباره‌اش بحث کردیم.

حمید عبدی: اگر امکان داشته باشد درباره‌ی دامنه و مرز دروغ هم گفت و گو کنید.

شروین و کیلی: بحثی مفصل است حمید جان که پیشتر بدان پرداخته بودیم. فشرده‌اش این که به نظرم ابراز و باز نمودن چیزی که می‌دانیم با واقعیت بیرونی تطبیق نمی‌کند، دروغ است. در این معنا نه کتمان و پنهانکاری دروغ است، و نه پاسخ ندادن و پرهیز از پرسش. پاسخگویی نادرست و فریفتن است که دروغ است.

آرش شریف: وقتی خودانگاره و آرمان و میل و خواست را تنظیم کردیم، اگر آن را به مشاهده‌ی دیگری بگذاریم، شاید بتوانیم بازخوردهایی ارزشمند بگیریم درباره‌ی محتوا و روش سازماندهی و اولویتبندی. هرچند اگر خیلی بخواهیم حریم خصوصی خودمان را رعایت کنیم، از بخشی از این بازخوردها بی‌بهره می‌مانیم. بنابراین، آیا این پیشنهاد عملی خوبی است که دو نسخه‌ی عمومی و خصوصی از خودانگاره، زندگینامه، آرمان و میل و خواست داشته باشیم؟

شروین و کیلی: حتما می‌شود به‌مانند پیوستاری به موضوع نگاه کرد، آرش جان؛ یعنی هرم خواست خود را کامل و دقیق ترسیم کنی و در میدانهای متفاوت با افرادی که درجه‌هایی متفاوت از آشنایی و صمیمیت را داری، لایه‌هایی متفاوت از آن را شریک شوی و بازخورد بگیری.

ستاره علی دوست: شما گفتید کلا از باورها و روابط و حریم شخصی صحبت نکنیم. به نظرم در این صورت خیلی ارتباط و صمیمیت عمیقی با آدمها شکل نمی‌گیرد. حتما درد دل - که شما نفی‌اش کردید - به صورت جدی به نیازهایی در آدم پاسخ می‌دهد، با اینکه بیشتر وقتها فقط کارکردهایی عاطفی-هیجانی دارد؛ مثل حس سبک شدن، شنیده شدن، لذت اعتماد کردن و آن قدر سفت و سخت مرز کشیدن برای حوزه‌های «مگو» در انگاره، آیا باعث پیدا نشدن نزدیکی واقعی نمی‌شود؟

شروین و کیلی: راستش، ناچارم پیشنهادم را بار دیگر تکرار کنم. به نظرم آفتی بزرگ از گفتن چیزهای مگو برمی‌خیزد که باید مراقبش بود. طبعاً سخنم این نبود که درباره‌ی چیزهایی اصولاً حرف نزنیم، ولی هر حرفی را با اهلش باید زد. درباره‌ی حریم خصوصی باید با کسی که در آن حریم است سخن گفت، و آن هم نه درباره‌ی کل حریم خصوصی‌تان، بلکه تنها در حوزه‌ای که او محرم‌اش است. حس نزدیکی‌هایی که از درد دل و افشای حریم

خصوصی برمی آید، تا جایی که من دیده‌ام عوارضی هم دارد که افراد معمولاً متوجهش نیستند. این را هم اضافه کنم که کار دیگری که می‌توانید بکنید - که دشوار ولی نیرومند است - تبدیل کردن سنجیده و محتاطانه‌ی بخشهایی از حریم خصوصی‌تان به عمومی است. بخشهایی «انتخاب‌شده و مشخص» از این حریم را با عموم به اشتراک بگذارید. وقتی تصمیم به انتشار خاطره‌ای می‌گیرید یا مثلاً دوستانتان را به خلوتگاهتان در کوه می‌برید، در عمل چنین کرده‌اید. هرچند در این زمینه باید سنجیده و درست عمل کرد و نه بی‌پروا و هیجانی.

علیرضا کسمایی مقدم: «حدیث دل نگویم به کس جز به حضرت دوست / که آشنا سخن آشنا نگه دارد».

شروین و کیلی: دقیقاً.

حمید عبدی: و همچنین حدیث دل نشنوم جز از حضرت دوست.

ستاره علی‌دوست: سپاس. این‌طور می‌فهمم که باید تمرین کرد و موردی فکر کرد و انتخاب کرد و کم و گزیده گفت.

شروین و کیلی: آره، ستاره جان. البته همچنان که احتمالاً در رفتارهایم دیده‌اید، من هوادار این هستم که حریم خصوصی در حد امکان عمومی شود. چون هم آشنایی و صمیمیت را ایجاد می‌کند و هم از ابهام و خطا و تحریف پیشگیری می‌کند. گرچه باید سنجیده و حساب‌شده این کار را کرد.

مهرنوش زمانیان: پرسشی کمی عملی‌تر و مرتبط به تمرین‌ها این است که اگر کسی در فرآیند رابطه‌ی طرف مقابل با انگاره‌ای که از طرف دیگر دارد و نادرست است، ارتباط را قطع کند یا در رابطه سکوت کند چه باید کرد؟ این را می‌پرسم چون در بخشی از درس گفتار دوم آمده بود که دیگران دروغ را متوجه می‌شوند. حالا اگر من به کسی نگاه کنم و با این فرض به دیدم نسبت به او قطعیت بدهم، موقعیتی ایجاد می‌شود که مانند یک گره است. دیگر این که خیلی اوقات افراد نقص‌های خود را نمی‌پذیرند و این پذیرش نداشتن، برآمده از یک نوع سیستم دفاعی روانی است. در مقابل شخصی که در دریافت انگاره‌ها مقاومت دارد، چه باید کرد؛ البته در موقعیتی که تداوم ارتباط مهم است و کیفیتش مهم است؟

شروین و کیلی: دو نکته به نظرم می‌رسد مهرنوش جان: (۱) اصولاً باید قطعیت را طرد کرد و به جایش قاطعیت را

نشانند. هرگز درباره‌ی هیچ چیزی نمی‌شود به قطعیت رسید و همیشه امکان دارد خطایی رخ داده باشد و بعداً اصلاح شود. با این حال، از جایی به بعد داده‌ها برای تصمیم‌گیری کافی است و این قاطعیت چیزی است که به آن نیاز داریم، بی آن که قطعیت و تعصبی در آن راه پیدا کند. درباره‌ی انگاره‌ی دیگری هم داستان همینطور است؛ (۲) به نظرم نباید زیاد درگیر اصرار برای تغییر دادن انگاره‌ی دیگران شویم، چه انگاره‌ای که از ما دارند و چه خودانگاره‌شان. دانستن حقیقت درباره‌ی من/دیگری قاعدتاً برای هر کس باید اولویت داشته باشد. اگر کسی به خودفریبی مشغول است یا ایراد شناختی دیگری دارد و رفعش نمی‌کند، این مشکل اوست. ما وظیفه نداریم به زور تغییرش دهیم و نه اصولاً چنین کاری ممکن یا مطلوب است. در نهایت، همه چیز پیشنهادهایی است که به هم می‌دهیم. خیلی از مقاومتها و تعصبا برای همین پدید می‌آید که افراد با فشاری روبه‌رو می‌شوند و به قصد دفاع از خود طردش می‌کنند. هنگامی که منصفانه و بی‌اصرار و خیرخواهانه فقط پیشنهاد کنیم، بیشتر افراد آن را درمی‌یابند و ازش استقبال می‌کنند. اگر نکردند هم مسالهی خودشان است و گزینش خودشان.

بودن با دیگری: کنار آمدن و تا کردن

نشست هفدهم: ۲۷ بهمن ۱۳۹۹

لاله سعادت پور: امیدوارم درست فهمیده باشم: کنار آمدن با دیگری یعنی از فرد دوری که با او تنش داریم، کناره بگیریم؛ تا کردن با دیگری هم یعنی با فرد نزدیکی که تنش داریم مسالمت آمیز رفتار کنیم و تنش را دوستانه رفع کنیم. در مورد بخشش افراد (بدون اهمیت دادن به تنش و گذشتن و ادامه دادن رابطه با آنها) و برخورد با افراد (به قول معروف زدی ضربتی، نوش کن!) صحبتی نکرده‌اید. این دو مورد کجای تقسیم‌بندیهای شما هستند؟

شروین و کیلی: آره، لاله جان. چارچوب کلی همین است که گفتی. درباره‌ی این دو حالتی که گفتی (بخشودن یا مقابله به مثل) به نظرم دو متغیر عمده در کار است: (۱) احتمال تکرار رفتار آسیب‌زا از سوی دیگری، یعنی عمدی بودن یا نبودن آسیبی که ایجاد کرده؛ (۲) حجم کلی «قلبم» که بیشتر میان دو تن رد و بدل شده، یعنی درجه‌ی نزدیکی و صمیمیت دو نفر. بر مبنای اینها باید تصمیم گرفت که ارتباط ادامه پیدا کند یا قطع شود و رفتاری آسیب‌زا نادیده گرفته شود یا تلافی شود.

عفت جمالی‌زاده: پس، با توجه به احتمال تکرار رفتار و یا مثلاً عمدی بودن رفتار می‌توان برای افراد نزدیک، هم از روش کنار آمدن یا فاصله گرفتن استفاده کرد.

شروین و کیلی: آره، عفت جان. گمان می‌کنم باید چنین کرد. با این حال، تعیین فاصله را لازم است که در حد امکان با رایزنی و گپ با دیگری انجام دهیم که دلیلش روشن باشد و درباره‌ی خود نقاط همپوشانی و دایره‌ی ارتباط هم اشتباهی رخ ندهد.

نوید فردوسی‌پور: کنار گذاشتن دیگری در مواقعی که خطوط قرمز اخلاقی خدشه‌دار شده‌اند، هرچند در موارد نادر، در چند درس گفتار پیش مورد تایید قرار گرفت. این‌گونه کنار گذاشتن را هم می‌شود نوعی رفع تنش

صورتبندی کرد؟

شروین و کیلی: آره، نوید جان. به نظرم یکی از راهبردهای عملیاتی و کارآمدی که اغلب دیر و ناقص به کار بسته می‌شود، محدود کردن دامنه‌ی ارتباط با دیگری است در جایی که «قلبم» تولید نمی‌کند. معمولاً انباشته شدن عناصر ارتباطی در جاهایی که با معیار «قلبم» پرهزینه یا بی‌فایده هستند، باعث می‌شود بخشهایی هم که سودمند و درست هستند از کار بیفتند و فرسوده شوند. داستان به مخدوش شدن خط قرمزهای اخلاقی هم منحصر نیست. به نظرم هر ارتباطی که «قلبم» را از آستانه‌ای بیشتر افزایش نمی‌دهد باید حذف کرد. در این حالت «من-دیگری» در شکل «لخم» و بی‌شیله پيله‌ای با هم ارتباط برقرار می‌کنند و آنچه میان‌شان می‌گذرد واقعی می‌شود. تنش معمولاً از این حاشیه‌های نالازم و اضافی برمی‌خیزد.

نوید فردوسی‌پور: این تنظیم رابطه و محدود کردن تا مرز کنار گذاردن کامل و قطع ارتباط هم می‌تواند پیشروی کند؟

علیرضا کسمایی مقدم: نظر من داشتن کمترین اصطکاک میان زیست‌جهانهاست.

شروین و کیلی: آره، چرا نتواند؟ اگر واقعاً راهبردهای تولید «قلبم» دو نفر هیچ همپوشانی‌ای نداشته باشد، ارتباط میان‌شان هم معنادار نیست. مدیریت ارتباط با دیگری (چه افقی و چه عمودی، چه با تا کردن و چه با کنار آمدن) بر راستی و دیدن حقیقت پافشاری دارد. پس، جایی که چیزی درست کار نمی‌کند یا بی‌معنا یا غایب است و باید حفره‌اش دیده شود و خلافتش را فرض نکنیم.

نوید فردوسی‌پور: هنگامی که از راهبرد صحبت می‌شود انگار امکان بازی برنده-برنده و تولید و افزایش «قلبم» در بلندمدت مورد نظر هست، اما قطع و حذف امکان چنین احتمالی را در اکنون و آینده از بین می‌برد.

شروین و کیلی: آره، این‌طور هست نوید جان. اگر چشم‌انداز درازمدت برای تبادل «قلبم» وجود نداشته باشد، تداوم ارتباط معنادار و معقول نیست. رابطه به نظرم وقتی باید قطع شود که به لحاظ آماری امکان بزرگی برای افزایش «قلبم» مخدوش نشود. بسیاری از ارتباطها و جفتهای من-دیگری چنین هستند و دلیلی ندارد همه تلاش کنند با همه ارتباطهای دیرپا داشته باشند.

نوید فردوسی پور: سخت می‌شود. انگار هنر دیدن دیگری و به رسمیت شناختن اراده‌ی آزادش در اکنون به اندازه‌ی کافی پیچیده است، چه برسد به پیش‌بینی تغییرات دیگری بر مبنای اراده‌ی آزادش در آینده و بعد گرفتن تصمیمی راهبردی بر مبنای امکان تولید و افزایش «قلبم». شاید مهر با این ساز و کار پیچیده در اکنون هم آسیب ببیند.

شروین و کیلی: به همین دلیل پیشنهاد اکیدم این است که در ارتباط‌هایتان اکنون را ببینید و گذشته و آینده را مشتق‌هایی فرضی از آن در نظر بگیرید. مکیده شدن در چشم‌اندازهای آینده یا قفل شدن در تاریخچه‌ی گذشته‌ی ارتباط مهمترین عاملی است که روابط انسانی را فرسوده و مه‌آلود می‌کند و به چیزی دروغین و ساختگی مسخ‌شان می‌کند.

نوید فردوسی پور: در این صورت دیدن اکنون نوعی سطحی‌نگری نیست؟ فرض کنید تحلیل رابطه‌ی من و دیگری در اکنون حکم به قطع ارتباط بدهد، اما من و او هر دو امکان تغییر (بر اساس اراده‌ی آزاد) در آینده را داریم، هرچند امکان تولید «قلبم» در اکنون صلب شده است. یک دید راهبردی، مگر نگاه به آینده نداره؟

شروین و کیلی: بیا مثال را از نو صورت‌بندی کنیم. فرض کنیم من و دوستم به این نتیجه می‌رسیم که به دلایلی در اکنون امکان شراکت سودآور و درستی در مغازه‌ای را نداریم و تا پنج سال دیگر هم این امکان فراهم نمی‌شود. به نظرم باید روابط مالی مان را قطع کنیم و پنج سال بعد دوباره برقرارش کنیم که شرایط هموار شده است. این که روابط امروز را تداوم بدهیم به امید پنج سال بعد، به نظرم نادرست است. طبعاً آن بخشهایی که در اکنون هست و کار می‌کند باقی می‌ماند، ولی آنچه غایب است و ناکارآمد واقعاً حذف می‌شود.

حمید عبدی: شروین جان، شوربختانه گذشته خیلی اثرگذار است.

شروین و کیلی: بخشی از اثرگذاری‌اش به خاطر انباشت اطلاعات و تجربه‌ی نهفته در آن است که خوب هم هست حمید جان. بخشی دیگرش - که گمان کنم منظورت باشد - مرجع قلمداد شدن‌اش است و فرض جبرانگاران‌ی تعیین حال توسط گذشته که فکر می‌کنم نادرست است. گذشته را باید مثل بایگانی‌ای خواند و آموخت. نباید با آن جلسه‌ی احضار روح برگزار کرد.

فاطمه قنبری: در ارتباط با دیگری نمودار «قلبم» همیشه باید صعودی باشد؟ یا می‌تواند روی یک خط و مقدار

ثابت حرکت کند؟ اگر ثابت بود هم باید کنار گذاشته شود؟

شروین و کیلی: بستگی دارد که ارتباط را چگونه تعریف کنید. به نظرم بده بستان «قلبم» در شکلی پایدار و خطی هم توجیه پذیر است. کاملاً به این بستگی دارد که حجم «قلبمی» که میان دو نفر به اشتراک گذاشته می‌شود با چشمداشت و آستانه‌ی مورد نظرشان از ارتباط همخوانی داشته باشد یا نه. برای این مورد به مثال آن ارتباط دوستانه‌ام با بقال محله ارجاع می‌دهم.

هانا آقاپور: نوید جان، به نظر شما در این بازی کنار گذاشتنی که با دیگری می‌کنیم، به آسانی می‌توان به حذف دیگری فکر کرد؟ آیا می‌شود نام این را مهر گذاشت؟ اصلاً این کار ریشه در مهر دارد؟

علیرضا کسمایی مقدم: هنگامی که باعث افزایش «قلبم» متقابل نمی‌شود، باید کنارش گذاشت.

هانا آقاپور: من حرفم ماهیت ماجراست. اگر آن قدر راحت بشود دیگری‌ای را حذف کرد که تا دیروز ادعای مهر بهش داشته‌ایم، پس این مهر نبوده است.

علیرضا کسمایی مقدم: وقتی مهر داری که «قلبم» افزایش می‌یابد.

هانا آقاپور: به نظرم حتا وقتی که «قلبم» افزایش هم نمی‌یابد، می‌توان مهر داشت معامله که نیست؟!

علیرضا کسمایی مقدم: بله، دقیقاً معامله نیست. دوست داشتن معنا را می‌افزاید.

شروین و کیلی: چندان هم راحت نیست هانا جان. بنابراین، با تامل و سنجیده باید ارتباطها را محدود کرد و قطع کامل ارتباط، قاعدتاً پس از آن که هیچ نخ مشترکی میان من و دیگری باقی نماند، رخ می‌دهد. هرچند در بسیاری از مواقع مهر حکم می‌کند که ارتباطهای ناسالم تراشیده شوند تا دو طرف از هم آسیب نبینند. این تصور که مهر تضمینی برای ارتباط است، نادرست است. مهر مهمترین نیرویی است که ارتباط را تداوم می‌بخشد، اما چیزی را بیمه نمی‌کند و ضرورت و اجباری تولید نمی‌کند. چون محورش انتخاب آزاد من و دیگری است و اصولاً برای همین ارزشمند و معنادار است.

هانا آقاپور: موافقم، ولی باز هم کمی با قطع کامل رابطه مشکل دارم. هنگامی که قطع کامل شکل داده می‌شود، حتا ادعای مهری که از پیش بوده به نظرم دروغ می‌آید.

لاله سعادت پور: شما وقتی که کسی را با مرگ از دست می‌دهید، ارتباطتان کاملا با آن فرد قطع می‌شود. آیا این نشان‌دهنده‌ی این است که مهر میان شما و آن شخص دروغ بوده یا مشکل داشته؟!؟

شروین و کیلی: هانا جان، چرا این‌طور فکر می‌کنی؟ مهر لزوماً با چسبندگی و تداوم ارتباطهای گذشته پیوند ندارد. اصولاً بیشتر وقتها مهر حکم می‌کند تا ارتباطی گسسته شود.

هانا آقاپور: خب، اگر این‌طور باشد که من می‌توانم هر روز ارتباطهایی جدید داشته باشم و پس از مدتی حذفشان کنم و بدون تنش و مشکل و فقط در راستای افزایش «قلبم» خودم حرکت کنم.

علیرضا کسمایی مقدم: «قلبم» متقابل است.

شروین و کیلی: آره، هانا جان. چنین کاری هم می‌شود کرد، اما چون ارتباط با دیدن دیگری گره خورده و دیدن نیازمند زمان است، ارتباطهای زودگذر، اندکی سطحی از آب در می‌آیند. به‌ویژه معنا را تامین نمی‌کنند. در کل ارتباطهای زودگذر و سراسری، هرچند ایرادی ندارند، جایگزین ارتباطهای عمیقتر و دیرپاتر نمی‌شوند. به نظرم همه را در کنار هم باید داشت. با برخی دایره‌ی همپوشانی علایق مان اندک است و در همان حد باید بسنده کرد. با برخی میدانی مشترک داریم و می‌ارزد که نیروی بیشتری صرف کنیم و مدارهایی تازه از افزودن بر «قلبم» در این میان ظاهر می‌شود. قدری داستانِ آزمون و خطاست و باید واقع‌بینانه و سنجیده در این مورد پیش رفت.

عفت جمالی‌زاده: هانا جان، قطع ارتباطی که باعث مهر شود بهتر از ارتباط بدون مهر نیست؟

روزبه قمری: هانا جان، چرا فکر می‌کنی که حتماً یک رابطه باید تا ابد ادامه کند؟!؟

هانا آقاپور: نگاهم ابدی نیست روزبه جان، ولی وقتی از بین می‌رود باید درباره‌اش فکر کرد.

شروین و کیلی: این البته شاخصی مهم است؛ یعنی به نظرم در حضور مهر ارتباطها دیر و سخت و کم گسسته می‌شوند. برای خودم یک شاخص مهم - که در آدمها نگاهش می‌کنم - این است که ارتباطهای صمیمانه و دوستی‌های نزدیکشان با دیگران چه قدر ادامه دارد. کسی که اطرافیانش همه طی دو سال گذشته با او دوست شده‌اند، به یک گونه ارتباط برقرار می‌کند و کسی هم که دامنه‌ای همگن از دوستان را از دوره‌های مختلف زندگی‌اش پیرامون خود دارد قضیه به شکلی دیگر است. من موافق‌ام که زود قطع کردن ارتباط عقلانی و درست

نیست، ولی دیر انجام دادنش هم به همین اندازه نادرست است!

علیرضا کسمایی مقدم: محدودیت منابع چالشی است که در خیلی از موارد دست به گریبانش هستیم. مدیریت غلط سازمانها با افزایش «قلبم» ناچیز برای اعضا همراه است، آنچنان که در مدیریتهای امروزی شاهدش هستیم: دختر خوشگل دانشکده که در یک زمان خواهان زیادی دارد؟! [۹!] قهرمانی در یک مسابقه‌ی ورزشی که فقط یک برنده دارد؛ از دست دادن بازار گذشته، هرچند می‌توان بازارهایی جدید ایجاد کرد یا گسترش داد یا با تشکیل سرمایه‌گذاری‌ای مشترک تضمین فروش بازار را پی‌ریزی کرد. این گسترش، برخلاف آنچه شروین عزیز می‌گوید، نامحدود نیست. همچنین سرعت افزایش رقبا بالاتر از سرعت گسترش بازار است. گاهی با همه‌ی تمهیدهای انجام‌شده ورشکستگی و فروپاشی کسب و کار را شاهد هستیم، مانند فروپاشی سونی اریکسون که در برابر نوآوریهای اپل و سامسونگ تاب نیاورد.

راهبرد ارزشمند جدید ویژه‌ی شما را در تعریف جایگاه قدرت عمیقاً می‌پذیرم، اما گمان می‌کنم راهبردهای دیگری هم باید چاشنی کار کرد: نخست پذیرفتن چیزی است که رخ داده در فرهنگ دائویی چین و فرهنگ عرفانی ما همراه با کلیدواژه‌های رضا و تسلیم و صبر در استخوان‌بندی‌اش؛ دوم ترسیم توانمندی‌های فردی خویش و آنچه می‌خواهیم و شناخت کاستیهای خود و آنچه نمی‌خواهیم؛ سوم امید و تلاش پیگیر تا هرگاه به منبع مورد نظر نرسیدیم، جایگاهی جدید تعریف کنیم: «بسی کند و کاوید و کوشش نمود / کزان سنگ خارا رهی برگشود».

شروین و کیلی: موضعی اندیشه‌برانگیز است علیرضا جان. تنها باید قدری شفافتر و فشرده‌تر صورتبندی‌اش کنی؛ وگرنه ممکن است با بازیهای ناباب رایج در فضای مدرن یا رخوت دائویی اشتباه گرفته شود.

امیرحسین رمضانی: آیا «رقابت» به‌طور عام نوعی تنش با دیگری به حساب می‌آید؟

شروین و کیلی: آره، امیرحسین جان. رقابت از فضاهایی است که در آن تنش میان من و دیگری بر اساس میدانی مشترک (موضوع رقابت) و توانمندی‌های موازی (الگوی امتیازگیری) تعریف می‌شود. رقابت نمونه‌ای از تنش‌های سازنده و ارزشمند هم هست. چون بیشتر به دلیل شفافیت این دو، رقیبان را به سازگاری با تنش وادار می‌کند و رشد هر دو را در پی دارد.

حمید عبدی: آیا کنار آمدن یا تا کردن ریزه‌کاری‌ای ویژه دارد تا برای طرف مقابل بدفهمی ایجاد نشود که ما

از موضع ضعف این گونه رفتار می کنیم؟ آیا اصلا باید نگران این باشیم که تا کردن یا کنار آمدن، ضعف از سوی ما انگاشته می شود یا نه؟

شروین و کیلی: راستش، به نظرم چندان نباید در این مورد دغدغهی خاطر داشته باشید. کسی که ارتباط انسانی را بر مبنای راستی و با چارچوبی سنجیده سازماندهی می کند، خود به خود قدرتمند و اثرگذار دیده می شود. نیازی ندارد درباره اش پافشاری یا ابرازی داشته باشیم. گرچه جاهایی این موضوع، به ویژه تا کردن، ممکن است به بدفهمی بیانجامد که لازم است آنجا با دیگری سخن گفته شود تا فضای ارتباطی شفاف گردد.

عفت جمالی زاده: آیا مهر به فاصله بستگی دارد؟

شروین و کیلی: آره، یک شاخص که با شنیدن عبارت «فاصله در ارتباط» به ذهنم می رسد، «تراکم قلبم» است. هرچه «قلبم» متراکم تری میان دو نفر رد و بدل شود، فاصله شان کمتر است. توجه داشته باشید که در اینجا تراکم به نظرم مهمتر از حجم است. مثلا اگر من هر روز دو بار همسایه ام را ببینم و سلام و علیک کنیم، احتمالا طی ده سال حجم «قلبم» بیشتری میانمان رد و بدل شود، تا دوستی قدیمی ای داشته باشم که هر دو سال یک بار با هم یک هفته سفر می رویم. شاید تراکم «قلبم» در دومی بیشتر باشد و فاصله ی من با همسایه ام بیشتر می شود تا دوستم. نوید فردوسی پور: این «تراکم قلبم» برایم جدید است.

عفت جمالی زاده: چه جالب! یاد فاصله ی پیوند میان آنها افتادم: هر چه سرعت حرکت الکترون بیشتر باشد (جرم نسبیتی بالاتر) آنها به هم نزدیکتراند و افزایش جرم میان دو هسته باعث کاهش شعاع اتمی می شود. فاطمه قنبری: منظور از فاصله که بعد مسافت نیست، درست است؟ منظور فاصله ی روانشناختی است؟

شروین و کیلی: آره، کاملا. فاصله را در همان معنایی به کار می برم که در سنت حکمت و عرفانمان هست و دوقطبی بُعد-قرب را درست می کند. صوفیان می گفتند فاصله بر اساس دوری و نزدیکی دلها تعیین می شود و این را در چارچوب زروان می شود به میزان مهر و پیچیدگی ارتباط و حجم و تراکم «قلبم» تبادل شده ترجمه کرد.

لاله سعادت پور: این تراکم «قلبم» به مجاورت فیزیکی (در تماس با دیگری) ربط دارد یا فقط نزدیکی دلهاست؟ چون بدون در تماس بودن که نزدیکی دلها به وجود نمی آید و تراکمی در «قلبم» نداریم.

شروین و کیلی: فکر نمی‌کنم نزدیکی فیزیکی در دنیای امروزمان چندان ضروری باشد. در گذشته هم حتا نبوده. نامه‌های بزرگان را که مرور می‌کنی می‌بینی مثلا جمشید کاشانی در سمرقند نشسته و دوستانش در کاشان هستند و ارتباط دلی‌شان نامخدوش ادامه دارد. به نظرم نزدیکی فیزیکی فقط برای ارتباطی ضرورت دارد که با کاری فیزیکی پیوند دارند. مثلا یک گروه مهندس یا کارمند فلان سازمان یا دوستانی که با هم ورزش می‌کنند یا دلدار و دل‌داده‌ای که ارتباطی صمیمانه دارند نزدیکی فیزیکی را می‌طلبند، اما من خودم شخصا دوستان بسیار خوبی دارم که بسیار هم دوستشان دارم و تا به حال از نزدیک ندیدمشان.

لاله سعادت‌پور: منظورم در تماس بودن است.

شروین و کیلی: اگر منظورت بسامد باشد هم باز به نظرم تراکم «قلبی» که در هر تماس تبادل می‌شود از تعدادش مهمتر است.

لاله سعادت‌پور: این حرفتان برعکس مثال همسایه است که زدید.

روزبه قمری: شروین جان، شاخصی که گفتمی درست است. من و تو خیلی وقت است که همدیگر را از نزدیک ندیده‌ایم، ولی هر وقت هم که ببینیم به خاطر تراکم «قلبم» احساس این که مدتی دور از هم بوده‌ایم را نداریم. گمان می‌کنم حتا اگر یک سال هم از یکدیگر خبر نداشته باشیم، باز هم برای تراکم «قلبم» آن حس دوری نباشد.

شروین و کیلی: دقیقا همین‌طور است. دوست خیلی خوبی دارم (دکتر محمد منصوری که معرف حضور هست) که یک بار پس از هشت سال بازگشته بود به کشور و داشتیم پس از چنین وقفه‌ای گپ می‌زدیم. حس مان این‌طور بود که انگار چند دقیقه رفته اتاق بغلی و برگشته!

علیرضا کسمایی مقدم: به نظر من مهر به فاصله بستگی ندارد. در واقع آنچه تله‌ی عشق در زروان نامیده می‌شود نیازمند فاصله است.

شروین و کیلی: در واقع عشق مخدوش شدن این فاصله است و از بین رفتن مرزبندی میان من و دیگری. شالوده‌اش این فرض نادرست است که من و دیگری در شرایط تراکم بالای تبادل «قلبم» در هم ادغام می‌شوند.

علیرضا کسمایی مقدم: فکر می‌کنم درباره‌ی مفهوم فاصله اختلاف نظر داریم.

لاله سعادت پور: منظورتان از تراکم بالای «قلبم» اصل مجاورت است؟

شروین و کیلی: راستش، منظورت از اصل مجاورت را نمی دانم. اگر همان مفهوم مشهوری است که فریزر در شاخه‌ی زرین می گوید، نه آن را نمی گویم.

روزبه قمری: شروین جانم، فقط این را بگویم که تجربه‌ی دیدن دیگری دریچه‌ی جدیدی در روابطم، چه در خانواده و چه در محیط کار یا حتا محیطهای عمومی، باز کرده و روابطم بهتر از پیش شده است. بسیار سپاس.

شروین و کیلی: چه قدر عالی! خوشحالم کردی با این بازخورد.

عباس محمدیان: شروین جان، چندین بار باید درس گفتارها را گوش کنم و تمرینها را هم انجام دهم. پیشنهادم این است که شاید به جای «کنار آمدن» - که معنای سازش را می دهد - بتوانیم بگوییم «کناره گرفتن».

عفت جمالی زاده: به نظرم حتا در روابط بدون مشکل هم، مانند دوستی‌ها یا روابط زناشویی، باید گاهی فاصله گرفت. در فاصله شناخت کلی انجام پذیر می شود.

علیرضا کسمایی مقدم: انسان احتیاج به زمانهای تنهایی دارد که این با فاصله گرفتن فرق می کند.

شروین و کیلی: اصولاً این حرف درست است؛ یعنی خلوت و جلوت در کنار هم معنا دارند. حریم خصوصی با «یک دیگری» فقط وقتی معنادار می شود که حریم عمومی با «دیگران» و حریم شخصی خلوت با «خود» در کنارش وجود داشته باشد که اینها با هم متفاوت اند.

ثریا خنجری: با توجه به این که تنش مهر یا اعتماد یک تنش دائمی در روبه‌رو شدن با دیگری است، روش صحیح در برقراری رابطه با دیگری این است که فرض را بر اعتمادپذیر نبودن دیگری بگذاریم، سپس با سنجش و دیدنش تصمیم به برقراری رابطه بگیریم. یا این که فرض را بر اعتماد و مهر متقابل بگذاریم و با شناخت بعدی رابطه را مدیریت کنیم؛ یعنی کنار بیاییم یا تا کنیم. روش منطقی و صحیح کدام است؟

شروین و کیلی: تا حدودی به آسیب‌پذیر بودن خودمان و شرایط بیرونی بازمی گردد ثریا جان. پیشنهادی که دارم، و خودم بر مبنای آن زندگی می کنم، این است که فرض را بر اعتمادپذیری دیگری بگذارید و همیشه محکمش بنزید؛ یعنی آسان اعتماد کنید، ولی ساده‌لوح نباشید. درخواستی هم که همیشه از دوستان و اطرافیانم دارم همین

است که «مرا محک بزند». به نظرم لازم است ما مدام همدیگر را محک بزیم و به هم بازخورد بدهیم. در این شرایط اگر کسی خطایی در حریم اعتماد بکند، بی‌درنگ معلوم می‌شود و می‌تواند جبران کند. اگر اصولاً آدم معتمدی هم نباشد، زود مشخص می‌شود و ارتباط محدودتر می‌شود. اعتماد کردن اولیه به مردم البته هزینه‌هایی هم دارد، ولی تا جایی که من دیده‌ام کاملاً با سودهایش جبران می‌شود.

ثریا خنجری: شروین جان، من هم مینا را بر اعتماد می‌گذارم چون مهر ورزیدن بسیار لذت‌بخش است و نمی‌خواهم دامنه‌ی این لذت محدود شود. مشکلم این است که وقتی اعتمادم خدشه‌دار می‌شود، قید رابطه را می‌زنم و مهرم را قطع می‌کنم. این خودم را اذیت می‌کند. فکر می‌کنم شاید اگر اعتماد نمی‌کردم و نزدیک نمی‌شدم، دست کم یک مهر عمومی به طرف داشتم و یک لذت عمومی از آن می‌بردم که حالا از آن مهر و لذت کلی محروم‌ام.

شروین و کیلی: اصولاً فکر می‌کنم ارتباط‌های انسانی این شکلی خطی و همه/هیچ نیست. مدارهایی پیچیده و پرشمار و گاهی واگرا در کار است که با دقتی جراح‌وار باید برخی را که بی‌کارکرد است برید و آنهایی را تقویت کرد که «قلبم» را افزایش می‌دهند. اصولاً اعتماد کردن یا نکردن به نظرم یکسره و سراسری نیست. در زمینه‌ای به کسی اعتماد می‌کنیم و وقتی برآورده شد به دایره‌ی همسایه تعمیمش می‌دهیم. به همین شکل وقتی برآورده نشد در دایره‌های نزدیک‌بازینی‌اش می‌کنیم. روند محک زدن این چنین است. در ضمن این را هم باید به یاد داشت که همه‌مان در معرض محک زدن دیگری‌ها هم هستیم و ضروری است که بازخورد بگیریم و این را دریابیم که خودمان در بازی‌های ارتباطی چه وضعیتی داریم. این خطر همیشه وجود دارد که فکر کنیم مرجع اعتماد خودمان هستیم و دوطرفه بودنش را از یاد ببریم و این که ممکن است اختلال از طرف خودمان شروع شده باشد.

ثریا خنجری: به نظرم اگر معیار هم‌افزایی «قلبم» و بازی برنده-برنده باشد، به‌سادگی ارزیابی‌شدنی است. به همین دلیل هم اگر صادقانه با خودت طرف بشوی، می‌توانی مرجع اعتماد هم قرار بگیری. لزوماً منظورم این نیست که همیشه با خودمان صادق‌ایم، یا با خود صادق بودن کار آسانی است. پیچیدگی ماجرا از همین‌جا شروع می‌شود؛ از خودفریبی و دروغ گفتن به دیگری. وگرنه به نظرم راحت با نگاه به میدان بازی می‌شود اعتمادپذیر بودن را محک زد.

شروین و کیلی: آره، به نظر من هم معیارهای عینی و روشنی دارد و کسی که بخواهد نگاهش کند به ندرت دچار خطا می‌شود. راهبردهای مشخصی هم دارد: بازخورد گرفتن از ناظران بیرونی؛ چک کردن با طرفهای ارتباطی؛ شاخص بندی «قلبم»؛ مرور قراردادها و قواعد مورد پذیرش دو طرف و

هانا آقاپور: منظورتان از محک زدن چیست؟ مثلاً یک دستی بزنیم؟!

شروین و کیلی: یعنی مدام چک کنیم که روابط برنده- برنده هست یا نه؟ و چشمداشتها چیست و برآورده می‌شود یا نه؟ رصد کردن ارتباط کاری ضروری است برای حفظ مهر. بیشتر مردم این کار را یادشان می‌رود و گمان می‌کنند وقتی به کسی مهر دارند یا اعتماد کرده‌اند، دیگر باید نادیده‌اش بگیرند.

هانا آقاپور: مگر نگفتید کاری که انجام می‌شود باید از جنس لطف باشد؟ پس، چشمداشت داشتن چیست؟!

شروین و کیلی: نه لزوماً، هیچ ارتباطی نداریم که یکسره بر مبنای لطف باشد، مگر آن که ارتباطی بسیار ساده و گذرا باشد. لطفی که به دهش می‌انجامد بخشی از ارتباط است، اما بخش دیگرش دادگری است که اتفاقاً چشمداشت دارد و حساب و کتابی بر آن حاکم است. فریدون «به داد و دهش یافت آن نیکویی». پس، یکی‌اش کافی نیست.

هانا آقاپور: ولی زمانی که مهر را تعریف کردید، برایم نگاه لطف داشتن نگاه منطقی به نظر می‌آمد تا داد و دهش داشتن.

علیرضا کسمایی مقدم: ارتباط باید بر مبنای داد و دهش باشد.

هانا آقاپور: این باز هم یک معامله می‌شود.

علیرضا کسمایی مقدم: معامله‌ی «قلبم» است.

هانا آقاپور: این درست نیست دیگر! بازار که نیست؟!

علیرضا کسمایی مقدم: از نظر ارتباطات، نوعی بازار است؛ هرچند نه بازار کالا.

هانا آقاپور: مثلاً دکان معامله‌ی «قلبم» هانا! این حرفها چیست؟!

علیرضا کسمایی مقدم: پیش فرضها را کنار بگذارید.

شروین و کیلی: به نظرم از کلمه‌ی معامله یا هیچ کلمه‌ی دیگری نترسیم. اسمش را بگذارید عم قری! دادگری به معنای رصد کردن میزان تبادل «قلبم» است و اگر نامتعادل باشد، در ارتباط داد نیست و دچار اختلال خواهد شد.

حامد علی‌خانی: در درس گفتارها گفته شد که در تا کردن به دنبال محوری عمودی هستیم و رای محور افقی موجود، تا امکاناتها و گزینه‌هایی جدید جست‌وجو کنیم که «قلبم» همه در آن بیشتر شود. همچنین اگر درست یادم باشد گفتید شرایطی که در آن محدودیت منابع مانع ایجاد گزینه‌های دیگر می‌شود بسیار محدود است. به گمان من برای انسانهایی که قدرت محدود و میدان محدود دارند، منابع محدود نیست و بی‌نهایت است. هرچند برای غولهای قدرت مساله برعکس است و محدودیت منابع مشکل اصلی است. برای مثال در بازار شرکتهای بزرگ تکنولوژی، رشد شرکت اپل به معنای از دست رفتن بازار برای سامسونگ و رکود آن خواهد بود. بنابراین، شاید بشود این طور نتیجه گرفت که هرچه به سمت تجمع قدرت حرکت می‌کنیم، مشکل منابع محدود بیشتر و تا کردن سختتر می‌شود. آیا چنین است؟

شروین و کیلی: من این طور فکر نمی‌کنم حامد جان. برعکس گمان می‌کنم هر چه «قلبم» در سیستم بیشتر انباشته شود، امکاناتش برای تولید خلاقانه‌ی «قلبم» هم بیشتر می‌شود. هرچند الگویی که اشاره کردی به واقع در سطح اجتماعی و لایه‌ی کشمکش نهادها وجود دارد. دلیلش به نظرم به کلیت سیستم‌های تکاملی بازمی‌گردد و قاعده‌ای عام نیست. بیشتر عارضه‌ای است که از مفهوم «ماند کنشی» برمی‌آید. در زروان معنای آن میل سیستم برای تکرار راهبردهای آزموده‌شده است که در سطح روانی عادت و در سطح اجتماعی سنت و عرف را ایجاد می‌کند. این اینرسی سازمانی است که نهادها را از گسترش فضای حالتشان بازمی‌دارد.

حامد علی‌خانی: شروین جان، به گمانم پیشرفت نکردن سازمانها دلایلی گوناگون دارد که یکی از آنها ممکن است اینرسی سازمانی باشد و یکی دیگر می‌تواند رقبای قوی و محدودیت منابع باشد. در این مثال که در شرکتهای بزرگ تکنولوژی مشکل اینرسی سازمانی بسیار کوچک و مشکل محدودیت منابع بسیار بزرگ است و به نظر، بسیاری از جاها بازی مجموع صفر است، پس رشد یکی به معنای سقوط دیگری است. آیا در بازی مجموع صفری که برنده-بازنده است اگر کسی راهبرد برنده-برنده داشته باشد، نمی‌بازد؟

شروین و کیلی: این طور است حامد جان، ولی بسیار تردید دارم در شرایط پیچیده‌ی واقعی بازی‌ای بشود پیدا کرد که واقعا حاصل جمعش صفر باشد. بازیهای این جوری انتزاعی و بسیار ساده هستند. بیشتر به نظرم محدودیت منابع بهانه‌ای است که برای توجیه بازی‌های ناباب از آن استفاده می‌کنند.

کیانا دیدار: من درباره‌ی گسترش میدان بازی پرسشی داشتم: اگر موردی که در مثال فروش خروس قندی زدید درباره‌ی تجارت اسلحه پیش بیاید، آن وقت گسترش بازار در نهایت می‌تواند به کاهش «قلبم» خیلی از آدمها منجر بشود. مثلا اگر رقابت تسلیحاتی میان کشورها راه بیفتد، بعد از انباشت اسلحه، در نهایت جنگی پیش می‌آید که فقط به نفع فروشنده‌ی اسلحه است. مورد دیگر وقتی است که تجارتمی خواهد گسترش پیدا کند. ممکن است در حوزه‌های مختلف، فروش محصولات دیگری هم انجام شود و کم کم که به کمال می‌رسد، می‌بینیم آن شرکت تجاری در تمام امور دست دارد. اگر احیانا وارد قدرت نظامی هم شده باشد، دیگران در مقابلش قدرتی ندارند و اگر بهش نپیوندند، گزینه‌های خیلی کمی خواهند داشت. در هر دو صورت، غیر مستقیم «قلبم» دیگران کم می‌شود. هرچند نمی‌شود که به کار آن شرکت ایراد گرفت، چون هیچ کدام از قواعد را زیر پا نگذاشته است.

شروین و کیلی: خب، راستش به نظرم می‌شود ایراد گرفت کیانا جان. می‌دانی که در حقوق تجارت در برابر مفهوم کالا (goods) مفهوم کژ کالا یا ضد کالا (bads) را هم داریم. مثلا سیگار و تریاک و کوکائین و مین ضد نفر و بمب میکروبی هم کالایی هستند برای خودشان، اما اصولا کارکردشان کاهش «قلبم» است. در شرایطی آرمانی باید تولید این نوع کژ کالاها متوقف شود، اما چون وضعیت واقعی مان با آن فاصله دارد، به نظرم می‌شود درباره‌ی محدود کردنش در حدی کمینه و ضروری بازاندیشی کرد. به‌ویژه درباره‌ی تسلیحات که هر چه کیفیت و دقتش بیشتر شود، اتفاقا لطمه‌های کلان و کوری که به بار می‌آورد بیشتر می‌شود.

کیانا دیدار: کسی که تولیدکننده‌ی اسلحه است می‌تواند بگوید که برای دفاع مشروع اسلحه تولید کرده است و موردی که از اسلحه استفاده می‌شود، دیگر به او مربوط نیست.

هانا آقاپور: من فکر می‌کنم اینطور نیست دیدار جان. اینها به هم متصل هستند.

علیرضا کسمایی مقدم: این توجیحات در دنیای تجارت معنا ندارد. سرمایه‌داری به افزایش سود و بازارهای جدید می‌اندیشد، بدون در نظر گرفتن اخلاق.

شروین و کیلی: عملاً بازار اسلحه بر همین مبنا تعریف شده. برای همین است که (نمی دانم می دانید یا نه) بخش مهمی از درآمد ملی سوئیس - که ارتشی ندارد - از تولید و صادرات اسلحه تامین می شود. با این حال، باید همه‌ی این ادعاها را محک زد و سنجید.

عزیز رحمان عزیز هروی: آیا نظریه‌ی بازی برنده-برنده را - که منجر به تقسیم «قلبم» می شود - می توان علمی دانست؟

شروین و کیلی: آره، رحمان جان. چارچوب علمی رایج برای تحلیل روابط میان سیستمی همین است؛ خواه در حوزه‌ی اقتصاد و بازرگانی و خواه مدیریت و خواه در روابط بین‌الملل.

عزیز رحمان عزیز هروی: پرسش دومم این است که انسان در مقام یک حیوان چرا به طور غریزی هیچ کدام از این مفاهیم را در خودش ندارد؟ یا چرا وقتی به طبیعت و دنیای دیگر حیوانات نگاه می کنیم، عکس این بیانات را مشاهده می کنیم؟! آیا مهر - که سرآمد همه‌ی مفاهیم بحث است - انتزاعی برساخته‌ی انسان برای چیرگی بر رفتار دیگری و دیگری‌ها نیست؟ شاید تعریفم از انسان اشتباه باشد که شما تصحیحش کنید. انسان حیوانی است حریص، طماع، طغیانگر، بی‌ملاحظه و خودخواه که با قرار گرفتن در جامعه برای بقای خودش مجبور به بازتعریف خودش شده است، ولی در هر فرصت مناسبی که گیرش بیاید دوباره به حقیقت ذاتیش سری می زند. در واقع اوصافی که به کار بردم در ذات خودشان به نظرم بد نیستند، فقط همین هستند که هست!

شروین و کیلی: در طبیعت هم این چنین است رحمان جان؛ یعنی در جهان جانداران هم روابط برنده-برنده به شکلی نامتناسب، انبوه‌تر و فراوان‌تر از برنده-بازنده هستند. ما معمولاً چشم‌مان به بازی‌های جنگی عادت کرده و آن را جذاب‌تر می بینیم. مثلاً حضور انگلی در بدن گاوی (که برنده-بازنده است) یا شکار شدن همان گاو توسط شیر برایمان جذاب‌تر و چشمگیرتر است تا سلولهای بدن همه‌ی این موجودات که همزیست با پروکاریوت‌هایی باستانی هستند (که برنده-برنده است) و ارتباطشان با گیاهان و

عزیز رحمان عزیز هروی: در همین مورد خاص چند منبع برای مطالعه‌ی بیشتر معرفی می کنید لطفاً؟

شروین و کیلی: رحمان جان، کتابهایی که در حوزه‌ی بوم‌شناسی تکاملی نوشته شده‌اند، اصولاً بحث‌شان همین است. روی کتابخانه‌ام با کلمه‌ی evolutionary ecology یا مشتق‌های این واژه‌ها بگردی چیزهای خوبی پیدا

می‌کنی. مفهوم راهبردهای پایدار تکاملی (ESS) هم بسیار کارآمد است. روی سایت «آکادمیا» مقاله‌هایی عالی در این زمینه خواهی یافت.

حامد علی‌خانی: شرایطی را فرض کنید که در یک سازمان قرار است برای پستی در جایگاهی رقابتی باشد. کسی که دنبال تا کردن است می‌تواند گزینه‌ای در راستای تغییر مدیریت سازمانی ارائه دهد که شرایط بازی عوض شود. مثلاً تعداد افراد برای آن جایگاه مشخص بیشتر شود یا جایگاه‌هایی جدید به وجود بیاید که عملکرد سازمان را هم بهتر کند. گرچه معمولاً برای تغییر شرایط بازی نیاز به اعمال قدرت از لایه‌های بالاتر قدرت هست. بنابراین، در این مثال، تغییر در ساختار سازمان نیاز به تصویب از طرف جایگاه‌های بالاتر قدرت دارد و اگر توافق آنها نباشد، هیچ‌گونه تغییر شرایط بازی و تا کردنی به وجود نخواهد آمد. حالا پرسش این است در شرایطی که امکان تغییر شرایط بازی نیست و بازی موجود یک بازی برنده-بازنده است، آیا اگر یک فرد راهبرد برنده-برنده داشته باشد به شکست او منجر نخواهد شد؟ پاسخ نظریه‌ی بازی‌ها البته به این پرسش مثبت است.

شروین و کیلی: اینجا اختلاف نظر پیدا می‌کنیم. به نظر من همیشه این امکان هست که بازی برنده-برنده‌ی سودمند ابداع کنیم، مگر در شرایطی حدی که بسیار بسیار نادر پیش می‌آید. یعنی در مثالی که زدی، وقتی شرایط تعداد محدودی گزینه را تحمیل می‌کند، اکیداً هوادار بازیینی شرایط و ابداع گزینه‌های تازه هستیم. در جامعه‌شناسی مفهومی داریم به اسم غافلگیری سازمانی که همین ظهور گزینه‌های نهادی تازه است که اغلب هم دور از چشم مراکز قدرت رخ می‌دهد. یعنی تایید مراجع قدرت فقط درباره‌ی مدارهای هنجارین و مرسوم عملکردی ضرورت و اعتبار دارد. لزومی ندارد در آن دایره خود را محدود کنیم.

کیانا دیدار: آیا ایجاد نیازهای جدید مثل مورد کفش برای آفریقایی‌ها را می‌شود با افزایش پیچیدگی توضیح داد؟ در صورتی که خیلی از نیازهای جدید که به وجود می‌آیند ممکن است بدون آن تجارت اصلاً مهم تلقی نشوند.

شروین و کیلی: آره، عملاً این‌گونه است؛ یعنی زیست‌جهان پیچیده‌تر می‌شود و نیازهای تازه و راهبردهای لذت و مدارهای «قلبم» تازه در آن شکل می‌گیرد.

کیانا دیدار: درباره‌ی اشتباه بودن بازی برنده-بازنده گفتید که به لحاظ آماری منشی موفق نیست. آیا آماری هست

که من با دیگری ای که هیچ قدرتی در برابرم ندارد، مثلا گربه‌ی خانگی‌ام، برنده-بازنده بازی کنم و این در نهایت برای من بد باشد؟

شروین و کیلی: بد بودنش از این نظر است که ارتباط درستی نیست؛ یعنی اگر با همان گربه ارتباط برنده-برنده داشته باشی، اتفاقاتی بهتری برایت می‌افتد و «قلبم» بیشتری به دست می‌آوری. هگل بحثی دارد که در قالب «خدایگان و بنده» شهرت یافته است. می‌گوید اربابی که برده‌ای دارد و کاملاً بر او مسلط است، به صرف برده‌دار بودن ناتوان می‌شود و در نهایت مقهور برده اش می‌شود. به نظرم، جدای از تعبیرهای پرت مارکسیستی در این مورد، مغز سخنش درست است.

فرسگرماسازی: خویشکاری شخصی و کردار هستی‌ساز

نشت هجدهم: ۲۳ فروردین ۱۴۰۰

مریم قدیمی: در گفت‌وگوهای پیشین یکی از عزیزان گفتند که انضباط شخصی یک کنش است، اما به نظر من نتیجه‌ی شفافیتِ خواست است. نقش کنش تنها در ایجاد شفافیت خواسته‌های ما برای خودمان است. آیا این نتیجه‌گیری درست است؟

مریم باقرزاده: به نظر من انضباط شخصی یک میل است.

شروین و کیلی: مریم جان، تمایز اصلی میان کنش و عمل است. کنش رفتاری‌گزینشی و هدفمند است که بر اساس هنجارهای نهادی تعیین نمی‌شود. در این معنا انضباط درونی کنش است و در برابر نظمها و انضباطهای برونزاد سازمانی قرار می‌گیرد که زاینده‌ی عمل است.

علیرضا کسایی مقدم: کنش در امتداد میل و خواست است که این دو از دستگاه شناسایی برمی‌خیزند.

مریم قدیمی: ولی انضباط شخصی یک انتخاب نیست. برون‌ده شناخت از خواست درون است.

شروین و کیلی: انتخاب همین است دیگر. اگر کردار به خواست و میل پیوند بخورد، انتخابی است و اگر نخورد، نیست. چه معیار دیگری برای گزینشی بودن رفتار می‌شناسی؟

مریم قدیمی: آگاهانه بودن آن.

شروین و کیلی: بیشتر رفتارهای اجباری که زیر فشار محیط انجام می‌شود هم آگاهانه است؛ در مقابل خیلی از رفتارهای مبتنی بر میل که خودخواسته است و شاید نیمه‌خودآگاه یا حتا ناخودآگاه.

مریم قدیمی: سپاس. نکته‌ای مهم بود در افتراق کنش و عمل.

علیرضا کسایی مقدم: هستی یا مه‌روند در تغییر و تحول دائم است. از ذرات ماده در کوچکترین مقیاسی که تاکنون شناخته شده، مانند فرمیونها و بوزونها، تا بزرگترین ساخته‌های هستی ستاره‌ای. (UYscuti) در اندازه و (R136a1) در وزن، هم در حرکت و هم در تاثیر متقابل نسبت به یکدیگر هستند و عامل تغییر در هستی در هر دم می‌شوند: «هر زمان نو می‌شود دنیا و ما / بی‌خبر از نو شدن اندر بقا». در سیستمهای پیچیده‌ی خودسامانده و خودارجاع و خودزاینده - که به سطحی از انباشت اطلاعات رسیده‌اند و امکان آگاهی و خودآگاهی و داشتن اراده‌ی آزاد را یافته‌اند - این تغییرات هدفمند می‌شوند. بر اساس این فرض، دگرگونی در هستی در هر زمان بی‌وقفه رخ می‌دهد و بیشتر تغییرهای هدفمند در راستای افزایش متقابل «قلبم» یا افزایش برآیند آن نیست. آنچنان که در مثال استیو جابز میزان «قلبم» ای که کاهش داد بیش از آنی بود که افزود. بنابراین، فرشگردسازی کنشی هدفمند بر اساس آرمانهای بلند افزایش متقابل «قلبم» یا برآیند «قلبم» است؛ با پرهیز از فرومایگی، ولی همراه با فروتنی و گامهای محکم و کوتاه و محاسبه‌ی همیشگی درون و مهرورزی با پردازش دقیق تشهای بنیادی. نظرتان چیست؟

شروین و کیلی: موضوع پویایی همیشگی مورد نظرت در ابعاد خرد درست است علیرضا جان. گرچه مهم است توجه کنیم به این که «قلبم» - که البته آن هم پویاست - در سطحی متمایز از مقیاس و پیچیدگی نمود پیدا می‌کند. گزاره‌ها به نظرم درست است.

علیرضا کسایی مقدم: ممکن است تا حدودی توضیح دهید؟

شروین و کیلی: به گمانم مهم است که گزاره‌هایمان برای توصیف هستی را لایه‌بندی کنیم، طوری که دایره‌ی مقیاس و محدوده‌ی وصف‌مان معلوم باشد؛ وگرنه ممکن است از آمیختگی مفاهیم لایه‌های ناهمسان، خطاهایی رخ دهد.

پوریا آزادی: پرسشی درباره‌ی موضوع این درس گفتار و یکی از درس گفتارهای پیشین در خصوص زبان برایم پیش آمده است. یکی از نیازهای فرشگردسازی مشاهده‌ی عینی و دقیق زیست‌جهان است. آیا این نگرش پدیدارشناسانه که ارتباط با هستی را از راه زبان می‌داند و در اساس باور دارد که انسان به وسیله‌ی واژه‌ها می‌اندیشد، با شواهد علمی و عینی مطابقت دارد؟ آیا انسان واقعا به کمک کلمات می‌اندیشد یا اینکه این تنها یک تجربه‌ی محدود آزموده‌نشده از گفت‌وگوی درونی است؟

شروین وکیلی: حقیقت آن است که شواهدی داریم که نشان می‌دهد اندیشه از زبان فریه‌تر است. آن کتاب برمودز که معرفی کردم و روی کتابخانه‌ام هست شواهدی در این مورد آورده است: *Bermudez/ Thinking without language*.

علیرضا کسایی مقدم: این یک خطای ایجاد شده است که انسان می‌تواند بدون کلمات بیندیشد. اندیشه به وسیله‌ی زبان کنترل می‌شود و این فکر یک خطای سیستمی است که به آن دچار شده‌ایم: «آدمی مخفی است در پشت زبان / این زبان بندی است بر درگاه جان». نظام اجتماعی که خودآگاه نیست و خودمختار.

شروین وکیلی: من گمان می‌کنم اندیشه نسبت به زبان وضعیتی پیشینی و بنیادی‌تر دارد. زبان شیوه‌ی رمزگذاری و اعلام آن است، نه تولیدش.

علیرضا کسایی مقدم: ولی می‌تواند محدودش کند.

پوریا آزادی: می‌شود کمی فراتر رفت و گفت که تنها یکی از شیوه‌های رمزگذاری و اعلام آن است؟

شروین وکیلی: آره به نظرم، هنر را هم در آن سو داریم.

مریم باقرزاده: استاد در مورد اینکه گفتید چرا دیگر افرادی مانند حافظ و فردوسی و سعدی نداریم، این به ذهنم رسید که نظامهای آموزش و پرورش با مجموعه‌ای از سیاستها یا در واقع با دروغی پنهان به افراد آموزش می‌دهند. بر حسب ارزش‌گذاری دولتهاست که مفاد درسها معلوم می‌شود و افراد در نظامهای دانشگاهی مجبوراند محتوای درسی‌ای را بخوانند که یک حکومت خوب و بد آن را مشخص کرده است. این به نظرم نوعی دروغ پنهان است که موارد خوشامد یک حکومت، به عنوان راست و حقیقت، به افراد آموزش داده می‌شود؛ نه علمی که بر پایه‌ی حقیقت باشد. هرچند در گذشته سیاست‌گذاری‌ای نظام‌مند برای علم وجود نداشته است و فرد می‌توانسته با گزینش خودش از هر استادی مطلبی را بیاموزد که به طور کلامی بلد بوده. پس، کسانی مانند سعدی و حافظ - که خودشان پژوهشگر بوده‌اند - توانسته‌اند با دسترسی به دانش آزاد به این جایگاه برسند. به گمان من علم امروز دستکاری شده و ارزش‌گذاری شده و سانسور شده توسط حکومتهاست و برای همین نخبه‌ها، با اینکه باهوش هم هستند، دیگر مانند حافظ و سعدی نامور نشده‌اند.

شروین و کیلی: بله، گمان می‌کنم یک ایراد جدی، همین نهادی شدن آموزش عمومی باشد و متمرکز شدنش.

مریم باقرزاده: نمونه‌ای که آوردید در مورد اسبی بود که چشم‌بند زده است. به نظر من نظام‌های دانشگاهی در حال تربیت افرادی هستند که مانند آن اسب چشم‌بند زده و نیروی تشخیص علمی را ندارند. علم بهشان القا می‌شود و این بسیار بد است. و اینکه به نظرم باید انسان بتواند به تمام منبع‌های دانش دسترسی داشته باشد و خودش آنها را ارزش‌گذاری کند، نه اینکه بهش القا بشود. در عرفان صفت شاهد بودن را داریم برای کسی که فکرش آزاد است و بی‌طرف. به گمانم کسی که به این شیوه دانشها را بررسی کند، موفق خواهد بود.

علیرضا کسایی مقدم: در این صورت باز هم مستقیم می‌رود، اما خودخواسته به دور از هنجارزدگی.

شروین و کیلی: مریم جان، خوشبختانه میان‌رشته‌ای شدن علوم تا حدودی این بیماری را درمان کرده است.

پوریا آزادی: آیا زیربنای اندیشه‌ی فرسنگردسازی ویژگی خودسازماندهی سیستم‌های پیچیده است؟ یعنی یک سیستم پیچیده بدون داشتن یک مرکز فرادست، رفتار خود را سازماندهی می‌کند و این همان بستری است که در نظام اجتماعی می‌تواند کنش یک فرد را تا حد زیادی موثر کند؟

شروین و کیلی: کلید این ماجرا به نظرم تاکید بر اراده‌ی آزاد انسانی است. اینجاست که آن پیچیدگی در شکل خودمختار و خودبنیادش به رسمیت شمرده می‌شود.

مریم قدیمی: چه تفاوتی هست یا باید در نظر گرفت در راهبردهای کاربردی فرسنگردسازی در رابطه با هستی یا در رابطه با من؟ آیا می‌شود در واقع به جای هستی من را گذاشت و دگرگونی را در من ایجاد کرد؟

علیرضا کسایی مقدم: برای تغییر در هستی باید از تغییر در من شروع کرد.

مریم قدیمی: و با همان قوانین یا با همان راهبردها؟

علیرضا کسایی مقدم: گمان کنم راهبردها مناسبتر است.

مریم قدیمی: بله، درست می‌فرمایید.

شروین و کیلی: به نظرم اهرم اصلی تغییر دادن من است. با دگرگون کردن من زیست‌جهان محکمتر و سریعتر

دگرگون می‌شود، تا دگرگونی دیگری و جهان.

علیرضا کسایی مقدم: رفیق دیرپای اندیشه‌ی بشری قطعیت است؛ چه هنگامی که با اسطوره‌ها هستی را توضیح می‌دادیم و چه آن‌گاه که در پناه آینه‌ها از پرسشگری بازمی‌ایستادیم. اندیشه‌ی فلسفی با چهره‌ای جدید و قامتی مستدل و نگاهی کل‌گرا و با پرهیز از باورمندی و پرسش‌مندی همچنان بر قطعیت پای فشرد و با شمشیر قطعی بودن اصول موضوع و بدیهیات و استحکام قیاس، سوفسطاییان و شکاکان را گردن زد. عرفا نیز از ورود به وادی ایمن گفتند و استدلال غیر قطعی: «پای استدلالیون چوبین بود / پای چوبین سخت بی تمکین بود». هرچند کشفیات درونی خود را یقینی خواندند: «آنچه گویم هست از عین‌الیقین / نی به استدلال و تقلید است این». امروز دانش تجربی ما تمامی قطعیات را درنور دیده و راه پیمودن ما در سربالاییهای تند و یخ‌زده است که اگر محکم و محتاط گام برداریم، به اعماق فرو خواهیم رفت. این بی‌تزلزل گام برداشتن، در حالی که جایی برای محکم کردن پاها وجود ندارد، هنر انسان امروز است که باید بیاموزیم. اگر کنش از دستگاه شناسنده تغذیه می‌شود، نباید دستگاه شناسنده جا پای محکمی برایمان ایجاد کند؟

مریم قدیمی: ایجاد می‌کند و برای همین است که هر لحظه قدم را بررسی می‌کنیم! چون به گفته‌ی خود شما هر لحظه این تحول صورت می‌پذیرد! این تغییر قطعی است و دانستن روش برخورد با آن است که جای پا محکم ایجاد می‌کند! پس، چه اصلی از این محکمت‌ها که هر لحظه داده‌های ورودی و خروجی را بررسی کنیم؟!

علیرضا کسایی مقدم: اما شما هیچ جای پای محکمی ندارید؟

مریم قدیمی: دانستن اینکه هیچ جای محکمی نداریم، خودش یک جایگاه محکم است.

علیرضا کسایی مقدم: این طوری که همیشه دانستنی‌ها عوض می‌شود.

مریم قدیمی: اما مجموعه‌ای از اصول باقی می‌ماند. منظر آن است که تغییر می‌کند.

علیرضا کسایی مقدم: کدام اصول؟

مریم قدیمی: آن‌چه اکنون به ذهنم می‌رسد؛ راستی است. درباره‌ی باقی‌اش باید فکر کنم.

علیرضا کسایی مقدم: راستی هم مطابقت با اشا دارد که آن هم ثابت نیست.

مریم باقرزاده: اشا و راستی ثابت هستند.

مریم قدیمی: این مطابقت با اشا ثابت است. اگرچه اشا هم می‌تواند تغییر کند، یا درک ما از آن.

علیرضا کسای: مقدم: پس، ثابت نیست!

مریم قدیمی: همراستایی اش ثابت است!

علیرضا کسای: مقدم: این پرسش شروین عزیز که ما چه نیازی به قطعیت داریم عمیقاً به اندیشیدن واداشته‌ام.

باید بیاموزیم بر بستر جاری یافته‌ها چگونه محکم گام برداریم: «به دریایی فرو رفتم که نه پا و نه سر دارد / ولی یک قطره زان دریا به صد گوهر اثر دارد».